

نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388@yahoo.de
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰

اولین روزنامه ایمنی
سبز
GREEN NEWS PAPER
۳۵
۱۳۸۸ مهر ۱۹

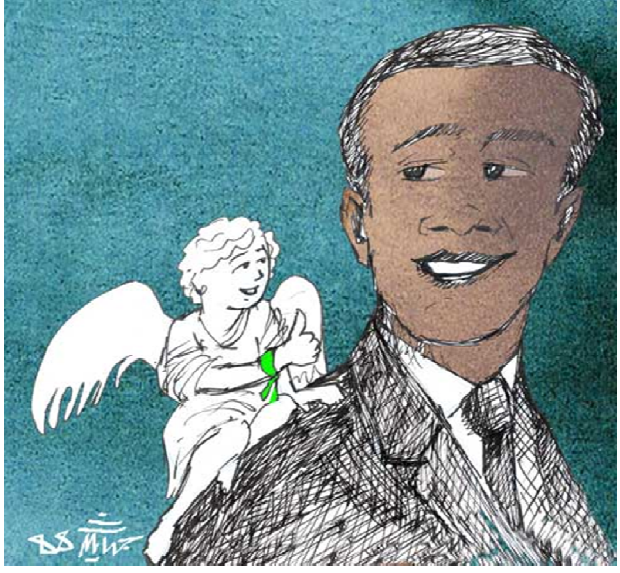
از تندیس تازه ندا رونمایی شد
فرشته آزادی، فرشته ایران
صفحه: ۲

اوباما جایزه صلح نوبل را به ندا اهداء کرد

حکم مرگ برای سه نفر

آغاز اعدام تظاهر
کنندگان علیه کودتا

صفحه: ۹



جدیدترین فیلتر شکن ها

صفحه: ۹

آقای احمدی نژاد، بگم؟

صفحه: ۷



جایزه برای کمپین
یک میلیون امضا

صفحه: ۳

۱۳ آبان سبز نزدیک است

اعتراض ادامه دارد و ما بیشماریم

فرمانده نا جا: ۱۳ آبان با جنبش سبز مشکلی نداریم

چرنوبیل روس ها در تهران

سانسور امواج به قیمت جان مردم

راز جذابیت مخابرات برای دوستان سپاهی

هشدار درباره تمرکز قدرت در دست سپاه

۱۰	تحلیل هفته سردبیر دروغ بزرگ پینوکیو
۱۱	جمشید اسدی عیسی بر صلیب، سحرخیز در بند
۱۲	دکتر علی میر سیاسی دمکراسی و فضیلت‌های شهروندی
۱۲	مرتضی کاظمیان شبکه های اجتماعی
۱۴	بهرام محیی دمکراسی و عنصرهای سازنده آن
۲۰	علیرضا نوریزاده دیو چو بیرون رود ، فرشته در آید

ناشر



اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز
محسن مخملباف:
با فریاد خود جلوی اعدام
انسان ها را بگیریم
صفحه: ۳

هنر سبز
ناصر اطمینان
سیمین بهبهانی
شهبلا بهار دوست
علیرضا نوری زاده
صفحات: ۲۲-۲۴

راههای سبز
آخرین فرصت برای جلوگیری
از
حذف نهائی ایران از دریای
خزر
صفحه: ۳

موسسین:
خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز یقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا
مدیر اجرایی:
شهبلا بهار دوست
اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



راههای سبز

شاید بخاطر موضوعاتی که برای انشاء انتخاب می کرد این حس در بچه ها ایجاد شده بود. اصلیت آذری داشت و یکبار که در مورد صمد بهرنگی از او سؤال کردم با چشمانی متعجب نگاه کرد و گفت که اسم صمد را تا کنون نشنیده است و با خواندن لیست حضور و غیاب، نشان داد که علاقه ای به ادامه بحث ندارد. هفته بعد کتاب ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی را برایم آورد، در زنگ تفریح صدایم کرد و آنرا لای دفترچه انشایم که به بهانه تصحیح گرفته بود بمن داد و زیر لب نجوا کرد که مواظب باش!

آنشب بارها با خواندن ماهی سیاه کوچولو گریه کردم، قلم صمد جادویی بود. اولدوز و کلاغها را هم دفعه بعد برایم آورد. با صمد بهرنگی روی آسمانها پرواز می کردم.

همه اینها مال پارسال بود، ولی امسال اوضاع خیلی فرق می کرد، حکومت نظامی شده بود، همه از همدیگر می ترسیدند. مراسم روز اول مهر و بازگشایی مدرسه خیلی سرد و بیروح برگزار شد. مدیرمان در چند جمله کوتاه شروع سال تحصیلی را تبریک گفت و برای همه آرزوی موفقیت کرد و تمام. همگی احساس می کردیم که سنگی بزرگ روی سینه هایمان قرار داده اند و نفس کشیدن برایمان سخت شده است. معنی اختناق را با گوشت و پوستمان احساس می کردیم. فقط گروه 5 نفره ای که سالها با هم همکلاس بودیم بهم اعتماد داشتیم و با صدایی آهسته و پیچ پچ کنان با هم حرف می زدیم. یکی از بچه ها خیلی ترس بود، می گفت باید این وضع را بهم بزنی، ما که سال آخری هستیم باید همه بچه های دبیرستانمان را راه بیاندازیم توی خیابان و تظاهرات کنیم. من و بقیه بچه ها مخالف بودیم، می گفتیم که کسی همراهی نخواهد کرد و همه ما را می گیرند و بدبختمان می کنند. همگی کلافه و سردرگم بودیم، از طرفی دلمان می خواست جلوی ظلم بایستیم ولی در عین حال می ترسیدیم.

با هم بحث می کردیم که کدام یک از معلمها ممکن است ساواکی باشند، تقریباً همه آنها برایمان مشکوک بودند، من دل به دریا زدم و قضیه معلم انشاء و کتابهای صمد را برای بچه ها گفتم، می خواستم نتیجه گیری کنم که به معلم انشاء می توان اعتماد کرد، ولی نگذاشتند حرفم تمام بشود و فریاد کشیدند که او به تو کتاب صمد بهرنگی داد و تو هم گرفتی؟ و بدون اینکه منتظر پاسخ من شوند گفتند که معلوم است که معلم انشاء صددرصد ساواکی است، او می خواست تو را گیر بیاندازد! ده دقیقه ای گذشت تا فکرم را جمع و جور کردم و با احتیاط گفتم: "ولی من به او اعتماد دارم"

اول مهر روز شنبه بود و روز سه شنبه اولین زنگ انشاء را داشتیم. قرارمان این شد که هر 5 نفر همزمان بایستیم و الله اکبر بگوئیم و ادامه بدهیم تا همه کلاس با ما همصدا شوند و بعد از کلاس بزنیم بیرون و توی راهرو شعار بدهیم تا بقیه کلاسها هم بیرون بیایند.

زنگ انشاء شروع شد و معلم که سر کلاس آمد بچه ها همه برپا دادند، مبصر دوباره برجا داد و همه نشستیم، معلم انشاء پای تخته رفت و روی تخته نوشت: موضوع انشاء "علم بهتر است یا ثروت"! خیر خوبی نبود، تا بحال از این موضوعات تکراری و کلیشه ای نداده بود. از گروه 5 نفره ما 2 نفر همیشه کنار هم می نشستند ولی 3 نفر بقیه، در کلاس پخش بودیم. چندین بار نگاه هایمان با همدیگر ردوبدل شد ولی هر بار ترس و دلشوره بیشتر می شد. قرارمان این بود که بعنوان علامت، هر دو دستمان را روی میز بگذاریم و بعد تا 10 بشماریم و سپس بلند شویم و شعار بدهیم. من چند بار دستانم را روی میز گذاشتم ولی کسی از دوستانم نگاه نمی کرد. سرانجام زنگ تفریح خورد و به حیاط رفتیم. چند دقیقه ای بینمان سکوت بود. یکی از بچه ها شروع کرد و گفت که خیلی ترسیده بوده است، معذرت خواهی می کرد، بقیه خنده اشان گرفت و گفتند ما هم ترسیده بودیم. دوباره با هم دست دادیم و قرار گذاشتیم که زنگ بعد برنامه را اجرا کنیم، زنگ بعد دینی داشتیم و همه با هم موافق بودیم که معلم دینی حتماً ساواکی است. کار را به خودمان سخت کرده بودیم، معلم انشای نازنین را از دست داده بودیم و حال باید با معلم دینی طرف می شدیم. در عین حال بقدری هیجانزده بودیم که نمی توانستیم نقشه امان را عقب تر بیاندازیم.

سر کلاس دینی همه چیز خوب پیش رفت، دستها روی میز، با نگاهها هماهنگ شدیم و رفتیم برای شمارش، صدای عددها را در درون وجودم می شنیدم، از عدد هفت به بعد چشمهایم را بستم تا شهامت بلند شدن و فریاد کشیدن را پیدا کنم، هشت، نه، ده، الله اکبر! اول بذهنم رسید که صدای بقیه را هم شنیده ام ولی چشمانم را که باز کردم دیدم که فقط من ایستاده ام، بقیه بلند نشده بودند، کسی الله اکبر نگفته بود، معلم دینی با چشمانی از حلقه درآمده به من زل زده بود و ظاهراً از تعجب شوکه شده بود، یک لحظه بشدت ترسیدم، لرز شدیدی را در زانوهایم حس کردم، بدنم یخ کرده بود و انگشتانم بیحس شده بودند، یکباره جای سرما را گرما گرفت و مثل تب کرده ها داغ شدم، همه اینها در کسری از ثانیه اتفاق افتاد، می دانم که از روی شجاعت نبود ولی یکباره تصمیم گرفتم ادامه بدهم، الله اکبر

۱۳ آبان سبز

اعتراض ادامه دارد و ما بشماریم

۱۳ آبان سبز نزدیک است



برخیز ایرانی... برخیز تا بار دیگر نماد سبز وطن پرستی را بر فراز آسمان تاریک این مرز و بوم برافرازم. آنها به انتقام خون سیاهشان تشنه ی خون سرخ فرزندانمان شده و آنها را به نیستی و نابودی می کشند. ۱۳ آبان ماه نزدیک است. حماسه ای دیگری در راه است. برخیز تا صدایی بلندتر از بلندای دماوند سر دهیم. برخیزید تا نشان دهیم که نسل ما وارثان حقیقی این خاکند. ۱۳ آبان ماه منتظرت هستیم.

در چها رچوب فعالیت قانونی

فرمانده نا جا : ۱۳ آبان با جنبش سبز مشکلی نداریم

اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی در پاسخ به این سؤال که برخورد نیروی انتظامی با حضور احتمالی مردم معترض در راه پیمایی 13 آبان چگونه خواهد بود، گفت: "تصورم این است که در روز 13 آبان اتفاقی رخ نمی دهد و ما نباید خیلی نگران باشیم. روز قدس هم گفتیم نخواهد افتاد که اتفاقی هم نیفتاد."

احمدی مقدم تأکید کرد: «13 آبان روز مبارزه با استکبار است و ما کارهای همه ساله مان را انجام می دهیم و نباید خیلی نگران باشیم. در رابطه با روز قدس هم گفتیم اتفاقی نخواهد افتاد و اتفاقی هم نیفتاد، در موضوع ورزشگاه آزادی نیز به همین شکل. ما با جنبش سبز یا هر جنبش دیگری اگر در چارچوب قانون باشد مشکلی نداریم و حتی اگر غیرقانونی باشد تا مرز آشوب تحمل می کنیم اما اگر به آشوب و اغتشاش کشیده شود نیروی انتظامی برخورد می کند. اما تصورم این است که روز 13 آبان حادثه خاصی نخواهیم داشت.»

از تندیس تازه ندا رونمایی شد

فرشته آزادی، فرشته ایران

عکس : ریموند ون تاسل



ندا آقا سلطان که خونس بر کف خیابان های ایران جوشید و در فریاد میلیونی مردم ایران جهان شد، جنبش سبز ایران در آمد.

خاتم پائولا سلیتر مجسمه ساز آمریکایی در همان زمان تندیس از سر ندا را با روسری ساخت که در سانفرانسیسکو نصب شد. او اعلام کرد که تصویر بدون روسری ندا را در اختیار نداشته است و به محض دست یافتن به چنین تصویری، تندیس دیگری از ندا خواهد ساخت.

خاتم سلیتر به این وعده خودفاکرد و تندیس دیگری از ندا ساخت رها از حجاب. تندیس جدید در دوازدهم سپتامبر 2009 در ساختمان موسوم به "کاخ هنرهای زیبا" در سان فرانسیسکو رونمایی شد.

در این مراسم گفته شد: "هنگامی که یک حاکم ستمگر میمیرد، حکومتش به پایان میرسد، اما وقتی که یک شهید جان میسپارد، حکومتش آغاز میگردد - و این همانا داستان ندا است که جان بر سر آزادی ایران داد و اسطوره شد، و بر قلبها حاکم گردید."

زنگ انشاء ۱۳ آبان

علی @

با 4 نفر از دیگر دوستانم قرار گذاشتیم که سر زنگ انشاء با همدیگر یکصدا فریاد الله اکبر سر داده و کلاس درس را تعطیل کنیم. علت انتخاب زنگ انشاء این بود که معلم انشاء در بین همه معلمینی که داشتیم، بنظر مطمئن تر می آمد.



این جایزه هر سال همزمان با سالگرد اتحاد دو آلمان، به نهادهای جنبش‌ها و یا افرادی که در راه همبستگی و اتحاد مردم تلاش کرده‌اند، اهدا می‌شود. رضوان مقدم فعال حقوق زن و از اعضای کمپین یک میلیون امضا، سوم اکتبر 2009، جایزه گوادرینگا را دریافت می‌کند.

کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز، حرکت جمعی از زنان ایرانی است که از سال 2006 آغاز شده و هدف از آن، ارتقاء برابری جنسیتی در قوانین جمهوری اسلامی است.

کمپین یک میلیون امضا در ژانویه 2009 نیز جایزه سیمن دوووار را در فرانسه به خود اختصاص داد. این جایزه به خاطر «جسارت زنان ایرانی و بدیع بودن شکل مبارزه شان» به این کمپین اهدا شد.

طی سه سال گذشته 50 نفر از اعضای کمپین یک میلیون امضا بازداشت شده‌اند. 3 نفر بدون بازداشت به دادگاه فراخوانده شده‌اند و نزدیک به 15 نفر احضار و مورد بازجویی قرار گرفته‌اند.

آخرین فرصت برای جلوگیری از حذف نهائی ایران از دریای خزر



کنفرانس سران چهار کشور ساحلی خزر در اکتائو قزاقستان، که روز 22 شهریور در غیاب ایران برگزار شد، تهران را نسبت به تغییرات سریع امنیتی در خزر هشیارتر ساخت. پاسخ تازه ایران به آرایش‌های امنیتی یاد شده، حاکی از آمادگی برای «استفاده از قدرت» در دفاع از حدود و حقوق ملی در این دریاچه خانگی است.

برگزاری سریع کنفرانس امنیتی خزر در بندر انزلی، کمتر از دو هفته پس از کنفرانس اکتائو، با حضور بیش از 80 تن از مسئولان وزارت خارجه، شورای امنیت ملی، نمایندگان عضو کمیسیون‌های روابط خارجی و امنیت ملی مجلس و وزارت نفت، نشان داد که ایران نگران و در عین در تدارک ایجاد آمادگی سریع برای مقابله با حرکتی است که ممکن است منافع ملی آن کشور را با تهدیدهای تازه‌ای روبه‌رو سازد.

وزارت خارجه ایران همزمان با برگزاری اجلاس اکتائو نیز ناخشنودی خود را نسبت به انجام این گردهمایی اعلام داشته بود. با این وجود در کنفرانس دو روزه انزلی، نقطه‌نظرهای رسمی ایران پیرامون حدود آب‌ها، نظام حقوقی، سهم کشورهای ساحلی از کف و در آب‌های خزر، شمول کنوانسیون 1982 حقوق دریاها، قراردادهای 1921 و 1940 ایران و شوروی، حضور احتمالی نیروهای نظامی خارجی در دریاچه و همچنین رد اعتبار موافقت‌هایی که در زمینه تقسیم خزر از سال 1998 به این سو مابین روسیه و قزاقستان و آذربایجان صورت گرفته، توسط منوچهر متکی وزیر خارجه جمهوری اسلامی اعلام گردید.

تاکنون برخورد ایران نسبت به نحوه تقسیم منابع کف دریاچه خزر با بی‌تفاوتی نسبی توأم بوده و در مورد روش استفاده مشترک از آب‌های دریاچه و مخالفت با تقسیم آن به حدود ملی کشورهای ساحلی نیز ایران تنها به صدور بیانیه‌های محتاطانه اکتفا کرده است.

اظهارات جامع منوچهر متکی در همایش انزلی نشان داد که ایران با شناخت درست از اهمیت و حساسیت حفظ «مالکیت مشترک آب‌های خزر» و تأکید بر حقوق خود در منابع کف دریاچه، نسبت به ادامه روش‌های محتاطانه سابق تجدید نظر نموده و به ایستادگی بیشتر از پیش در جهت تأمین حدود و حقوق خود مصمم شده است.

طی 15 سال گذشته بی‌تفاوتی نسبی و خونسردی دولت‌های وقت تهران در قبال حقوق ملی کشور در خزر موجب شده بود که روسیه با قرار گرفتن در کنار قزاقستان، و بعد آذربایجان، و حمایت از سیاست‌ها و خواسته‌های دو کشور یاد شده، ایران را در منطقه خزر در انزوا قرار دهد.

این انزوا که ابتدا رنگ اقتصادی داشت و با رونق سرمایه‌گذاری خارجی در طرح‌های تولید و حمل و نقل نفت و گاز کشورهای ساحلی، با رهبری آمریکا آغاز شده بود، تدریجاً با افزایش مداخله و تحرکات روسیه رنگ سیاسی نیز به خود گرفت. کنفرانس اکتائو تازه‌ترین نمونه از تلاش‌های روسیه برای منزوی‌تر ساختن و حذف نهایی ایران در خزر به شمار می‌رود.

الله اکبر، صدای بچه‌های کلاس در هم آمیخت و فریادهای من در میان آنها محو شد، بی اختیار همه بسوی در کلاس رفتیم و بداخل راهرو دویدیم، فریادهایمان دیگر به اوج رسیده بود، درها یکی پس از دیگری باز شد و کلاسهای دیگر هم بیرون ریختند، چند دقیقه بعد ما در خیابان جلوی مدرسه در حال تظاهرات بودیم. روزهای بعد مدرسه‌های دیگر هم می‌آمدند و هر روز عده امان بیشتر می‌شد. نیروی پلیس و افراد حکومت نظامی که سر می‌رسیدند همگی فرار می‌کردیم و متفرق می‌شدیم. خوشبختانه هیچکدام از معلم‌مان ساواکی درنیامدند و ما فهمیدیم که همه اش تصورات و خیالات ما بوده است. ما را تشویق می‌کردند، ولی همراهان برای تظاهرات نمی‌آمدند.

در پخش اعلامیه و شعارنویسی روی دیوارها، با کلاسهای دیگر مسابقه داشتیم. روز 13 آبان قرار بود برای دیدن نمایشگاه عکسی که دانشجویان در دانشگاه تهران گذاشته بودند به آنجا برویم، ولی روز قبل از آن، جمعه، 5 نفری رفته بودیم کوه و برگشتنی راه را گم کردیم و به تاریکی خوردیم و خیلی طول کشید تا بتوانیم راه برگشت را پیدا کنیم، شدیداً خسته بودیم و قرار شد که دیرتر برویم دانشگاه تهران.

روز شنبه 13 آبان وقتی به محل قرار رسیدیم که بطرف دانشگاه برویم یکی از بچه‌ها خبر بسیار بدی برآیمان داشت، گارد به دانشگاه تهران حمله کرده بود و تعدادی از دانش‌آموزان که برای بازدید نمایشگاه عکس رفته بودند کشته شده بودند، همگی گریه می‌کردیم. فردای آنروز یعنی یکشنبه 14 آبان آسمان تهران را دود سیاه پوشانده بود، همه شهر در آتش می‌سوخت. هر کجا نگاه می‌کردیم بچه‌های هم سن و سال خودمان بودند. آنروز برای اولین بار جلوی گاردایستادیم آنها گلوله می‌زدند و ما سنگ پرت می‌کردیم، بعضی هم کوکتل مولوتف داشتند. ولی در آن روز دانش‌آموزان ایران به حکومت استبداد نشان دادند که می‌توانند موتور حرکت یک انقلاب باشند. یکصد روز بعد حکومت سرنگون شده بود.

محسن مخملباف:

با فریاد خود جلوی اعدام انسان‌ها را بگیریم



با فریاد خود جلوی اعدام انسان‌ها را بگیریم. روح مردم ایران و روح جنبش سبز با هر نوع اعدامی مخالف است. من تصور می‌کنم وقتی جنبش سبز به قدرت برسد، اولین قانونی را که لغو خواهد کرد، قانون مجازات اعدام است. در قرن 21 مجازات اعدام جزو بقایای قوانین متوحش قرون وسطایی به حساب می‌آید که کشورهای متدین می‌کوشند با لغو آن خود را از این نشانه غیر انسانی برهانند. اگر همه ما با شنیدن حکم اعدام هرکس در ایران فریاد اعتراض خود را بلند کنیم، هزینه رژیم برای هر اعدامی چنان بالا خواهد رفت که مجبور می‌شود دست از این نوع جنایت بردارد. اعدام مردم ایران با هر عقیده‌ای، چه سبز، چه پادشاهی، چه کمونیستی، چه مجاهد، ظلم به ایرانی، ظلم به اندیشه و ظلم به بشر است. ما حتی با اعدام منفرترین ایرانی موجود یعنی (خامنه‌ای) بعد از پیروزی جنبش سبز مخالفیم، ما امیدواریم روح گاندی و ماندلا که از خصایل جنبش سبز است بر همه ایران، حتی ایران استبدادی سایه بیندازد.

جایزه برای کمپین یک میلیون امضا



کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز برنده جایزه «گوادرینگا» در آلمان شد.



راههای سبز

اینک ایران از زبان منوچهر متکی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که با تقسیم ماهوی خزر به شمال و جنوب (توافق‌های مربوط به تقسیم حدود کف دریا توسط روسیه با آذربایجان و قزاقستان) مخالف است و تقسیم خزر به حدود ملی را نیز نمی‌پذیرد. موضوعی که آذربایجان با قرار دادن آن در قانون اساسی خود قصد داشته به عنوان یک واقعیت انجام شده از آن بگذرد. اظهارات منوچهر متکی در انزلی حاکی از تقویت علائق ایران به حفظ مالکیت مشترک دریاچه خزر بر مبنای قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و رد شمول کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای و تأکید بر واقعیت و جودی خزر به عنوان یک دریاچه بسته است.

متکی در انزلی همچنین یاد آور شد که حدود ساحلی کشورهای حاشیه خزر تنها به شرطی قابل پذیرش است که تنها به نوار باریکی محدود شده و در بقیه آب‌ها اصل مالکیت مشترک دریاچه اعمال شود. این بهترین روشی است که در ادامه، می‌تواند به تأمین کافی منافع ملی ایران بیانجامد.

اینک به جز سه کشور قزاقستان، ترکمنستان و بنادر خزر بر آمده‌اند، روسیه هم به تقویت نیروهای خود در آب‌های خزر مبادرت کرده است.

کشورهای عضو ناتو، و بخصوص آمریکا که طرح «نگهبان خزر» را با هزینه ۱۱۰ میلیون دلار اعتبار اولیه پیگیری می‌کند، در صدد افزایش حضور در خزر بر آمده‌اند. اقدامات اولیه بی‌تردید به بهانه مقابله با تروریسم دریایی، مقابله با قاچاقچیان، و کمک به حفظ محیط زیست صورت گرفته و تدریجاً با استقرار نسبی طرح‌های اولیه، شکل نظامی و دفاعی کامل خواهند پذیرفت.

برخلاف خلیج فارس که در آن ایران مجبور به ممانعت با همسایگان جنوبی و تحمل قدرت‌های فرمانطقه‌ای است، در آب‌های خزر ایران فعلاً دارای دست بالاتر است. به یاری نگرقتن ایران در طرح‌های توسعه منابع نفت و گاز خزر، سه کشور کوچکتر منطقه و میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری‌های خارجی را در حباب شکننده‌ای قرار داده است. هم‌زمان ایران به دلیل نداشتن هر گونه سهم در این برنامه‌ها در صورت توقف طرح‌های یاد شده به دلایل امنیتی، چیزی از دست نخواهد داد.

ایران با ایستادگی و قدرت نمایی در خزر، بدون توسل به زور، قادر به اثبات حقوق و دفاع کامل از حقوق مشروع خود خواهد شد. ایران می‌باید با توسل به قدرت، روسیه را از ادامه پارگیری در خزر منصرف کرده و در عوض با استفاده از کارت ترکمنستان به تقویت مواضع خود مبادرت بورزد.

قدرت‌نمایی در خزر برای ایران کم‌هزینه و در عوض برای سه کشور ساحلی و سرمایه‌های خارجی بسیار پر هزینه خواهد بود. با توجه به اهمیت حوزه خزر به عنوان یک منبع تأمین انرژی، امنیت خزر از نگاه غرب نیز حائز اهمیت فوق‌العاده است. در صورت استفاده هوشیارانه از عامل قدرت، و در عین حال پرهیز از توسل غیرضروری به زور، ایران قادر خواهد شد در تعیین خطوط تحولات ژئوپولیتیکی آینده در منطقه به ایفای نقش عامل بپردازد.

در صورت از دست رفتن این فرصت، ایران مجبور به گردن نهادن به نتایج تغییرات امنیتی در منطقه خزر خواهد شد. اتفاقی که پیش از این در خلیج فارس روی داده است و ایران اینک برای جبران مافات ناگزیر از پیمودن راه‌های میان بر و پرهزینه‌ای شده است.

رضا تقی زاده
منبع: بی بی سی
عنوان: روزنامه سبز

گزارش اینلنا در باره بازاریت‌های ماهواره‌ای اخیر

سانسور امواج به قیمت جان مردم



نزدیک به دو هفته است که بحث بازاریت‌های ماهواره‌ای در محافل خبری جایگاه ویژه‌ای را برای خود باز کرده و عدم پاسخ‌گویی شفاف از سوی سازمان‌ها و نهادهای مربوطه موجب شده تا شایعه واقعی بودن این موضوع همچنان بر قوت خود باقی بماند. البته این موضوع که به دنبال نصب چندین دستگاه جدید فرستنده با هدف ایجاد اختلال در شبکه ماهواره‌ای از سوی وزارت ارتباطات مطرح و هم‌زمان نیز اختلالات ماهواره‌ای در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای شدت یافت موجب شد تا این بحث همچنان در کانون توجه قرار گیرد هر چند که ارگان‌های مربوطه وجود این دستگاه‌ها را تکذیب می‌کنند اما شواهد نشان می‌دهد که ایجاد اختلال در شبکه‌های ماهواره‌ای اگر چه موضوعی سابقه‌دار است و به عنوان یک توانمندی

در عرصه جنگ الکترونیک محسوب می‌شود اما آنچه اخیراً درباره گسترش دامنه این تکنولوژی در شهرها و مناطق مسکونی منتشر شده، باعث حساسیت‌هایی در جامعه شده است. به نحوی که اکنون گروه بزرگی از پزشکان و کارشناسان با نگرانی از سلامت شهروندان سخن می‌گویند. سلامتی که به نظر می‌رسد در جنگ ماهواره‌ای آنچنان مورد توجه مسئولین دولتی قرار ندارد. موضوع پارازیت البته از زمان انتخابات ریاست جمهوری و نحوه عملکرد گروهی از رسانه‌های برون مرزی تشدید شده است و با مختل شدن دوباره تصویر برخی از این شبکه‌ها بار دیگر بحث اختلال و پارازیت در شبکه‌های ماهواره‌ای بر سر زبان‌ها افتاده است تا جایی که این روزها یک بار دیگر برخی

ایران با ایستادگی و قدرت نمایی در خزر، بدون توسل به زور، قادر به اثبات حقوق و دفاع کامل از حقوق مشروع خود خواهد شد. ایران می‌باید با توسل به قدرت، روسیه را از ادامه پارگیری در خزر منصرف کرده و در عوض با استفاده از کارت ترکمنستان به تقویت مواضع خود مبادرت بورزد.

قدرت‌نمایی در خزر برای ایران کم‌هزینه و در عوض برای سه کشور ساحلی و سرمایه‌های خارجی بسیار پر هزینه خواهد بود. با توجه به اهمیت حوزه خزر به عنوان یک منبع تأمین انرژی، امنیت خزر از نگاه غرب نیز حائز اهمیت فوق‌العاده است. در صورت استفاده هوشیارانه از عامل قدرت، و در عین حال پرهیز از توسل غیرضروری به زور، ایران قادر خواهد شد در تعیین خطوط تحولات ژئوپولیتیکی آینده در منطقه به ایفای نقش عامل بپردازد.

در صورت از دست رفتن این فرصت، ایران مجبور به گردن نهادن به نتایج تغییرات امنیتی در منطقه خزر خواهد شد. اتفاقی که پیش از این در خلیج فارس روی داده است و ایران اینک برای جبران مافات ناگزیر از پیمودن راه‌های میان بر و پرهزینه‌ای شده است.

رضا تقی زاده
منبع: بی بی سی
عنوان: روزنامه سبز

هشدار یک همشهری

چرنوبیل روس‌ها در تهران



با اینکه خیر راه اندازی شاهکار ملخ مخها دستگاه تولید امواج مهلک پارازیت در روز شنبه در بسیاری از سایتها آمده بود اما کودتاچیان که از ترس آگاهی ملت در هول و هراس افتاده اند از دیشب اقدام به پخش 1000 گیگاهرتز امواج برای قطع برنامه‌های ماهواره ای کرده اند این امواج بسیار خطرناک و سرطان زا حتی میکروفرهای خانگی پخت غذا را دچار مشکل کرده است در منزل من



راههای سبز

سیستمی که در ایران از طریق آن به تولید و ارسال امواج پرازیت دست می‌زد احتمالاً از گروه “Terrestrial Interference” است و امواج تولید شده از آن با عنوان امواج زمینی رادیویی یا مایکرو ویو شناخته می‌شوند. این امواج همانند سیگنال از یک برج رادیویی فرستاده شده و بر روی سیگنال‌های اصلی ماهواره سوار می‌شوند و باعث می‌شوند که تصاویر ماهواره به صورت شطرنجی دیده شوند.

برای آنکه به توان در کانال‌های ماهواره‌ای اختلال ایجاد کرد باید امواجی با فرکانس‌های مایکروویو در محدوده ۳ مگاهرتز تا ۳۰۰ گیگا هرتز برسد و همچنین باید آنتنی به باید بررسی کرد که پرازیت‌های ماهواره‌ای چه خطراتی را بر سلامت انسان‌ها بر جای خواهند گذاشت.

محققین می‌گویند که این امواج نه تنها روی انسان بلکه روی سایر موجودات نیز تأثیرات سوء ایجاد می‌کنند به طوری که برخورد این امواج با انسان و سایر موجودات باعث بروز اختلالات خونی اعم از موتاسیون (جهش‌های خونی) می‌شود که در نهایت از عوامل بروز سرطان است.

سیستمی که در ایران از طریق آن به تولید و ارسال امواج پرازیت دست می‌زد احتمالاً از گروه “Terrestrial” باید بررسی کرد که پرازیت‌های ماهواره‌ای چه خطراتی را بر سلامت انسان‌ها بر جای خواهند گذاشت.

محققین می‌گویند که این امواج نه تنها روی انسان بلکه روی سایر موجودات نیز تأثیرات سوء ایجاد می‌کنند به طوری که برخورد این امواج با انسان و سایر موجودات باعث بروز اختلالات خونی اعم از موتاسیون (جهش‌های خونی) می‌شود که در نهایت از عوامل بروز سرطان است.

سیستمی که در ایران از طریق آن به تولید و ارسال امواج پرازیت دست می‌زد احتمالاً از گروه “Terrestrial Interference” است و امواج تولید شده از آن با عنوان امواج زمینی رادیویی یا مایکرو ویو شناخته می‌شوند. این امواج همانند سیگنال از یک برج رادیویی فرستاده شده و بر روی سیگنال‌های اصلی ماهواره سوار می‌شوند و باعث می‌شوند که تصاویر ماهواره به صورت شطرنجی دیده شوند.

برای آنکه به توان در کانال‌های ماهواره‌ای اختلال ایجاد کرد باید امواجی با فرکانس‌های مایکروویو در محدوده ۳ مگاهرتز تا ۳۰۰ گیگا هرتز برسد و همچنین باید آنتنی به طور صحیح مقابل ماهواره قرار گیرد تا امواج به طور موازی، با آن برخورد و در کانون جمع شود. در کانون نیز باید عنصری باشد که بتواند سیگنال‌های چند گیگا هرتز را به فرکانس‌های VHF یا UHF تبدیل کند. این عنصر همان LNB است که با دارا بودن

کمترین نویز می‌تواند سیگنال ضعیفی را که در فاصله ۷۲ هزار کیلومتر رفت و برگشت داشته، به فرکانس قابل نمایش تبدیل کند. مشخصاً توان این پرازیت اندازه‌ها باید بیشتر از امواج ارسال شده باشد در این راستا اسبیل‌تورهایی در پهنای باند مایکروویو استفاده شده که تمامی کانال‌های ماهواره‌ای را دچار اختلال کند.

امواج الکترومغناطیس در قسمت‌های عضلانی بدن نسبت به بافت‌های چربی، عمق نفوذ کمتر و جذب بیشتری دارند، لذا امواج مایکروویو بر روی بافت‌های عضلانی بیشترین تأثیر را دارد و این امواج پس از نفوذ نوعی اثر گرمایی در بدن تولید می‌کنند.

دانشمندان تأکید می‌کنند که شدت امواج الکترونیکی که دستگاه‌های ارسال پرازیت ماهواره‌ای پخش می‌شوند، از حد معمول بسیار بالاتر و برای انسان خطرناک است. لازم به ذکر است هر چه این امواج مدت بیشتری با بدن برخورد داشته باشد، خطرناکتر خواهند بود. از طرفی زمان برخورد این امواج هم آثار خاص خود را به دنبال دارد. مثلاً برخورد امواج به بدن در زمان خواب، احتمال ابتلا به سرطان را افزایش می‌دهد. جالب است که بدانید این کار هزینه‌های بسیار زیادی دارد و تکنولوژی خاصی را

می‌طلبد، ارسال این پرازیت‌های ماهواره‌ای در شهر تهران در ساعت‌هایی از شبانه روز قطع می‌شود که فقط به دلیل اختلالات در فعالیت ATM مورد استفاده در عابر بانک‌های بانکی است و علت اینکه این کار ۲۴ ساعته انجام نمی‌شود. به عبارتی قطعی پرازیت‌ها نیز از عاملی جز سلامتی انسان‌ها تبعیت می‌کند.

در سال ۱۹۹۲ “ریچارد آلبنز” محقق امواج بر بدن گزارش داد که در مورد اساس سیستم‌های نیروی هوایی، که پالس‌های الکترومغناطیسی با موج کوتاه، از نوع ساعت شونده ممکن است باعث ایجاد آسیب‌های مکانیکی از طریق آنچه که پیش ماده و لازمه تشعشع نامیده می‌شود، شود. در طی یک دوره معین او چنین نتیجه‌گیری کرد که انفجارهای

ثانویه رادیویی در داخل بافت‌های زنده زمانی که به وسیله پالس‌های رادار ضربه می‌خورند، اتفاق می‌افتد. پیش ماده تشعشع یکی دیگر از منابع بالقوه و ثانویه هست، که باعث آسیب بافت زنده می‌شود، که در استانداردهای پروتدهی نادیده گرفته شده است. گرچه پیش‌بینی می‌شود میزان امواج ساطع شده از بعضی آنتن‌های BTS موبایل و ارسال‌کننده‌های پرازیت ماهواره‌ای در مناطق پرجمعیت شهر تهران بیشتر از حد استاندارد بین‌المللی است و می‌تواند باعث ایجاد عوارض و آثار سوء شود اما کشور ایران برخلاف بسیاری از کشورهای جهان فاقد موسسه‌ای مستقل برای سنجش میزان انرژی ساطع شده از آنتن‌های BTS است. این مساله می‌تواند بدون شک به باور کارشناسان سلامتی انسان را در خطر قرار دهد اتفاقی که حتی وزارت بهداشت نیز در مقابل آن موضع مشخصی ندارد. با این اوصاف آیا این جنگ ماهواره‌ای ارزش به خطر افتادن جان شهروندان ایرانی را دارد؟

از کارشناسان رسانه‌ای از اجرای توافقنامه‌هایی بین ایران و برخی کشورهایی که از حیث جغرافیایی به آمریکا نزدیک هستند (مثل کوبا، ونزوئلا و نیکاراگوئه) برای تولید پرازیت ماهواره‌ای سخن می‌گویند.

هر چند که موضوع پرازیت ماهواره‌ای همواره موضوع چالش برانگیز میان نهادهای مختلف بوده است و هر از چندگاهی با تشدید این پرازیت‌ها بر سر زبان‌ها می‌افتد اما این بار بحث زیان‌دهی این پرازیت‌ها بر سلامت انسان‌ها همانند آنچه پیش از این درباره نصب دکل‌های BTS تلفن همراه صحبت می‌شد درباره این پرازیت‌ها گفته می‌شود به گونه‌ای که یکی از مسئولان وزارت ارتباطات خود بر زیان‌ده بودن این امواج اذعان داشته و حتی از ۴ برابر بودن زیان این امواج نسبت به زیان امواج تلفن همراه و امواج مایکروویو سخن گفته است.

این موضوع حتی موجب شد تا برخی از نمایندگان نسبت به آثار سوء سایت‌های پرازیت ماهواره‌ای که اخیراً در هفت نقطه تهران نصب شده بر باروری زنان و مردان هشدار بدهند.

به گفته نمایندگان امواج تولید شده به وسیله این تجهیزات می‌تواند بر تخم‌گذاری زنان و روند تولید اسپرم در دستگاه‌های تناسلی مردان اثر بگذارد.

هر چند که برخی از نمایندگان حتی از نصب این دکل‌ها اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند اما برخی دیگر از برگزاری جلسه‌ای با حضور رییس جمهور و برخی مقامات ارشد خبر داده‌اند تا این موضوع رسیدگی شود.

تحقیقات پزشکی در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد که امواج الکترومغناطیس که به طور عمده به دنبال نصب دکل‌های BTS در مناطق مسکونی و همچنین جدیداً از طرف دکل‌های پرازیت‌انداز ماهواره‌ای منتشر می‌شود، باعث بروز مشکلات خونی و مغزی برای ساکنانی که در نزدیکترین میدان مغناطیسی تأثیرگذار این امواج زندگی می‌کنند، می‌شود. همچنین تحقیقات زیادی در جهان انجام شده که اثرات خطرناک امواج مختلف رادیویی یا راداری و الکترومغناطیس بر سلامت انسان را اثبات می‌کند.

گرچه مسئولین وزارت ارتباطات کشور ایران مدعی هستند که پرازیت‌های ماهواره‌ای مانند تشعشعات آنتن‌های BTS تلفن همراه (موبایل) هیچ خطری را برای انسان‌ها ایجاد نمی‌کند و نباید واهمه‌ای از ارسال آنها داشت اما نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که این امواج بر سلامتی افرادی که در نزدیکترین فاصله از این امواج قرار دارند تأثیرات بسیار زیانباری دارد.

میزان اثر گذاری امواج مغناطیسی که برای اختلال و یا جلسه‌ای با حضور رییس جمهور و برخی مقامات ارشد خبر داده‌اند تا این موضوع رسیدگی شود.

تحقیقات پزشکی در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد که امواج الکترومغناطیس که به طور عمده به دنبال نصب دکل‌های BTS در مناطق مسکونی و همچنین جدیداً از طرف

دکل‌های پرازیت‌انداز ماهواره‌ای منتشر می‌شود، باعث بروز مشکلات خونی و مغزی برای ساکنانی که در نزدیکترین میدان مغناطیسی تأثیرگذار این امواج زندگی می‌کنند، می‌شود. همچنین تحقیقات زیادی در جهان انجام شده که اثرات خطرناک امواج مختلف رادیویی یا راداری و الکترومغناطیس بر سلامت انسان را اثبات می‌کند.

گرچه مسئولین وزارت ارتباطات کشور ایران مدعی هستند که پرازیت‌های ماهواره‌ای مانند تشعشعات آنتن‌های BTS تلفن همراه (موبایل) هیچ خطری را برای انسان‌ها ایجاد نمی‌کند و نباید واهمه‌ای از ارسال آنها داشت اما نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که این امواج بر سلامتی افرادی که در نزدیکترین فاصله از این امواج قرار دارند تأثیرات بسیار زیانباری دارد.

میزان اثر گذاری امواج مغناطیسی که برای اختلال و یا ارسال سیگنال‌های صوتی و تصویری و یا پرازیت‌های متقابل در فضا منتشر می‌شوند، به دو عامل شدت امواج و میزان در معرض بودن انسان بستگی دارد.

دانشمندان می‌گویند آنتن‌های BTS تلفن همراه و از آن بدتر پرازیت‌های ماهواره‌ای تشعشعات الکترومغناطیسی از خود ساطع می‌کنند که قرار گرفتن در معرض این امواج در درازمدت مشکلات مختلفی از جمله سردرد، سرگیجه، مشکلات و تحریکات عصبی ... را برای فرد ایجاد خواهد کرد.

تحقیقات نشان داده است که کروموزم‌های Y که جنسیت‌ز دارند به علت حساسیت بالا و در صورت تداوم امواج می‌توانند به شدت تخریب شوند. با این حال اختلالات جنسیتی و خونی و مغزی از اثرات اثبات شده این امواج برای انسان‌هایی است که در معرض جدی قرار دارند.

لازم به ذکر است بیشتر آنتن‌های تلفن همراه BTS که از سوی اپراتورهای تلفن همراه در کشور ایران نصب شده است مجوز ایمنی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی کشور ایران را ندارند و اصولاً در رابطه با دکل‌های ارسال پرازیت‌های ماهواره‌ای کسی لزوم مشاوره با وزارت بهداشت ایران را احساس نکرده است.

مشخص شده است هر تشعشعی در درازمدت اثراتی را بر سلول‌های مغزی و سیستم عصبی فرد بر جای می‌گذارد و باید بررسی کرد که پرازیت‌های ماهواره‌ای چه خطراتی را بر سلامت انسان‌ها بر جای خواهند گذاشت.

محققین می‌گویند که این امواج نه تنها روی انسان بلکه روی سایر موجودات نیز تأثیرات سوء ایجاد می‌کنند به طوری که برخورد این امواج با انسان و سایر موجودات باعث بروز اختلالات خونی اعم از موتاسیون (جهش‌های خونی) می‌شود که در نهایت از عوامل بروز سرطان است.

راههای سبز



من به سخن این نماینده عزیز کاری ندارم. اما دوست داشتم به دوستان سپاهی مان بگویم: اگر نگران اقتصاد کشورید، بخشی از آن هشت میلیارد دلاری را که با یکنست دادید و با دست دیگر مدیریت بر مخابرات کشور را در عرض نیم ساعت دریافت کردید، می دادید به مثلا کشت و صنعت نیشکر خوزستان. و آنهمه متخصص و کارگر را از وحشت بیکاری و ورشکستگی بدر می آوردید. البته من پاسخ پرسش خود را می دانم. کسی که برود و کشت و صنعت نیشکر خوزستان را از ورشکستگی بدر آورد، حتما باید یک احساس تلخی نسبت به بیکاری و درگیری داشته باشد. و در نقطه مقابل: به عزت و سربلندی و خودکفایی. شرمندم که بگویم: دوستان سپاهی ما سالهاست که از شورش های درونی سالهای دفاع مقدس فاصله گرفته اند. دیگر مثل سابق شعار نمی دهند. شعار را گذاشته اند برای مردمی که مرتب و یک نفس با مرگ برفلان و زنده باد فلان سرگرم باشند.

- وود این که: دست یابی بر مدیریت مخابرات، همیشه برای نیازهای امنیتی سپاه و همان مردان آهین پس پرده، یک امر حیاتی بوده است. با دست نهادن بر مدیریت مخابرات، می توان بر همه سیستم های مخابراتی کشور، از تلفن و تلفن همراه و پیام های تلفنی و اینترنت و اینمارست و هر کوفت و زهر ماری که به سیگانها و پالس های مخابراتی مربوط باشد، تسلط یافت.

در این روند، مردم، به بازیچه های احمق تغییر ماهیت می دهند که انگار خودشان با پای خودشان رفته اند به دفاتر مخابراتی، و یک بی سیم جاسوسی به اسم تلفن همراه از مدیران مخابرات که حالا دوستان سپاهی ما هستند، تحویل گرفته اند و بسته اند به کمرشان. حالا نوبت سیگانل های نامحرم مخابراتی است که به راحتی آب خوردن آنان را رد یابی کنند.

این مردم احمق بهرکجا که بروند و با هرکه صحبت کنند، سیگانل های وظیفه شناس دقیقا چند و چونشان را به مردان آهین ما گزارش می دهند و شنیده ها و دیده ها را بی کم و کاست می برند و داخل پوشه ها و پرونده هایی که برای هرکدامشان ترتیب داده اند

اوباما جایزه صلح نوبل را به ندا تقدیم کرد



اوراک اوباما رئیس جمهور آمریکا که اهدای جایزه نوبل به او موضوع روز جهان است، در اولین واکنش خود، جایزه اش را به ندا تقدیم کرد.

اوباما که در سخنان فشرده ای در باره دریافت جایزه نوبل صلح سخن می گفت، نامی از کسی به میان نیاورد. اما این جمله او " زن جوانی که در فقدان حقش برای "شنیده شدن"، حتی با وجود تهدید سرکوب و گلوله به راه پیمایی خیابانی سکوت می رود." آشکارا نشانی ندا آقا سلطان بود.

اوباما سپس از " رهبری که در منزل خود حبس شده چرا که حاضر به ترک التزامش به مردم سالاری نیست " و شایسته تقسیم جایزه صلح است، سخن راند. به نظر بیشتر ناظران رئیس جمهور او باما به خانم رهبر مخالفان برمه اشاره کرده است.

اوباما در سخنان خود که متن کامل آن در این نشانی قابل شنیدن است:

<http://www.youtube.com/watch?v=FbOWxc7Wwrg>

گفت: "باید این جایزه را با هرکس که مشتاقانه در پی عدالت و کرامت انسانی است، تقسیم کرد. با زن جوانی که در فقدان حقش برای "شنیده شدن"، حتی با وجود تهدید سرکوب و گلوله به راه پیمایی خیابانی سکوت می رود. با آن رهبری که در منزل خود حبس شده چرا که حاضر به ترک التزامش به مردم سالاری نیست. موضوع این جایزه صرفا تلاش های دولت من نیست، بلکه تمامی تلاش های شجاعانه مردم در سراسر دنیا است. به همین خاطر است که باید این جایزه را با هرکس که مشتاقانه در ... پی عدالت و کرامت انسانی است، تقسیم کرد. با زن جوانی که در فقدان حقش برای "شنیده شدن"، حتی با وجود تهدید سرکوب و گلوله به راه پیمایی خیابانی سکوت می رود. با آن رهبری که در منزل خود حبس شده چرا که حاضر به ترک التزامش به مردم سالاری نیست. با سربازی که در ماموریتی پس از ماموریت دیگر و از برای دیگری در آنسوی دنیا، فداکاری می کند. این جایزه متعلق به همه مردان و زنانی است که در سر تا سر دنیا امنیت، آزادی و گاه جان خویش را برای استقرار صلح فدا می کنند.

راز جذابیت مخابرات برای دوستان سپاهی

محمد نوری زاد

اندازند. یکی از دوستان ساده من می گفت: من که راضی نیستم. این کار اگر انجام شود شرعا حرام است. یکی از صفات خدای متعال ستار العیوبی اوست. اگر قرار باشد برای مردم پرونده تشکیل بدهند و معایب آنان را (به زعم خودشان) در آن پرونده ها انبار کنند، این کار، از شرع و ذات صفات الهی بدور است.

به دوست ساده ام گفتم: بنده خدا، شرعی که در دست مردان آهین پس پرده ما اسیر است و صدای ضجه خودش از متولیان امور شرعی تا هفت آسمان بالا رفته، مگر جرات می کند سخن از غیر شرعی بودن شنود گفتگوهای خصوصی مردم و رد گیری رفت و آمد آنان براند؟ چنان پرونده ای برای شرع مقدس بسازند که دلیل خاص و عام شود.

وگفتم: اگر شرع کاره ای بود، این مردان آهین را با نیمی از آن هشت هزار میلیارد تومانی که معلوم نیست چگونگی به یکی از تعاونی های سپاه راه یافته، به سمت خوزستان گسیل می نمود. خوزستانی که یک زمان خواستگاه و خاستگاهشان بود و خاطره هایی شیرین و شوق انگیز از آن دارند. تا چه بکنند؟ تا همان کشت و صنعت نیشکر را از دیویزی بدر آورند و به آقا زاده های سیری ناپذیر بگویند: اگر به اندازه کافی سیر شده اید، لطفا یک چند قدم کنار بروید و اجازه بدهید مردم هم به یک نیم نوایی برسند.

برادران سپاهی ما شاید از آن روی برای خرید موثر و تعیین کننده سهام مخابرات برنامه ریزی حیثیتی کردند که می دانند با تسلط بر مخابرات، می شود از تلفن همراه خاموش یک نفر، هم مکالمات او را شنود کرد، و هم رد او را گرفت.

من باطمینان می گویم که تسلط سپاه بر مخابرات کشور، بیش از پیش، ته مانده اعتماد مردم به مسئولان را خواهد ربوید. سپاهپایانی که روزگاری تخم چشم مردم بودند، به غریبه هایی تغییر چهره می دهند که همیشه از پس دیواری و گذری و سایه روشن معیری به گوش ایستاده اند تا از رازهای خصوصی مردم، و از خلوتشان سردر بیاورند. خلوتی که متعلق به خود مردم است و هیچ احدالناسی اجازه سرک کشیدن به کل و جز و اختفای آن ندارد.

من در این مقال، برادران پاک نهاد سپاهی خود را، آنانی را که از این روند ناخشنودند به این حدیث شریف مشرف معصوم (ع) ارجاع می دهم: خدای متعال در محشر، پرونده خصوصی بندگان خود را، خود - بی حضور غیر - واری می کند تا بندگان باخاطر خطاهای دنیایی شان شرمگین نشوند.

این نوشته را به دوستان سپاهی ام تقدیم می دارم. آنانی که برای درک یک لحظه از قشنگی های فهم و معرفتشان حسرتناک بوده ام. آنانی که در برابر کوه کوه درد، کوه بوده اند، و در برابر وسعتی از نیازمندی های تمام نشدنی بشری، تبسم. آنان را ندیدم سربه غرور بر آورند و بر زمین با تکبر قدم گذارند و با تکبر سخن بگویند. و آنانی که هر چه مرتبت های دنیایی شان بلندی می گرفت، متعدهانه، خاکساری خود را شدت می بخشوند، و هر چه غلبان عاطفه اطرافیشان فوران می کرد، سینه هایشان را برای جذب آنهمه عاطفه سراسیمه سپر می کردند. خدایا، آنان، دوستان سفر کرده من، هنوز هم هستند. بی های و هوی. می دانم. هنوز هم هستند: بی های و هوی. می دانم. در گوشه و کنار.

دو روز از خرید پنجاه درصد+ یک سهم از سهام شرکت مخابرات توسط سپاه می گذرد. ظاهرا کنسر سیوم های دیگری نیز برای خرید این سهام دورخیز کرده بودند اما مگر می شود بی اذن و اراده سازمان خصوصی سازی که امروز یکی را دارای صلاحیت می داند و روز دیگر عدم تعلق او را کف دستش می گذارد، برای ربودن این سهام حساس، پای پیش نهاد؟

هنوز ابهام های فراوانی در چند و چون ارائه این سهام، و تاخیر های بی دلیل آن در کار است. کسی نمی داند در پس پرده رابطه های همیشگی مردان آهین ما چه گذشته و چه می گذرد. مردم ما به دلیل این که بعدها، وقتی همه کارها سامان داده شد و آب از آسیاب افتاد در جریان کارها قرار می گیرند، مردم فلک زده ای هستند که باید در ته صف محرمیت قرار گیرند. باورم بر این است که: با این مردم، بدجوری بازی می شود. می بینم که ریسمانی به گردن این مردم بسته و آنان را به هرکجا که می خواهند می کشند می برند.

من از این که آن مردان آهین پنهان در پس پرده، همواره به ریش و قد و بالای این مردم می خندند، و بدون دغدغه کارشان را پیش می برند در عذابم. جاذبه شرکت مخابرات برای دوستان سپاهی ما از دو منظر قابل اعتناست:

- یک این که: شرکت مخابرات شاید از معدود شرکت های سود ده و بی شکست و بی رقیب است. شرکتی که سود روزانه آن که هیچ، سود ثانیه های آن را می شود از پیش محاسبه کرد و آن را به حساب جاری خود واریز کرد. شرکت های غول آسای چون پتروشیمی حتی در حال رکود و ورشکستگی اند اما مخابرات در این سالهای بحرانی هیچگاه به مرز تهدید نیز نرسید.

طعم شیرین سودهای حتمی، برای خیلی ها وسوسه انگیز است. حتی برای وارد کنندگان شکر. اگر چه به قول آقای نادر قاضی پور نماینده مردم ارومیه: آقای میرکاظمی (وزیر بازرگانی دولت نهم) در دو سال گذشته سی و دو کارخانه قند کشور را با واردات شکر تعطیل کرد و امسال چهار کارخانه تعطیل شده اند و باقیمانده ها با سی درصد ظرفیتشان کار می کنند. آقای قاضی پور ادامه می دهد: ... این آقا زاده ها شکر وارد می کنند و مردم را بیچاره می کنند.



آقای احمدی نژاد، بگم؟



محمود احمدی نژاد شبی که مقابل حریف اصلاح طلبش به مناظره نشست، با دست با پرونده بی که روی میزش بود بازی می کرد و در خلال صحبت های میرحسین موسوی تصویر همسرش را که در گوشه برگه ها منگنه شده بود به او نشان می داد و با گفتن جمله «آقای موسوی بگم؟ آقای موسوی بگم؟» تلاش داشت رقیب انتخاباتی اش را زیر فشار بگذارد تا تردید درباره صحت مدرک همسر رقیبش به مدد بیاید، گمان نمی کرد که روزی اصولگرایان از پس رسانه ها گوشه مدارکی را نشان دهند و بخوانند برگ برنده احمدی نژاد را مقابل اعضای کابینه او به کار ببرند.

محمود احمدی نژاد آمده بود تا مناظره تلویزیونی را از میرحسین موسوی ببرد. پس در مناظره و در لابه لای حرف های حاشیه سازش در بحبوحه انتقادات از دولت وی بر سر ماجرای مدرک تقلبی، دو چیز گفت تا موسوی را دل آشوب کند؛ نخست آنکه بر موسوی خرده گرفت که چرا در جایی خاتمی را دکتر خطاب کرده در حالی که او مدرک دکترایی ندارد. در حالی که خاتمی دست کم دو دکترای افتخاری در کارنامه اش دارد. و دیگر آنکه با نشان دادن پرونده زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی با اشاره به اینکه او تخلفاتی در مسیر آموزش عالی داشته، خواست به موسوی نشان دهد دولتمردان احمدی نژاد و شخص او را نمی شود با یادآوری مدرک جعلی وزیر برکنار شده اش- علی کردان- به تنگنا کشید. پس بی پروا سه بار به موسوی خطاب کرد: «بگم؟ بگم؟ بگم؟» او می خواست با این کار نشان دهد انبان کلماتش پرتر از آن است که کسی را در مناظره بی پاسخ رها کند، آنچنان که چهار سال این کار را با خبرنگاران داخلی و خارجی نیز کرده و پرسش آنان را با پرسشی مضاعف، پاسخ گفته بود تا هیچ کس نتوانسته باشد جوابی به صراحت از رئیس دولت ایران بستاند. رئیس دولت اما چه می خواست و چه نه، هدایتگر دولتی بود که برای نخستین بار در طول تاریخ انقلاب، پرونده بی در آن تشکیل شد که عنوانی بی سابقه بر خود داشت؛ «مدرک تقلبی». اگرچه احمدی نژاد مدرک را «کاغذ پاره» خوانده بود اما نه توانست علی کردان را از جنجال مدرک تقلبی برهاند و نه پس از آن در دولت دهم و با ادامه روند انتشار اتهام جعلی بودن مدارک و مقالات مدیران ارشدش موفق شد هیاهوی مدارکی که تقلبی بوده می شد و مقالاتی که جعلی توصیف می شد را آرام سازد.

اگرچه پیشتر و در زمان دولت اصلاحات موضوع کپی بودن مقاله علمی، دامان معصومه ابتکار یکی از معاونان سیدمحمد خاتمی را نیز گرفته بود اما مدارک تقلبی مدیران ارشد دولت احمدی نژاد بر سر زبان ها افتاد و دهان به دهان نقل شد تا دولتمردان ناگزیر شوند به پاسخ برآیند و چاره بی کنند این درد دیر علاج را؛ دردی که عده بی آن را سلطه طلبی می خواندند و عده بی جنگ با اخلاق. کسانی زیاده خواهی اش می دانستند و کسانی دیگر مقابله با اعتماد عمومی. به هر حال هرچه بود، دردی بود برای دولتی که داعیه تخصص داشت هر چند مردان علمی، تخصص را به مدرک نمی شناسند؛ دردی که احمد توکلی نماینده «نه صرفاً حامی و نه صرفاً منتقد» دولت احمدی نژاد، نخستین بار در تارنمای اینترنتی اش «الف» ویروس آن را به جان دولت انداخت و فراگیرش کرد. هنوز یک ماه از رای اعتماد مجلس به علی کردان برای تصدی وزارت کشور دولت نهم پس از برکناری مصطفی پورمحمدی نگذشته بود که با انتشار خبر جعلی بودن مدرک دکترای وی در پایگاه اینترنتی «الف» وابسته به احمد توکلی، جنجال ها بر سر صحت یا عدم صحت مدرک وی بالا گرفت و بهارستان را به غوغا گشاند. «الف» در استعلامی رسمی از دانشگاه معتبر آکسفورد صحت

هشدار درباره تمرکز قدرت در دست سپاه

هشدار سازمان مجاهدین انقلاب نسبت به ورود سپاه به عرصه

های سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی

در پی واگذاری سهام نصف بعلاوه یک شرکت مخابرات ایران به کنسرسیومی مشتمل بر برخی شرکت های وابسته به بخش هایی از سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران با صدور اطلاعیه ای خواستار تجدید نظر در روند ورود سپاه به عرصه های سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی شد.

در بخش هایی از این اعلامیه آمده است:

اکنون پس از نقض صریح موازین قانونی و زیرپا گذاشتن توصیه های مکرر و مؤکد امام مبنی بر عدم دخالت نیروهای نظامی در سیاست، شاهد نتایج یا به عبارت بهتر حلقه های تکمیلی و لوازم این روند نامبارک هستیم. عدم دخالت نیروهای نظامی در سیاست بر این استدلال استوار بود که ورود نیروی های مسلح که به تناسب ماهیت و نقش از منطق نظامی پیروی می کنند، به عرصه منازعات سیاسی اصول، موازین حاکم بر این حوزه را نقض و روندهای طبیعی و قانونی حاکم بر رقابت سیاسی را مختل می کند.

پیش از دوره اصلاحات نیز شاهد تجربه دیگری از عدم تمکین برخی از نهادهای حاکمیت از منطق تناسب عملکرد با شرح و وظایف خود و انکفا به نقش و کارکرد قانونی خویش بودیم. مداخله دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رسمی کشور به عرصه فعالیت های اقتصادی نتایج نامطلوبی را برای کشور از جمله خود این نهاد فراهم آورد، که در دوره اصلاحات هزینه و نیروی زیادی برای جبران آن صرف شد.

مخالفت با ورود دستگاه اطلاعاتی کشور بر این منطق استوار بود که دستگاه اطلاعاتی به دلیل برخورداری از رانت اطلاعاتی و اشراف بر اطلاعات محرمانه موجود در حوزه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، موجب بروز اختلال در عرصه رقابت های اقتصادی، عدم شفافیت فعالیت های اقتصادی و گسترش فساد در فعالیت های مذکور و در نتیجه مختل شدن روابط سالم اقتصادی و تضعیف و ضربه خوردن بخش خصوصی و همچنین بروز فساد و تغییر اولویت های این دستگاه و دوری از آن وظایف اصلی و ذاتی خود می شود.

حضور پررنگ نیروهای نظامی در بالاترین و حساس ترین سطوح و سیاسی ترین مسئولیت ها در دولت نهم به ویژه نهادهای مجری انتخابات، مرحله ای گذرا در مسیر حساسیت زدایی از نقض آشکار قانون و زیرپا گذاشتن اصول و قواعد مسلم و اجماعی برای تضمین و اداره صحیح یک جامعه آزاد و مستقل به شمار می آمد.

از همان زمان می شد پیش بینی کرد که اگر هدف، کنترل ساختاری عرصه سیاست و و پافشاری بر حفظ و بقای دولت مذکور به شمار می آید. آثار این تأکید و پافشاری در انتخابات ریاست جمهوری دهم آشکارتر از آن است که نیازی به تبیین داشته باشد. با توجه به این تحلیل می توان منطق تحولات انتخابات ریاست جمهوری دهم و نقش و کارکرد مورد انتظار از این دولت را بهتر درک کرد.

امروز علاوه بر اختصاص پروژه های ملی چند میلیارد دلاری با ترک تشریفات مناقصه به شرکت های وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بنگاه های اقتصادی عظیم نیز یکی پس از دیگری از سوی این نهاد نظامی خریداری می شود. با توجه به این روند،

واگذاری شرکت مخابرات ایران با سود سرشار سالانه صدها میلیارد تومانی پس از شرکت کشتی سازی صدرا آخرین نمونه نخواهد بود.

سؤال اصلی این است:

حضور پررنگ و تعیین کننده سپاه پاسداران به عنوان یک نهاد نظامی در حوزه های اطلاعاتی - امنیتی، سیاسی و اقتصادی تا چه حد با منافع ملی، مصالح نظام و جامعه ایران سازگار است. تمرکز قدرت اطلاعاتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی در یک نهاد تا چه حد به مصلحت کشور است؟ با حضور نهادهای برخورداری از امکانات اطلاعاتی و نظامی و سیاسی در عرصه اقتصاد کشور، آیا می توان به فعالیت و نقش آفرینی بخش خصوصی در اقتصاد کشور امید داشت؟ آیا فعالیت گسترده در بخش های مختلف اقتصادی و در اختیار گرفتن اهرم های اقتصادی کشور تا با وظایف و مسئولیت های ذاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سازگاری دارد؟ تملک بنگاه های اقتصادی نظیر شرکت مخابرات ایران و یا شرکت کشتی سازی صدرا چه ارتباطی با مسئولیت ها و وظایف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دارد؟ آیا فعالیت های گسترده عظیم اقتصادی به بروز فساد در این نهاد نظامی خواهد انجامید؟

آیا با وجود چنین نهاد قدرت مدنی که تمامی اهرم های اطلاعاتی و نظامی و سیاسی و اقتصادی را در دست دارد می توان حقوق ملت از جمله حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش را تضمین کرد؟ با وجود چنین نهادی که هر تصمیم او می تواند تمامی عرصه های اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داده و با روابط و مناسبات موجود در این عرصه ها را مختل نماید آیا از این پس هیچ دولتی بدون اذن و موافقت و تأیید آن قادر به ایفای وظایف قانونی خود خواهد بود؟ آیا انتقال بنگاه های اقتصادی از بخش شفاف دولتی به بخش غیرشفاف حاکمیت می توان خصوصی سازی نامید؟ آیا انتقال مدیریت بنگاه های بزرگ اقتصادی به یک نهاد نظامی موجب رشد و شکوفایی فعالیت های اقتصادی خواهد شد و یا برعکس به سرنوشت بسیاری از پروژه های واگذار شده دچار شده و به ورشکستگی و بی رونقی خواهد انجامید؟



راههای سبز

قلابی و مانند مدرک کردن است.» الیاس نادران نیز اینچنین گفت؛ «رحیمی از عنوان جعلی دکتر در سمت رئیس دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب استفاده کرده و بر اساس آن حقوق دریافت کرده است.»

موضوع مدرک جعلی اما آنجا بسیار بیشتر مورد توجه قرار گرفت که شایعه شد مدرک وزیر علوم جدید دولت جعلی است. گویا قرار نبود کامران دانشجو که از عالم سیاست رهسپار وزارت بر علمی ترین وزارتخانه کشور شده از کمند موضوع مدرک برهد. در برخی گزارش ها اعلام شد دانشگاهی که کامران دانشجو- وزیر علوم- ادعای گرفتن مدرک از آن را دارد، اساساً وجود خارجی ندارد. این در حالی است که دانشجو در جلسه رای اعتماد مجلس خود را فارغ التحصیل کالجی در لندن در رشته هوافضا معرفی کرد در شرایطی که در بخش انگلیسی تارنمای شخصی خود دانشگاه منچستر را به عنوان محل تحصیل در مقطع دکتری خود معرفی کرده بود. در ببحوجه این شایعات بود که نشریه علمی «نیچر» ادعای تازه یی را مطرح کرد. این نشریه نوشت؛ «مقاله یی که در سال جاری توسط کامران دانشجو و مجید شهریوی از دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت در تهران نوشته شده در خیلی از موارد کلمه به کلمه مقاله یی را که در سال 2001 توسط دانشمندان کره جنوبی در نشریه یی علمی منتشر شده بوده، کپی کرده است.» نیچر همچنین مدعی شد؛ «تعداد کمتری از جملات مقاله نیز عیناً از مقاله یی که در سال 2003 در جریان یک کنفرانس علمی توسط گروه دیگری از محققان ارائه شده، برداشته شده است.» این بار اما کامران دانشجو مجبور به تایید شد و چند روز بعد در توضیحاتی با حضور در کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس گفت؛ «در یک پروژه استاد راهنمای دانشجویی بوده است که این مقاله توسط او ارائه شده و به عنوان استاد راهنما از سرعت علمی دانشجویش خبر نداشته است.» او گفت؛ «این مقاله توسط دانشجویی مورد اشاره استفاده شده نه وزیر علوم.» دعا بر سر مدرک دکتری دانشجو اما بیشتر از مقاله کپی برداری شده ادامه یافت تا رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس توضیح دهد؛ کامران دانشجو مدرک لیسانس خود را از دانشگاه کوئین مری کالج لندن و کارشناسی ارشد خود را از امپریال کالج لندن اخذ کرده است. همچنین وی تحصیلات دکتری خود را در دانشگاه امپریال کالج لندن گذرانده است. پس از این توضیحات و طرح موضوع اخراج دانشجو از امپریال کالج لندن، توضیح داده شد که وی دوره دکتری را در این دانشگاه گذرانده و تاریخ دفاع نیز برایش تعیین شده بوده که به دلیل حمایت از حکم حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر مرتد دانستن سلمان رشیدی و شرکت در تظاهرات مسلمانان علیه سلمان رشیدی از انگلستان اخراج شده است گرچه بعدها با موافقت دانشگاه امپریال کالج لندن، در دانشگاه امپریال کالج تهران از پایان نامه خود دفاع کرده است. رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس ضمن تایید مدارج طی شده از سوی دانشجو تاکید کرد دانشجو مدرک دکتری ندارد و تنها یک گواهی از وزارت علوم مبنی بر گذراندن تحصیلات در دوره دکتری دارد.

در میان دولتمردان محمود احمدی نژاد اما وزیر تازه راه و ترابری او نیز از اتهام سرعت علمی مصون نماند. روز 25 سپتامبر برابر با سوم مهرماه جاری روزنامه فرانسوی لیبراسیون حمید بهبهانی را به سرعت علمی از مقاله های «کریستف کلارمونت»، «جری فوربز» و تتی چند از همکاران چینی آنها که در سال های 2002 تا 2004 منتشر شده بود متهم کرد. این اتهام نیز باعث شد وزیر راه دولت دهم برآشفته شود و در نمابری به رسانه ها اعلام کرد؛ «درخصوص این اتهام ناروا چون روشنایی روز مشخص است که مقاله مذکور نوشته خود اینجانب است و این مقاله حداقل پنج تا هفت سال قبل نگاشته شده است. برای عموم کارشناسان ارشد و دارندگان مدرک دکتری کاملاً مبرهن است که به کارگیری قسمتی از مقالات دیگران با ذکر منبع و ماخذ کاملاً مجاز بوده و اینجانب که صاحب بیش از 500 مقاله علمی هستم نیز بر این مساله وقوف دارم.» بهبهانی در ادامه توضیحاتش گفت تنها مشکل این است که به دلیل ازدیاد منابع و ماخذ تنها نام برخی از آنها از قلم افتاده است. اینچنین بود که وزیر راه دولت دهم نیز ناچار شد برای رهیدن از کمند اتهاماتی نظیر مدرک جعلی و سرعت علمی، دست به کار توضیح ببرد. اما به هر حال آنچه عیان شد این است که گویا به رغم تلاش های دولتمردان برای انحراف افکار از صحت مدارک این موضوع راه به جایی نبرده است. نه روزی که علی اکبر جوانفکر از تهیه بخشنامه یی در دولت خبر داد که طی آن خطاب کردن افرادی که دکتر یا مهندس نیستند با این القاب ممنوع شود و نه روزی که احمدی نژاد بررسی مدرک تحصیلی مدیران خلف را در بوق و کرنا کرد.

منبع : روزنامه اعتماد - مسعود رفیعی طالقانی

مدرک علی کردان را جویا شده بود و این دانشگاه طی نمابری اعلام کرده بود تاکنون مدرک دکترایی برای شخصی به اسم علی کردان صادر نکرده است. کردان پیش از آنکه بخواهد به اداره وزارت کشور بیندیشد به سکوت فرو رفته بود و بی شک بر آن بود تا انتقادات را نپذیرد. رئیس دولت نیز راهی نداشت جز آنکه مدرک را کاغذ پاره بخواند. هوش بهارستان اما به آن سکوت از کف نمی رفت و گوشش به این حرف ها بدهکار نبود. پس وزیر نوپا به کمند استیضاح افتاد و نیامده، رفت. کردان در توضیحاتش در باب چرایی استفاده از مدرک جعلی گفت؛ «از فردی که مدعی نمایندگی دانشگاه آکسفورد در تهران بوده و مدرک دکترای افتخاری را صادر کرده است شکایت کیفری کرده تا تحت تعقیب قضایی قرار گیرد.» علی لاریجانی نیز پس از قرائت گزارش کمیسیون آموزش مجلس درباره مدرک وزیر کشور این موضوع را در چارچوب «مصلحت کشور» توصیف کرد. نمایندگان مجلس در جلسه غیرعلنی از زبان رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس شنیده بودند که پس از بررسی ها مشخص شده است حدود سال 76 فردی که به نحوی با انتشارات دانشگاه آکسفورد مرتبط بوده و در ایران فعالیت داشته در تماس با علی کردان پیشنهاد داده در ازای ارائه مقاله یی با واسطه، به وی مدرک دکتری اعطا کند. کردان نیز مقاله خود را ارائه داده و پس از مدتی مدرکی که به امضای سه نفر از استادان دانشگاه آکسفورد رسیده به او تحویل داده شده بود. اما بعد مشخص می شود این مدرک جعلی است چراکه طبق نظر وزارت علوم مدرک دکترای افتخاری علی کردان دال بر طی روند متعارف دانشگاهی نبوده و مدارکی از این دست تنها با امضای رئیس دانشگاه مورد نظر قابل قبول خواهد بود. به این ترتیب علی کردان که حالا دیگر نمی توانست عنوان دکتر را پیش از نام خود بگذارد هم از دکتر افتاد و هم از وزارت. او نخستین قربانی مدرک جعلی در بین مقامات دولت های جمهوری اسلامی ایران بود.

کردان برای مدتی به انزوا رفت اما گویا نمایندگان مجلس در اندیشه آن بودند که سایر دولتمردان را نیز از ذره بین خود بگذرانند که چنین نیز کردند. قربانی بعدی علی سعیدلو معاون اجرایی رئیس دولت بود؛ آنگاه که یکی از روزنامه های صبح با انتشار خبری مدرک دکتری او را جعلی خواند. از همین رهگذر شک ها به محمدرضا رحیمی که سنگ کردان را به سینه می زد نیز برانگیخته شد و علیرضا زاکانی نماینده اصولگرای تهران مدعی شد مدرک دکتری رحیمی «قل» دوم مدرک علی کردان است. با آنکه رحیمی قاطعانه این موضوع را تکذیب و تهدید کرد که در صورت ادامه ادعاها، مدعیان را به دادگاه می کشاند اما نمایندگان منتقد عقب نشستند و خواستار توضیح دولت درباره این مدرک دکتری شدند. دور تازه مجادله بر سر دکتری رحیمی پس از آن آغاز شد که عوض حیدرپور نماینده شهرضا در یک سوال رسمی وزیر علوم را درباره مدرک دکتری رحیمی به پرسش گرفت. به گفته منابع موثق وزیر علوم در توضیحات خود به اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس که در پشت درهای بسته ارائه شد، نهایتاً اصالت این مدرک را مورد تایید قرار نداد و صرفاً به این جمله بسنده کرد که مدرک دکتری رحیمی نیز مانند سایر مدارک مدیران در دست بررسی است. پس از این ماجرا کمیسیون فرهنگی مجلس تصمیم گرفت سوال نماینده شهرضا درباره مدرک تحصیلی معاون پارلمانی رئیس جمهور را به صحن علنی بکشاند تا نمایندگان تصمیم نهایی را برای تحقیق و بررسی کمیسیون درباره این مدرک اخذ کنند. رئیس دولت به پارلمان آمد و نشست تا معاونش پاسخ نمایندگان را بدهد. رحیمی در پاسخ به نمایندگان مجلس، پرسش آنان را «غیرقانونی» دانست و در کنایه یی گفت؛ «ایا تنها مشکل مملکت مدرک تحصیلی من است؟» حین سخنان رحیمی یکی از نمایندگان فتوکپی از مدرک او را در بین سایرین پخش می کرد. شنیده ها حاکی از آن بود که بر اساس اسناد نخستین مدرک تحصیلی رحیمی که شائبه جعلی بودن دارد مربوط به یک مدرک دکتری افتخاری از یکی از موسسات آکسفورد در ایران است که در تاریخ 20/6/87 صادر شده است. رحیمی اما برخلاف کردان، دکتر ماند تا پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری و بازنشستن احمدی نژاد بر صندلی ریاست دولت و در پی برکناری پر هیاهوی اسفندیار رحیم مشایی از سمت معاون اولی رئیس جمهور، به این سمت دست یابد. گرچه بار دیگر فوراً موج انتقادات به وی باز هم بر سر مدرکی که صحت یا عدم صحتش مشخص نشده است بالا گرفت و نمایندگان مجلس او را دوباره خطاب قرار دادند. معاون پارلمانی سابق و معاون اول رئیس جمهور در دولت دهم این بار اما بدون اشاره به مدرک دکتری خود و در پاسخ به اتهام مدرک جعلی که به وی نسبت می دهند، گفت؛ «اینجانب پیش از انقلاب در رشته حقوق از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شده و جزء اولین نفراتی بودم که مدارک مربوط به مدارج علمی خود را پس از اظهارات رئیس جمهوری درباره مدارک جعلی مدیران برای بررسی و ارزشیابی به وزارت علوم ارائه کردم.» توکلی اما این بار در برابر رحیمی نیز کوتاه نیامد؛ «مدرک رحیمی



فیلتر شکنها

[/http://earnthat.info](http://earnthat.info)
[/http://pohide.com](http://pohide.com)
[/http://freestealthsurf.info](http://freestealthsurf.info)
[/http://twitterproxy.in](http://twitterproxy.in)
[/http://investingpro.totalh.com](http://investingpro.totalh.com)
<http://jutjut.com/index.php>
[/http://fropro.totalh.com](http://fropro.totalh.com)
[/http://krcbscholieren.com](http://krcbscholieren.com)
[/http://moneysports.info](http://moneysports.info)
<http://oolu.info>
<http://keepprivate.info/>
<http://kuvia.eu>
<http://aboutthere.info/>
<http://proxy.peoplesproxy.com>
<http://www.iclear.in/>
<http://www.newhere.info/>
<http://www.justmany.info/>
<http://www.ricr.com>
<http://spystatus.net/>
<http://safefactor.info/>
<http://safestweb.info/>
<http://helpline1.co.cc/>
<http://full.net.pl/>
<http://meni.info>
<http://gige.info/>
<http://crazyblocker.info/>
<http://fastbrowse.co.cc/>
<http://justhidethis.info/>
<http://cant-find-me.com/>
<http://mymusicparty.info/>
<http://newunlock.co.cc/>
<http://freshproxies.co.cc/>
<http://www.dankstank.info/>
<http://visitanonymous.co.cc/>
<http://www.privacynow.co.cc/>
<http://www.premiumhide.co.cc/>
<http://www.speedyunblock.co.cc/>
<http://www.freestealthsurf.co.cc/>
<http://www.alclick.co.cc/>
<http://proxypod.co.cc/>
<http://666prxy.co.cc/>
<http://proxiesurf.co.cc/>
<http://pagethem.co.cc/>
<http://dtunn31.co.cc/>
<http://speed-in.co.cc/>
<http://webswift.co.cc/>
<http://prxydiot.co.cc/>
<http://proxymatrix.co.cc/>
<http://freewebsurfing.co.cc/>
<http://onlinebypass.co.cc/>
<http://timeforbreak.co.cc/>
<http://surfunlock.co.cc/>
<http://topbrowse.co.cc/>
<http://69proxies.co.cc/>
<http://anonym-browsing.co.cc/>
<http://anonymousproxyserver.info>
<http://prxyhookup.co.cc/>

<http://japanese-gal.co.cc/>
<http://touchwithhand.co.cc/>
<http://narutoproxy.co.cc/>
<http://unblockmylife.co.cc/>
<http://browsecurely.co.cc/>
<http://25khordad.pass.as/index.php>
<http://kuedonat.info/>
<http://www.good3.co.tv>
<http://www.hoom7.co.tv>
<http://www.panel7.co.tv>
<http://everythingtoshare.com/>
<http://drreheb.110mb.com/>
<http://www.alclick.co.cc/>
<http://austinpaysday.info/>
<http://skipclass.co.cc/>
<http://notmyip.co.cc/>
<http://hideipfree.com/>

حکم مرگ برای سه نفر

آغاز اعدام تظاهر کنندگان علیه کودتا



سه نفر از متهمان حوادث بعد از انتخابات به اعدام محکوم شدند. زاهد بشیری راد، مدیر روابط عمومی دادگستری استان تهران ضمن اعلام این خبر گفت: " (م. ز) و (الف. پ) به اتهام ارتباط با انجمن پادشاهی ایران و (ن. ع) به اتهام ارتباط با منافقین محکوم به اعدام شده‌اند، این احکام غیر قطعی بوده و قابل تجدیدنظرخواهی در دیوان عالی کشور است. صادره برابر مقررات قانونی به وکلای محکوم علیه ابلاغ شده تا در صورت اعتراض تشریفات قانونی مربوطه را طی کنند. لوایح اعتراضی ۱۸ نفر از متهمان اغتشاشات اخیر که منجر به محکومیت آن‌ها شده، واصل شده‌است و به زودی به دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارسال می‌شود. اشاره بشیری راد به نام اختصاری (م. ز.) ظاهراً محمدرضا علی‌زمانی، از بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات اخیر و از اعضای انجمن پادشاهی ایران است. هویت دو فرد نامبرده دیگر هنوز مشخص نیست. اعلام محکومیت اعدام سه نفر از بازداشت‌شدگان انتخاباتی در حالی بیان می‌شود که سازمان عفو بین‌الملل روز گذشته (جمعه) با اعلام نگرانی از حکم اعدام محمدرضا زمانی، نسبت به «باز شدن راه برای اعدام‌های بعدی» هشدار داد. برنار والر و سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه نیز گفته است: "در کمال شگفتی از صدور حکم اعدام محمدرضا علی زمانی مطلع شده ایم، اعلام چنین تصمیمی چهره رژیم ایران را مخدوش تر می‌کند". آقای والر با تأکید بر مخالفت فرانسه و اتحادیه اروپا با مجازات اعدام، گفته است: "ما به شجاعت تمام ایرانیانی که با وجود امواج بی در پی سرکوب و خشونت، در دفاع از حقوق بنیادی خود به راهپیمایی مسالمت آمیز دست زدند، ادای احترام می‌کنیم". محمدرضا علی زمانی که ۳۷ سال سن دارد، در جلسه دوم دادگاه های علنی رسیدگی به اتهام های بازداشت شدگان حوادث پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران، به اتهام هایی چون "مشاربه از طریق عضویت و فعالیت در انجمن پادشاهی ایران، توهین به مقدسات، و تبانی و اجتماع با هدف اقدام علیه امنیت داخلی کشور" متهم شد. نماینده دادستان او را به خروج غیرقانونی از کشور و دیدار با دو افسر آمریکایی در عراق متهم کرده و خواستار اعمال اشد مجازات برای او شده بود. نماینده دادستان همچنین گروه "انجمن پادشاهی ایران" را به بمب گذاری در چند مسجد و امامزاده در نقاط مختلف تهران و تلاش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی متهم کرد و آن را "قطعه ای از پازل براندازی مخمّلین" خواند. از هویت و نحوه محاکمه دو فرد دیگر هیچ اطلاعی در دست نیست.

تحلیل هفته

دروغ بزرگ پینو کیو

سر دبیر



مهرماه به نیمه می رسد مهندس میرحسین موسوی درست در "لحظه تاریخی" است. لحظه ای که چون قطره از دریا همه عصاره امواج خروشان را دارد و درک و همراهی با آن می تواند سرنوشت ملتی را دیگر کند. در لحظه کنونی تاریخ ما که عمری سه ماه و ژرفنایی سه هزار ساله دارد، نو بدنی آمده و کهنه هنوز نمرده است. جدال در اوج، صف ها در میدان و شطرنج بازان صحنه سیاست در کارند با هزار ترفند و اسباب. کودتا چپان در حیرت از مقاومت مردم و سخت پریشان از صفوف میلیونی روز قدس، در سه جبهه باید بجنگند:

جبهه جنبش مدنی - بی ریشه هایی- به تعبیر مهدی کروبی- که زمام انقلاب اسلامی را بدست گرفته اند و اکنون ماهیت خود را در سیمای سردار نقدی به تمامی نشان می دهند، نتوانستند با کودتای 22 خرداد کار را تمام کنند و متولین عراق و نوگان بیهودیان را بر ایران حاکم سازند. گرفتند و گشتند و تجاوز کردند، اما در روز قدس دیدند نه تنها کار تمام نشده، بلکه این تازه آغاز کار است. کودتاچیان به صراحت تمام از زبان سردار صفا هرندی گفتند: "آتشی زیر خاکستر است. هر آن ممکن است سربر آورد."

پس به تجدید آرایش قوا پرداختند. بیرحم ترین فرماندهان را در راس سپاه، حفاظت اطلاعات و بسیج گذاشتند. رهبر "نظام" در همان حال که می گفت: "سرنوشت همه زورگویان سقوط است" از قاتلان مردم تجلیل کرد و به آنها درجه و مقام بالاتر داد. رهبر که روزگاری در رکنار روحانیون ظاهر می شد، همراه با نظامیان عکس گرفت. در حکم خود از محمدرضا نقدی به عنوان "سردار سرتیپ بسیجی" نام برد و از وی خواست با توجه به "تعهد و شایستگی و تجارب ارزنده" خود "انتظارات گفته شده" را برآورده کند. سه روزنامه دیگر همزمان بسته شد. اعضای کانون معلمان در روز معلم دستگیر شدند. بازجویانش پیرمرد محمدملکی را به شکنجه گاه بردند. درسی که رهبر از جنبش مدنی گرفت - چنانکه حسن کروبی گفت- سپردن هر چه بیشتر امور به "شعبان بی مخ های مسلح بود."

جبهه درون نظام - به نوشته پارلمان نیوز- "میانگیری و رایزنی سرشناسان برای برون رفت از وضعیت فعلی و تلاش برای یافتن یک راحل مورد پذیرش طرف های مختلف از مهمترین موضوعات خبری و سیاسی روزهای اخیر" شده است.

در جبهه درون نظام دوگروه قابل تشخیص هستند که هر دو درصددند: "برای کشمکش های سیاسی اخیر راحلی یافته و معترضان را وادار به کاهش و با پایان بخشیدن به اعتراضات کنند."

اول: اصولگرایان حامی دولت مانند: "حسین مظفر، محمدرضا باهنر، حبیب الله عسگر اولادی، مرتضی نبوی، غلامعلی حداد عادل و مصطفی میرسلیم دوم- میانه روهای "نظام" مانند" هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، جوادی آملی، سید حسن خمینی و برخی مراجع عظام"

از طرح ها و راه حل های این دو گروه - غیر از کلیاتی که هاشمی در نماز جمعه گفت- هیچ اطلاعی منتشر نشده است و بروال همیشگی جمهوری اسلامی متولیان مردم در اتاق های دربسته سرگرم تصمیم گیری بر ای آنها هستند.

جبهه خارجی- در این جبهه که نگاه استراتژیک کودتا چپان انجام کودتا برای حضور قدرتمندانه در آن بود، اولین مقابله در این هفته آغاز شد. جمهوری اسلامی در نشست گروه 5+1 شرکت کرد و بعد از سی سال گناه کبیره مذاکره با

آمریکا به امری عادی تبدیل شد. حاصل چیزی جز " جشن تسلیم هسته ای" نبود. حتی از مواضع پاریس هم عقب نشینی شد. " توافق اصولی" بعمل آمد که غنی سازی به روسیه و حتی فرانسه منتقل شود.

خاویر سولانا گفت: " این تازه آغاز کار است." و احمدی نژاد که در مطبوعات جهان جای "پینوکیو" را گرفته است، چنان از پیروزی سخن گفت که گویی جهان در برابر عظمت او به خاکستر تبدیل شده است.

آصحاب نظری منظره را چنین دید: " ایران بسته های تشویقی ریز و درشت بوش و اوباما را رد کرد تا تعلیق را نپذیرد ولی حالا هم بدتر از تعلیق را پذیرفته است و هم در قبال تهدید این کار را کرده و هیچ امتیاز و تشویقی نیز به دست نیاورده است؛ طرفهای مذاکره ای ایران هنوز قانع نشده اند و دست از تهدید برنداشته اند؛ به قول معروف حاکمیت ایران هم یک گونی پیاز را خورده و هم...."

مضمون مذاکره نیمساعته با نماینده آمریکا که هیچ، آنچه ناگفته ماند توضیح مضمون توافق با قدرت های جهانی برای مردم بود. امری که حتی داد سایت تابناک را هم در آورد که دارد صاحبش محسن رضائی دارد تدارک انتشار یک روزنامه را می بیند.

سیاست "نظام" روشن است. ایجاد آرامش در درون نظام. سازش با قدرت های جهانی بهر قیمت، برای سرکوب جنبش مدنی.

نشانه هایی هم دیده می شود. بعد از آزادی حجابیان و فرزند میر دامادی خبرهایی از آزادی 20 فعال سیاسی در روزهای آینده می رسد. عطریانفر، ابطی، کیان تاجبخش، شهاب طباطبایی، سعید شریعتی و عبدالله مومنی از جمله چهره های شناخته شده در این جمع هستند.

به نوشته پارلمان نیوز در " هفته های اخیر میرحسین پیام هایی دریافت کرده است که حاکی از تمایل جهت یافتن راحل برای خاتمه بخشیدن به اوضاع فعلی است."

برخی از سایت های فعال اصلاح طلبان به اصرار "دوستان زندانی" تعطیل شده است و.....

در درست در همین جا است که "لحظه تاریخی" برای مهندس میر حسین موسوی رقم خورده است. جنبش مدنی در داخل کشور به هزار و یک دلیل زنده و فعال است. در خارج از کشور، جهان این جنبش به صدای مردم ایران شناخته است.

ب این صدا، سرنوشت فردای ایران است. فردائی که از "نظام" بعنوان یک فصل تاریخی یاد خواهد کرد.

در این لحظه تاریخی است که زمینه تاریخی- اجتماعی آماده است و اکثریت مردم ایران با آن همراهند. یک دست موسوی و یارانش کروبی و خاتمی در دست مردم است و نظام می کوشد با دستان خونینش دستان دیگر آنها را بگیرد. موسوی در این لحظه تاریخی چه خواهد کرد؟

ایرانی که "خسرو یزدانی" آن را "پر سیمرخ در آتش" می نامد و در متنی که کاملش را منتشر خواهیم کرد، چنین تصویرش می کند: "ایران کهن دیاری است با استوره هایی بلند آوازه، زیبا، سهمگین و زیننده و شایسته چکادها.

ایران تاریخی است پُر از فرازها و زخم ها، فرو افت ها و رستاخیزها، جنگ ها و پیروزی ها و شکست ها. آسمانی همواره پُر از خدایان. پهناور سینه اش پُر از پیامبران و فرزندگان و خنیاگران و سرایندگان.

ایران سیمرغی است که پری از خود به هر ایرانی در زادروزش پیشکش کرده است و این پَر نشان. آن فرشته نگاهبان و رهاننده است.

ایران فروتن است نه فروکوب، او دیگری را گرامی میدارد چرا که در او می میرد و او را در خود زنده می سازد. ایرانی از دیرباز گذرا بودن را دریافته است.

ایران از همان آغاز هایش رنگین کمانی بوده دیده نواز، سیمرغی رنگین پَر. ایران کامیابی ای است که در آن با سروری فراوان پایکوبی کرده ایم، خندیده ایم، سرمست گشته و شیدایی آزموده ایم. ایران شکستی است که در آن به سوگ نشسته و مویه ها کرده و به سرنوشت خود شیون سر داده ایم.

ایران خونی است که با آن ریخته ایم، زخمی است که با آن مرده ایم، خاکی است که دوباره و هزار باره از آن روییده و بالیده ایم.

ایران ما را دوباره و هزار باره و همواره می زاید، در دامن زندگی می افکند و سپس می میراند. با ایران جاودانه ایم.

ایران، بی تو نه زندگی خوش است، بی تو نه مرده گی خوش است.

ایران همان مهری است که می آید، درجان ما رخنه می کند، به بالهای پَر ریخته روان، پَر. پرواز می بخشد و فراموشی. پرواز را از او می زداید.

ایران یک یاد آوری است. ایران سبوی خاکستر به یادگارمانده نیاکان نیست که در طاقچه فراموشی از یادمان برود.

عیسی بر صلیب، سحرخیز در بند!

جمشید اسدی



این نوشته برای بزرگداشت دوست ام عیسی سحرخیز، روزنامه نویس، آزادی خواه و قهرمانی است که همچون بسیاری دیگر از آزادی خواهان در پی کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ دستگیر شد و به زندان افتاد. او از ۱۲ تیرماه ۱۳۸۸ تا به امروز در بند است.

نوشتن "دوستم" عیسی سحرخیز و این را با افتخار نوشتنم. اما شاید "دوستی خاله خرسه" باشد. چرا که حالا سازمان اطلاعات، سرسختان سپاه و بازجویان همین یک کلمه را تبدیل به مدرک جدیدی علیه عیسی می کنند: جمشید اسدی اعتراف کرده است که در ارتباط با عیسی سحرخیز بوده است و اطلاعاتی را مبادله کردند. خوب آقای سحرخیز (اگر در بازداشتگاه کسی را آقا خطاب کنند)، صهیونیسم بین المللی چقدر پول از طریق اسدی برای شما فرستاده است؟ چه اطلاعاتی را از طریق همان مهره خود فروخته برای آمریکایی ها فرستادید؟ چه کسی به شما دستور داد با حکم پشتیبانی مقام معظم رهبری از ریاست جمهوری احمدی نژاد مخالفت کنید؟

باشد! بگذار میخ این اتهام را هم بر پیکر بر صلیب رفته عیسی بگویند. زبانم نمی گردد و دستم نمی رود که عیسی سحرخیز بگویم و نگویم یار، همرمز، هم میهن و دوست. دوستی من با عیسی با قلم و آزادی خواهی و اصلاح طلبی آغاز شد و پا گرفت. دوستی زیباتر از این؟ زیباتر آن که او در وطن بود و من در فرنگ. هم یکدیگر را از نزدیک نمی شناختیم. اما این ها همه باعث نشده که هر دو در سر منزل آزادی خواهی و دموکراسی به هم نرسیم. همچون بسیاری از هم نسل های ما. همچون بسیاری دیگر از هم میهنان پیر و جوان تر از ما.

در دوران خاتمی بود که روزنامه "اخبار اقتصاد" را منتشر کرد. من هم دلشاد از راه افتادن نشریه ای که هم اقتصادی است و هم اصلاح طلب. اما تردید داشتم که اگر مقاله ای برای او بفرستم چاپ کند. تا پیش از ریاست جمهوری محمد خاتمی، "سلام علیک" با ایرانی های خارج از کشور جرم بود، تا چه رسد به همکاری قلمی. ایرانی خارج از کشور به درد آن می خورد که تورو شود، گلوله بخورد، با چاقو تیغ تیغ شود و خلاصه نباشد. مگر نه این که اگر ایرانی خارج از کشور "قابل" بود، باز می گشت به ولایت، ریش نمی تراشید (بویژه اگر مرد بود)، لباس مدل فرنگی می خرید، اما آن را کثیف و بی اطو می پوشید که "اسلامی" شود و به ویژه خوب شود در گفته های رهبری که اعلم است و همه چیز را بهتر از ۷۰ میلیون ایرانی که هیچ، بلکه بهتر از کل جهانیان می داند.

ندیدید بار رهبری او ایران به چه جایگاه اقتصادی و سیاسی رسید؟ به هر حال من ایرانی مخالف مقیم خارج مقالات ام را برای عیسی فرستادم و او آن ها را چاپ کرد. مقالاتی که برای "اخبار اقتصاد" فرستادم همه درباره تجربه های گذار مسالمت آمیز به دموکراسی بود:

تجربه های مسالمت آمیز هزاره دوم در گذار به دموکراسی (اخبار اقتصادی، دوشنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۷۸، شماره ۹۴)

جامعه مدنی و استقرار دموکراسی در آلمان شرقی (اخبار اقتصادی، پنجشنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۳۷)

خصوصی سازی در اروپای شرقی (اخبار اقتصادی، شنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۳۸)

گذار دموکراسی در لهستان: اتحاد، آزادی و آشتی ملی (اخبار اقتصادی، دوشنبه ۹ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۱۴۰)

آخر در زمان محمد خاتمی اصلاح طلب گفتگو درباره "گذار به دموکراسی" شدنی بود. نه همچون دوران احمدی نژاد که از سایه و خیال "انقلاب مخملی" هم می ترسند و به بهانه آن دسته دسته مردم را به زندان می فرستند.

برای اندیشه و بحث های مفصل تر، عیسی سحرخیز ماهنامه سیاسی اجتماعی و فرهنگی هم منتشر کرد به نام "آفتاب" که بسیار خوش درخشید. حالا بیش از پیش خواهان همکاری با او بودم. مقاله ای برای "آفتاب" فرستادم به نام "کارآفرینی، اصل اقتصادی فراموش شده در جنبش اصلاحات" (آفتاب، بهمن ۱۳۸۰، سال دوم، شماره دوازدهم)، که چاپ شد. گویا مقاله پژوهی داشت، به طوری که دفتر هاشمی علی اکبر هاشمی رفسنجانی نامه اعتراضی بدان مقاله نوشت به نام "نادیده گرفتن دستاوردها" که در شماره بعد همان آفتاب چاپ شد.

برای شماره بعد "آفتاب"، (اسفند ۱۳۸۰، سال دوم، شماره سیزدهم) مقاله ای فرستادم به نام "تنبکه مالی و اقتصادی گروه های مسلح بنیادگرای اسلامی". این مقاله عمدتاً در مورد "القاعده" بود، اما اشاراتی داشت که مورد پسند سرسختان در ایران نمی توانست بود. عیسی اما آن را هم چاپ کرد.

برای من مهم تر از این دو، مقاله ای بود به نام "تئوری اقتصاد رانت خواری" که بسیار می خواستم در ایران چاپ شود. اما گمان نمی کردم شدنی باشد. چرا که مقاله اشاره روشن به کشور داشت و رانت خواری را هم تراز و هم سنگ استبداد معرفی می کرد. عیسی اما با شیردلی در برابر فشار ارتجاع مقاله را چاپ کرد (آفتاب، فروردین ۱۳۸۲، سال چهارم، شماره دوازدهم).

این ها بود تا حکم حکومتی رهبر معظم رسید و همه روزنامه ها را به طور فله ای بست و آشکار با اصلاح طلبی مخالفت کرد. ارتجاع تنها با گشایش فضای کشور مخالف نبود، بلکه در پی آن بود که پس از محمد خاتمی، ریاست جمهوری به دست کسی بیفتد که از اصلاح طلبی که هیچ، از خرد کرداری هم بهره نداشته باشد تا عملاً کشور و امتیازات آن بیفتد به دست رهبری و سرسختان نظام. از همین رو انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم در ۲۸ خرداد ۱۳۸۴ (۱۸ ژوئن ۲۰۰۵) بسیار حساس بود. برای آن دوران و انتخابات سرنوشت ساز عیسی مقاله ای نوشت و پیشنهاد "سپیدی" داد. سپید، همچون نماد صلح و دوستی و نفی خشونت هم در حکومت داری و هم در مخالفت با حکومت مستبد.

پیشنهاد سپید عیسی، طبق معمول او، سلحشورانه و روشن بود: به دور از هرگونه خشونت، نفی تام و تمام دولت پلیسی و پادگانی، انتخابات فرمایشی، حاکمیت نظامیان شخصی پوش و شکنجه و ترور. در آن پیشنهاد آمده بود که "مردم اگر از انتخابات قهر کنند، گوشه عزلت گزینند و در خانه بنشینند ژنرال های داخلی و خارجی آینده ایران را ترسیم خواهند کرد. در منطق ژنرال ها خصومت و خشونت حرف اول را می زند. عیسی سحرخیز اما از مردم نمی خواست به هر حال رای دهند و بر سر هر نمایش دور عینی به اسم انتخابات، آب تطهیر بریزند. وی فرصت باقیمانده تا انتخابات را به دو مرحله تقسیم کرد و برای هر مرحله، پیشنهادی "سپید" ارائه داد.

مرحله نخست: تا روز انتخابات دور نهم ... می بایستی هر از چندی با "گردهمایی ها و میتینگ های ... در فضای باز، میدانی و پارک ها و هر جا که شد ... رخت سفید ... بر تن کنیم. پرچم سفید در دست بگیریم و خشونت را نفی کنیم ... و بر خواسته خود، انتخابات آزاد، و نفی انتخابات فرمایشی و نظارت استصوابی تاکید کنیم.

مرحله دوم: اگر در روز انتخابات، می شد آزادانه ... رای داده، باز در صحنه خواهیم ماند، سفید خواهیم پوشید، پرچم سفید در دست خواهیم گرفت ... فریاد خواهیم زد رئیس جمهور "تدارکاتی" نمی خواهیم و پیگیر مطالبات و خواسته های خود هستیم. اما اگر اقتدارطلبان شرایط انتخابات آزاد را نپذیرفتند ... در خانه نخواهیم نشست، با جامه ای روشن بر تن و پرچمی سفید در دست و ... با برگ رای سفیدی در صندوق به خشونت طلبان و مستبدان "نه" خواهیم گفت ... این رنگ سفید، این حرکت مسالمت آمیز و این رای پیام مردم ایران خواهد بود. تمامی دوربین ها، تصاویر تلویزیونی و اخبار و گزارش ها خواسته مردم ایران را اقصی نقاط کشور و گوشه گوشه جهان خواهند برد. آنها خواهند گفت: مردم ایران در یک حرکت نمادین، در یک رفتارندوم خودجوش اعلام کردند که رئیس جمهوری معرفی شده نماینده آنان نیست، بلکه راهبافته ای است به کاخ ریاست جمهوری ...

و من هم در همین سایت گویا، مقاله ای در پشتیبانی از آن پیشنهاد نوشتنم به نام "از پیشنهاد "سپید" عیسی سحرخیز پشتیبانی کنیم!" (۲۸ مارس ۲۰۰۵، یک هفته گس از نوروز ۱۳۸۴): از پیشنهاد عیسی پشتیبانی کنیم. به خود و جهانیان نشان دهیم که آزادی خواهان ایران نیز به چیزی بیش از گله مندی و توطئه باوری و نامه نگاری قادرند. چرا از همین امروز به فکر تدارک روزهای "سپید" مرحله نخست، یعنی مرحله پای فشاری بر ضرورت برگزاری انتخابات آزاد و نفی نظارت استصوابی نباشیم؟ چرا از همین امروز، در پی تدارک گردهمایی و میتینگ در فضای باز، رخت سفید بر تن و پرچم سفید در دست نباشیم؟ چرا از همین روز، سال ۱۳۸۴ را سال دموکراسی در ایران ندانیم؟

انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم که شد، عیسی هم برای نامزدی اصلاح طلبان بسیار کوشید و هم وقتی قلب گسترده شد و رای به نفع نماینده سرسختان سپاه صادره شد، شیردلانه در برابر آن ایستاد و همه آمران کودتا را نشانه رفت. عیسی به همین دلیل ۱۲ تیرماه به زندان افتاد و تا تا به امروز همان جاست.

عیسی سحرخیز افزون بر نشریاتی که با پرچم آزادی و شکیبایی به راه انداخت، در سنگر های کلان تری نیز رزمیده بود: مدیر کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد؛ نماینده مدیران مسئول مطبوعات در هیات نظارت بر مطبوعات حضور در انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و همچنین مشارکت در امور انجمن صنفی روزنامه نگاران.

حالا عیسی به دلیل تمامی این خدمات در زندان است. ارتجاع حتما در پی آن است که وی را بشکند تا چهره دیگری را به اعترافی نمایشی بکشاند. گمان نمی برم در مورد وی موفق شود و همین نگرانم می کند. به هر حال در ایران امروز طشت رسوایی اعتراف ها از بام افتاده و در پی هر اعترافی بازجو و قاضی پیش از متهم رسوا می شوند. عیسی را نباید فراموش کنیم که نمی کنیم. در مورد وی نه تنها باید نوشت و اعتراض کرد، بلکه می بایستی خبر بر صلیب و در بند بودنش را دهان به دهان گفت و به آگاهی همگان رساند.

ایران فرزندان خوب را هرگز فراموش نمی کند. حتی به درنگی.

تازه عیسی سحرخیز ناموری است که او را در این مرز و بوم می شناسند. تکلیف فرزندان بی نام و نشان ایران به بند کشیده، چه می شود؟ داستان ایشان را هم بگویید و بازگویید. برای آزادی میهن به زندان افتاده اند

شبکه‌های اجتماعی مرتضی کاظمیان



منظور از «شبکه‌های اجتماعی» (Social Networks) چیست و آنها واجد چه تأثیراتی بر تحولات اجتماعی هستند؟ ذیل بحث‌هایی که در مورد «جنبش‌های اجتماعی» مطرح می‌شود، پژوهشگران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، از مفهومی بنام «شبکه‌های اجتماعی» سخن می‌گویند. این شبکه‌ها، در سامانی از روابط و نظامی از مناسبات نزدیک و همدلانه، محقق می‌شوند که تأثیراتی فراتر از عمل سیاسی را موجب می‌شوند. فعالیت‌های خویشاوندی و تعامل‌های فامیلی، دوستانه، مذهبی، و یا جماعتی و محلی و هنری و حتی همسایگی و همکاری و... نظامی از روابط را سامان می‌دهند که به میزان زیادی در مقابل تهدیدها و سرکوب‌ها، نفوذناپذیر و مصون می‌مانند. از طریق همین پیوندهاست که فعالان اجتماعی، برداشت‌ها و نگرش‌های ویژه‌ای از جهان را در خود پرورش می‌دهند؛ اطلاعات و حداقل شایستگی‌های لازم را برای عمل جمعی کسب می‌کنند؛ از تجربیات کسانی که قبلاً درگیر بوده‌اند درس می‌آموزند؛ و نیز، از انگیزه و فرصت‌های لازم برای کنش جمعی برخوردار می‌شوند.

حضور افراد در شبکه‌های اجتماعی، احتمال مشارکت‌ها و کنش‌های اجتماعی را در افراد افزایش می‌دهد. شبکه‌های اجتماعی همچنین به‌مثابه‌ی بستری، بعد احساسی روابط ابتدایی و اجتماع‌گرایی را به کنش اجتماعی هدفمند، پیوند می‌زند. بدیهی به نظر می‌رسد که هرچه پیوند افراد و اعضا در شبکه‌ها، بیشتر و ابتواتر باشد، همراهی و تعاملات همدلانه و نزدیکی دیدگاه‌ها و حرکت همسو و مشترک، محتمل‌تر خواهد شد.

نقش و تأثیر شبکه‌ها در تقویت مشارکت، نباید موجب شکل‌گیری این فرض قطعی شود که هر نوع پیوندی با جامعه، به‌گونه‌ای یکسان، موجب عمل جمعی می‌شود. به‌بین دیگر، صرف ادغام شبکه‌های فردی در انجمن‌های داوطلبانه یا به‌طور کلی، ادغام در جامعه را نباید به خودی خود، عامل مشارکت تلقی کرد. شرکت همیارانه تنها در صورتی به عمل منجر می‌شود که فرهنگ جامعه، ایجادکننده‌ی عمل جمعی باشد. همچنین، پیوندهای اجتماعی تنها هنگامی در بسبب افراد اهمیت خواهند داشت که اکثریت جامعه بر این باور باشند که محیط‌های سازمانی برقرارکننده‌ی این پیوندها، با قضا به یا هدف و خواست مورد نظر مردم، نزدیک هستند. به‌عبارت دیگر، آنچه احتمالاً مشارکت را تقویت می‌کند عبارت است از انتساب و همدان‌پنداری ذهنی قوی با یک هویت خاص که به‌وسیله‌ی پیوندهای سازمانی یا فردی نیز تقویت شده است.

اهمیت شبکه‌های اجتماعی برای عمل جمعی، به مرحله‌ی عضوگیری کنشگران منفرد، محدود نیست؛ برعکس، فعالان با مشارکت در حیات یک جنبش و به‌ویژه در حیات سازمان‌های گوناگون‌اش، کانال‌های ارتباطی جدیدی میان سازمان‌های گوناگون ایجاد می‌کنند و فضا را برای کنش مشترک، بسط و ارتقاء می‌دهند. وابستگی‌ها و تعاملات متعدد نقش مهمی در پیوند دادن حوزه‌های مختلف جنبش ایفا می‌کنند. افراد با شرکت در سامان چند سازمان و برقراری ارتباط با فعالان و حامیان آن، زنجیره‌هایی از روابط اجتماعی ویژه و قابل توجه، ایجاد می‌کنند.

از منظری دیگر، در یک شبکه‌ی اجتماعی، افراد هم اهداف سیاسی و هم اهداف شخصی (غایات معطوف به خودتحت‌بخشی شخصی) را پیگیری می‌کنند، و البته با دیگر افراد و سازمان‌های متعددی چندگانه برقرار می‌نمایند. ضمن این‌که، تماس‌ها و ارتباط‌های شخصی، چونان وسیله‌ای برای پیوند دادن سازمان‌ها و گروه‌ها ایفای نقش می‌کنند. عضویت‌های متعدد و چندگانه و متداخل، افزون بر چرخش سریع‌تر و گسترده‌تر اطلاعات، روند تصمیم‌گیری را تسریع و تسهیل می‌کند. به‌خصوص در شرایطی که هماهنگی‌های رسمی میان سازمان‌ها وجود ندارد، این پیوندها موجب همراهی و همگامی و تصمیم‌گیری‌های غیررسمی میان رهبران می‌شود. عضویت‌های چندگانه، موجب افزایش احساس اعتماد متقابل نیز می‌شود و کدورت‌ها و سوءتفاهم‌ها را به حاشیه می‌راند. قابل اشاره است که وابستگی‌های متعدد و گوناگون و عضویت‌های چندگانه به‌مثابه‌ی کربدوری ارزشمند و کارآ برای ارتباط و تعامل با محیط اجتماعی نیز ایفای نقش می‌کنند.

شبکه‌های اجتماعی هم به‌عنوان الزامات عمل و پیش‌شرط‌های کنش اجتماعی، و هم به‌عنوان محصولات عمل، قابل تامل و تحلیل هستند. به‌تعبیر دیگر، شبکه‌های اجتماعی محصول سلسله‌اعمالی هستند که از طریق آنها گروه‌ها و افراد درگیر در یک جنبش، به انتخاب مخاطبان یا همراهان خود و یا انتخاب عضویت‌های چندگانه می‌پردازند.

شبکه‌هایی که این‌گونه سامان می‌یابند، به نوبه‌ی خود بر تحولات متوالی در عمل جمعی تأثیر می‌گذارند.

گفتنی است شبکه‌ها لزوماً محصول یک استراتژی آگاهانه نیستند. شکل خاص شبکه‌ها نتیجه‌ی برنامه‌ریزی سنجیده نیست بلکه تا حدی نتیجه‌ی انتخاب‌های موقتی و اتفاقی است. از یاد نباید برد که پیوندهای شخصی کنشگران و تعاملات آزاد میان افراد و سازمان‌ها، جزء مهمی از ساختارهای جنبش و ایجاد شبکه اجتماعی است. زمان، انرژی، انگیزه، و میزان مخاطره‌ی اقدام و کنش اجتماعی، مولفه‌هایی هستند که بر تصمیم و اقدام فرد، و طبیعتاً بر سامان یافتن شبکه‌های اجتماعی اثرگذار هستند. قابل اشاره است که ترکیب اجتماعی کسانی که گروه محوری یک جنبش را تشکیل می‌دهند، شامل درصد بالایی از ائتلاف اجتماعی متوسط و بالاست؛ اقتضای که موقعیت اجتماعی حاشیه‌ای را نمی‌پذیرند. همچنین جوانان و مجردها، نسبت به میانسالان و متأهل‌ها، از انرژی و شور و ریسک‌پذیری بیشتری برخوردار هستند. نکته‌ی مهم و قابل اشاره‌ی آخر، شاید همین باشد که «کنشگران انسانی» و نقش اراده و خواست و انگیزه و شور «انسان» به‌مثابه‌ی کنشگر، مهم‌ترین نقش را در سامان دادن شبکه‌های اجتماعی و میزان اثربخشی و افزایش احتمال توفیق و تأثیرگذاری آن در روند نیل به اهداف و مطلوب‌ها، ایفا می‌کند.

«جنبش سبز» و بازتولید خشونت؛ دموکراسی و فضیلت‌های شهروندی دکتر علی میرسیاسی



خشونت‌های کم سابقه در برخورد به تظاهرات مسالمت‌آمیز شهروندان معترض به نتایج انتخابات و فجایی که در زندان‌ها بر مردم به خصوص بر زنان و جوانان روا شد اکثر شهروندان را بیش از وحشت، به حیرت و شگفتی وا داشته است. در شرایط حاضر، افکار و عواطف عمومی جامعه ما، در حالتی گیج و بهت زده قرار گرفته که به نظر می‌رسد آمیزه‌ای است از تنفر و پرسش نسبت به خشونت‌های اعمال شده. در نتیجه به تکاپوی کشف ریشه این خشونت‌ها برآمده است. در همین جهت و نیز در جستجوی کشف روش‌های صلح‌جویانه به منظور نفی خشونت، «مدرسه فمینیستی» با تکیه بر تجارب بی‌بدیل مبارزات بی‌خشونت جنبش زنان طی سالهای اخیر، از همان روزهای آغاز خشونت‌ها، با انتشار گزارش‌ها، مقالات و متن‌های تحلیلی، به سهم خود سعی در همکاری فعال‌تر در زمینه نقد این فجایع و یافتن راه حل‌های ممکن، داشته است. انتشار گفتگوی حاضر نیز در امتداد پاسخ به این تعهد اجتماعی است. مسائلی قابل تاملی که در خلال بحث‌های دکتر علی میرسیاسی خواهید خواند در واقع شمه‌ای کوتاه و موجز از بحث‌های گسترده‌تری است که ایشان در تازه‌ترین کتاب خود «اخلاق در حوزه عمومی» مطرح کرده‌اند. این کتاب که در حال چاپ و صحافی است به زودی توسط نشر ثالث روانه بازار کتاب خواهد شد.

موسوی خوزستانی: جناب دکتر میرسیاسی، در کشور ما ایران جنبشی تحت نام «جنبش سبز» در حال نضج است که شاید بتوان آن را با تسماع «جنبش حقوق مدنی و شهروندی» نامگذاری کرد. بخش غالب این جنبش عمومی، سعی فراوانی به خرج داده تا به رغم صدمات وارده ناشی از خشونت‌ها، تا آنجا که امکان دارد روش‌های مسالمت‌آمیز و بی‌خشونت را پیشه کند. اما به نظر می‌رسد این جنبش و رهبران آن هنوز از پشتوانه‌های فکری و ارزشی قوی و مطمئن برای نهادینه کردن مقاومت بی‌خشونت - شبیه فرآیندی که در هند به وجود آمد - بی‌بهره است. این جنبش همچنین فاقد تجربه عملی و قابل لمس از این نوع مبارزه صلح‌آمیز است در نتیجه محتمل است که در نبود سنت مقاومت بی‌خشونت در فرهنگ ایران و نیز به واسطه‌ی کمبودهای معرفتی و تجربی رهبران جنبش سبز در مواجهه با خشونت‌های بی‌مهاردولتی، به تدریج باعث تغییر گرایش این جنبش از مسالمت به سوی خشونت شود. به نظر شما آیا احتمال بروز چنین وضعیتی وجود دارد؟

دکتر علی میرسیاسی: می‌دانید که من معمولاً به نهاد‌های اجتماعی و سیاسی و نهادسازی در جامعه بیشتر تأکید دارم تا قدرت تفکر رهبران و تأثیر فکری و با سیاسی آنان. در نتیجه در کلیه آثارم بر نهادینه کردن سنت صلح‌طلبانه، بی‌خشونت و مسیرگرایی تأکید و پافشاری کرده‌ام. اما شکی نیست که متفکران و رهبران سیاسی و فرهنگی یک جامعه زمانی که این بصیرت را داشته باشند که قرآنتی جدی و مسئولانه از تاریخ و سنت‌های جامعه خودشان ارثه دهند و از این طریق یعنی با برجسته کردن برخی سنت‌های فرهنگی، تاریخی، و ارزش‌های صلح‌طلبانه جامعه خود، پایه‌های نظری اصلاح و آبادانی کشور را بنیاد نهند و بر اساس ارزش‌های مسالمت‌آمیز و بی‌خشونت و تأکید بر فضائل اجتماعی نیک - مسیر تحول را مشخص نمایند طبیعتاً فرایند گذار و تحول اجتماعی با ضایعات کمتر، اما با آگاهی و مشارکت عمومی بیشتری طی می‌شود. به نظر من این مسیر خردمندانه‌ای بود که جنبش استقلال‌هند به رهبری «مهاتما گاندی» طی کرد و برخی از رهبران هم در کشورهای دیگر بعضاً از همین مسیر با موفقیت عبور کردند. در کشور خودمان ایران هم می‌شود چنین مسیری را پیش گرفت و اصلاً به نظر من زمینه‌های سیاسی و فرهنگی لازم در جهت توسعه و طراوت بخشیدن به جنبش‌های اجتماعی در جهت آبادانی ایران و کم کردن درد و رنج ایرانیان بر اساس اصلاح‌تدریجی امور واقعاً امکان‌پذیر است. البته با یاری گرفتن از اندیشه، رفتار، و گفتار صلح‌طلبانه و بی‌خشونت، و تکیه بر اعتماد ملی

موسوی خوزستانی: ولی آقای میرسیاسی سنت‌های مبارزاتی ما ایرانیان حداقل در تاریخ معاصر، حکایت از روش‌های قهرآمیز و خشونت‌بار دارد و مسئله مبارزان و مدافعان تغییر، عمدتاً سرنگونی حکومت‌ها بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد که داستان تحول اجتماعی در ایران کمی پیچ و تاب دارد یعنی در کشور ما، روش‌های بی‌خشونت‌ان طور که جنابعالی می‌فرمایید به سادگی امکان‌پذیر نیست چون که زمینه فرهنگی و پشتوانه تجربی از این روش‌ها وجود ندارد.

دکتر میرسیاسی: نظر من با قضاوت شما کاملاً متفاوت است. چرا که بسیاری از سنت‌ها و روش‌های تحول در در کشور ما، عکس آن حکم و قضاوتی است که شما می‌گویید به طور مثال در تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر ایران تقریباً اکثر جنبش‌های اجتماعی، همچنین متفکران مهم ایرانی، و کلاس سنت‌های سیاسی و فرهنگی ماندگاری که ما امروز وجودشان را ارج می‌نهمیم عملاً حرکت‌هایی اصلاح‌طلبانه و بی‌خشونت بوده‌اند که در جهت بهبود وضعیت و استقلال کشور و آزادی مردم گام برداشته‌اند. شما توجه کنید که از زمان قاجار و تلاش کسانی مانند امیر کبیر و قائم مقام و دیگران گرفته تا جنبش تنباکو و حتی جریان‌هایی که بعدها سبب پیروزی پروژه قانون‌گرایی و ایجاد مشروطیت (محدودیت استبداد سلطنتی) گردید همه و همه به طور عمده و در سطح وسیعی، جنبش‌های مدنی - به معنای امروزی - بوده‌اند. این حرکت‌های اجتماعی دقیقاً به دلیل ماهیت

. به صورت خیلی خلاصه و تیتروار می توانم به پنج مورد مشخص در آموزه های گاندی اشاره کنم:

1_ مهر ورزی بدون قید و شرط (Ahimsa)

گاندی از رواج خشونت و تنفر از انگلیسی ها به شدت نگران بود، به هندی ها توجه می داد که مبارزه ما یک مبارزه انسانی و آزادی خواهانه است که باید بر اساس فضیلت های مثبت و شرافتمندانه استوار باشد. وی در گفته ها و نوشته هایش به تکرار یادآور می شد که من با مفهوم مهرورزی (Ahimsa) پرورش یافته ام و Ahimsa آیین ما هندی هاست. در نظر گاندی آیین Ahimsa یک تجربه دینی هندی بود که عشق به انسانیت (همه انسان ها) به رغم تفاوت در دین و نژاد (شان) را ترویج می کرد. از نگاه وی آن چه که سبب می شد که هندی ها دچار خودخواهی و جنگ و جدال میان خود نشوند و به کشور و مردم هند عشق بورزند همانا آیین Ahimsa بود. گاندی مفهوم دینی Ahimsa را با توجه به یک سنت ارزشی دیگر هندی "satyagraha"، به مفهومی معنایی تر تبدیل کرد و به قولی آن را «وسیله ای در جهت فناوری صلح» ارتقاء داد. گاندی می گفت Ahimsa یک ارزش کلی و انتزاعی و جدا از عمل و زندگی روزمره ما نیست در نتیجه، بر اساس «مهرورزی در عمل» (satyagraha)، ما می توانیم درون وجودمان، جهان زیبایی را خلق کنیم که با خشونت و تنفر، کاملاً فاصله داشته باشد.

آیین Ahimsa در اندیشه و عمل گاندی معنای بسیار متعالی و رادیکالی داشت. مهرورزی در وسیع ترین و بخشنده ترین معنی کلمه، عشق، مهربانی و حسن تقاضا و هم دردی نسبت به همه انسانها حتی نسبت به آن هایی که به ما بدی و بدرفتاری می کنند. گاندی به هندی ها می گفت که ما بایستی انگلیسی ها را هم شامل مهرورزی Ahimsa قرار دهیم و از خشونت ذهنی و عملی نسبت به آن ها جدا خودداری نماییم. وی چنین استدلال می کرد که ما بایستی گذشت و اغماضی را که نسبت به پدر و مادر و یا فرزندان مان که ممکن است کار خطایی کنند داریم همین گذشت و چشم پوشی را در باره کسانی که نسبت به ما «غریبه اند» و یا حتی به ما ستم روا می دارند داشته باشیم.

گاندی زیبایی جنبش عدم خشونت و مهرورزی بدون قید و شرط را در این می دید که برخلاف شیوه «اروپاییان (آیین شمشیر)» که مشکلات و اختلاف ها را با خشونت و با هدف غلبه بر دشمن «حل» می کنند، ما هندی ها می توانیم از طریق صلح و رفع خصومت و دشمنی به تفاهم نائل شویم و به استقلال از سلطه بیگانگان برسیم. اما گاندی جنبش عدم خشونت و مهرورزی (Ahimsa) را امری می دانست که انسان های شجاع و جمعی که به خود اتکاء و باور دارند می توانند انجام دهند. گاندی به هندی ها می گفت که دلیل این امر که ما با هم اختلاف داریم و کشورمان پر از خشم و نفرت به یکدیگر و به انگلیسی هاست، در واقع از ضعف ماست. این امر که ما از دیگران تنفر داریم و برخی از رهبران مان خواهان عمل خشونت آمیز هستند ولی مثلاً قادر نیستیم که به طور همگانی و ملی اقدام به یک اعتصاب سراسری علیه استعمار انگلیس دست بزنیم از عدم اتکاء مان به یکدیگر و از ضعف مان است.

عمل به خشونت از ضعف و ترس مان (عدم شجاعت مان) است. اگر قدرت مند بودیم و به خواست و روحیه جمعی خود اعتماد و اعتقاد داشتیم به جای ترس، به امید متوسل می شدیم و از خشونت می گریختیم در نتیجه به یک تفاهم عزت مندانه ملی دست می یافتیم. این فرصتی است که مهرورزی بی قید و شرط (Ahimsa) با ما هدیه کرده است.

2_ ایده الیزم عملی (idealism practical)

گاندی خودش را رهبری آرمانشهرگر نمی دانست. در مورد جایگاه خودش می گفت که من نه یک روشنفکر نظریه پرداز بلکه فردی ام که به «ایده الیزم عملی» و آیین عدم خشونت به عنوان بهترین و عملی ترین هدیه به بشریت عیدیه دارم. فلسفه اساسی گاندی اعتقاد بر این امر بود که بهترین راه برای آموختن و آگاه شدن، تجربه کردن و درگیر شدن در امور است. و از این نظر با «جان دویی» فیلسوف پراگماتیست آمریکایی هم نظر بود که آموختن، یک امر عملی و تجربی است. پژوهشگرانی که درباره گاندی و جهان بینی او تحقیق و پژوهش کرده اند بر این نکته اشتراک نظر دارند که بهترین ویژگی گاندی در این بود که وی برخی مفاهیم کلی و ابسترک را مثلاً Ahimsa را می گرفت و با هوشمندی و ذکاوت بی نظیری از آن ها تعاریفی عملی و کاربردی خلق می کرد. تأکید وی بر "satyagraha" هم در این رابطه اهمیت دارد. به نظر من اولویتی که گاندی برای تجربه عملی قائل بود و نیز عدم اعتقاد وی به پیروی از تئوری های انتزاعی و کلی، یکی از دلایلی بود که وی دچار کوته نظری و جباری فکری نشد و عشق به انسان هایی که واقعا موجود اند را پیوسته سرلوحه مبارزات خود قرار داد. در نظر گاندی آموختن، فرآیندی بی انتها و کاری پیوسته و همیشگی است به همین دلیل وی خود را یک دانش آموز همیشگی جهان آگاهی می دانست و نه یک نظریه پرداز و یا آیدئولوگ.

3_ عدم خشونت به عنوان پدیداری اجتماعی

گاندی مهرورزی بی قید و شرط نسبت به دیگران Ahimsa را یک نوع فضیلت مدنی و اجتماعی می دانست که بایستی در بلند مدت به یک «نهاد اجتماعی» تبدیل شود تا از یک نسل به نسل دیگر انتقال یابد و از طریق این توارث و انتقال، هر چه پربارتر و بر غنا و طراوت اش افزوده شود. در واقع بر اساس چنین استدلالی بود که وی «عدم خشونت» را یک پدیده عینی و در عین حال عمومی (متعلق به همه مردم) می دانست. گاندی به مردم هند می گفت که اعتقاد به عدم خشونت اگر به یک فرد و یا افراد جدا از یکدیگر محدود

اصلاح طلبانه و صلح خواهانه شان از حمایت اقشار مردم شهری، برخی از عشایر و رهبران دینی، و نیز از حمایت سیاست مداران در درون حکومت برخوردار بوده اند. مثال ها در این زمینه فراوان است: امیر کبیر، قائم مقام فراهانی، میرزا حسین خان مشیر الدوله، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، از مقامات بسیار بلندپایه حکومت قاجار بودند. در جنبش مشروطه، بسیاری از رهبران مشروطه خواه از دستگاه حکومت قاجار و روحانیت شیعه بودند از جمله: آیت الله کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از مراجع نجف، سیدمحمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، علامه محمد حسین نائینی و بسیاری دیگر.

جنبش ملی شدن صنعت نفت هم از این قاعده مستثنا نیست. نمونه شاخص و مثال زدنی این دوره هم خود «مصدق» است. دکتر محمد مصدق یک اصلاح طلب و آزادی خواه بود و به عنوان رهبر نهضت ملی، هدف اش باز گرداندن حقوق مردم ایران از دست استعمار انگلیس بود و نه لزوماً سرنگونی حکومت پهلوی. این جنبش هم از همیاری و توافق اقشار بسیار وسیعی چه در میان مردم عادی و چه در میان اقشار نخبه برخوردار بود. اصولاً در دوره سلطنت پهلوی دوم، اکثر جنبش های اجتماعی ایران، اصلاح طلبانه و در جهت استقلال و آزادی جامعه گام برداشته اند و تا زمانی که حکومت تمام درها و منافذ را بسته بود حتی نیروهای چپ و یا روحانیت (که بعدها به فکر تغییر نظام سلطنتی افتادند) قصدشان واقعا اصلاح امور بود نه سرنگونی کل حکومت. مثلاً حزب توده در مجلس شورای ملی وارد شد و در قانونگذاری فعالیت داشت، و روحانیت قم در انتخابات و دیگر فعالیت های اصلاح طلبانه شرکت می کردند.

موسوی خوزستانی: ولی آخر الامر حکومت را سرنگون کردند مگر غیر از این بود؟

دکتر میرسیاسی: حکومت بله، به دلایل بسیار گوناگون سرنگون شد ولی شما وقتی به روش های معترضانه دقت می کنید متوجه می شوید که روش هایی کاملاً مسالمت جویانه بوده است (کافی است راهپیمایی های آرام و میلیونی مردم را در سال 57 به خاطر بیاورید). همچنین ادامه سنت ها و روش های مسالمت جویانه را می توانید در طول همین ده پانزده سال اخیر هم ببینید. منظورم سالهای بعد از پایان جنگ ایران و عراق است. در همین دوره است که ما شاهد پیدایش دوباره و رشد گرایش های عمیق تر اصلاح طلبانه هستیم که این هم مانند همه گرایش های اصلاح طلبانه در تاریخ معاصر ایران از حمایت اقشار بسیار زیادی برخوردار است به طوری که طیف های مهمی از سیاست مداران درون نظام تا بخش های بسیار وسیعی از جوانان، زنان، متفکران، اقشار شهرنشین، نخبگان و غیره، خود را درون این حرکت می دانند و از اصلاح طلبی و مبارزات مسالمت جویانه حمایت می کنند.

حالا اجازه بدهید به آن بخش از پرسش شما در باره جنبش استقلال هند بپردازم و کمی هم درباره آموزه های گاندی و نگاه اش به آینده مردم هند صحبت کنم تا شاید مسائل جامعه خودمان روشن تر شود. نکته حائز اهمیت این است که مهاتما گاندی جنبش استقلال طلبی هند را به مبارزه علیه استعمار هند محدود نمی کرد و ترس و واهمه اش این بود که اگر مبارزه برای استقلال و آزادی، چنین محدود و تک بعدی شود، هندی ها با توسل به ابزار و روش های استعماری (مثل خشونت، نفرت، ایجاد رعب و وحشت)، پس از بیرون راندن استعمار، عملاً بنیان های یک حکومت استبدادی و خشونت آمیز را در هند برپا کنند. از این رو در روند طولانی مبارزه علیه استعمار انگلیس و رفتارهای سرکوبگرانه آنان گاندی در یک پروسه آموزشی و گفتگوی دایمی با مردم هند درباره بنیاد نهادن کشوری نیک، آزاد، به دور از خشونت و پر از دوستی، صلح طلبی و عشق به دیگر شهروندان را دنبال می کرد.

حتا در سخت ترین شرایط و زمانی که استعمار خشن انگلیس به کشت و کشتار مردم هند مشغول بود گاندی این شهادت فکری و سیاسی را داشت که در بحبوحه قتل و کشتار و در شرایطی که آتش خشم و انتقام زبانه می کشید، به مردم هند توصیه کند که: از خشونت پرهیز کنید، به خود و ارزش های و الای تان اتکاء داشته باشید و در مقابل استعمار و مقاومت در برابر سلطه و زورگویی های آن، از فضیلت Ahimsa مهرپوری بدون قید و شرط، پیروی کنید.

مهاتما گاندی با برجسته کردن مفهوم Ahimsa، مبارزه در جهت استقلال هند را بر بنیانی مثبت و ارزش هایی انسانی و گران قدر استوار کرد. گاندی به جای این که خشم و کینه و یا تنفر از استعمار انگلیس را در مردم هند برانگیزاند، هم و غم اش در این بود که هندی ها، مانند اروپایی ها، با استفاده از خشونت و سلطه جویی، احیاناً کشوری را در آینده بنیان نهند که کشوری آزاد و صلح آمیز نباشد و لاجرم گرفتار چرخه ی معیوب استبداد و خشونت گردد.

موسوی خوزستانی: آقای میرسیاسی حالا اگر موافق باشید شاید بی مناسبت نباشد که شما به عنوان پژوهشگری که اندیشه های گاندی و نهر و را با دقت مورد مطالعه و در سالهای اخیر به طور پیوسته دنبال کرده اید برخی از اصولی را که گاندی به لحاظ فکری و ارزشی، در مبارزه علیه استعمار تدوین کرد به طور خلاصه برای خوانندگان توضیح دهید.

دکتر میرسیاسی: موافقم، به خصوص که نگاه دور اندیش گاندی و آموزه های او عملاً پایه های ارزشی کشور هند بعد از استقلال را استوار کرد. آموزه های صلح طلبانه و شجاعانه گاندی نه تنها در خود هند بلکه بسیار فراتر از مرزهای کشورش حتی در ایالات متحد (جنبش حقوق مدنی آمریکا به رهبری مارتن لوتر کینگ و سپس در آفریقای جنوبی هنگام مبارزه بر ضد آپارتاید و نژاد پرستی) هم تأثیر ماندگار و بسیار نیرومند گذاشت



دمکراسی و عنصرهای سازنده ی آن

بهرام محبی

پیشگفتار

تلاش برای دستیابی به یک نظام سیاسی نیک و عادلانه، از دیرباز مشغله ی فکری انسان‌ها بوده است. یونانیان باستان نخستین کسانی بودند که ضرورت دستیابی به چنین نظامی را مستدل ساختند. پرسشی که برای آنان مطرح بود، این بود که کدام نظام سیاسی و کدام نوع حکومت، بهترین و مناسب‌ترین است؟ این پرسش به ظاهر ساده، به کانونی‌ترین پرسش‌های فلسفه‌های سیاسی در پویه ی تاریخ تبدیل شد.

آیا می‌توان گفت که امروزه یعنی در آغاز سده ی بیست و یکم میلادی، جستجوی دشوار و پرکنکاش بشریت جهت یافتن پاسخی درخور برای پرسش یاد شده، قرین موفقیت بوده است؟ برای شکافتن بیشتر موضوع، باید خاطر نشان ساخت که در هر کجا که انسان‌ها در مورد انسان‌های دیگر اعمال قدرت می‌کنند - یعنی عملاً در همه ی نظام‌های سیاسی - پرسش حقانیت این قدرت، به پرسشی کانونی تبدیل می‌گردد. به یقین می‌توان گفت که دمکراسی و یا آنگونه که در زبان فارسی رایج شده «مردم‌سالاری»، تنها نظام سیاسی موجود در جهان است که به پرسش مربوط به حقانیت قدرت، پاسخی درخور می‌دهد. و از همین رو، اگر چه این صورت حکومتی، تنها در کشورهای معدودی از جهان تثبیت و نهادینه شده، اما به مثابه الگویی مطلوب برای آیین کشورداری، بطور فزاینده جای خود را در افکار عمومی جهان می‌گشاید. کم نیستند کشورهایی در جهان که امروزه علیرغم دشواری‌ها و موانعی در همه ی گستره‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در راستای نیل به دمکراسی تلاش می‌ورزند. از طرف دیگر، هیچ نظام سیاسی و حتا سیاه‌ترین حکومت‌های جبار و مستبد را در جهان نمی‌توان یافت که خود را نظامی غیردمکراتیک بدانند. آیا این امر خود بیانگر حقانیت دمکراسی نیست؟

البته این موضوع به این معنا نیست که دمکراسی نظامی بی‌عیب و نقص است. بدیهی است که تا به امروز حتا نظام‌های سیاسی دمکراتیک نیز قادر نشده‌اند به همه ی معضلات جوامع بشری و بویژه در آنچه که به عدالت اجتماعی مربوط می‌شود، پاسخی کامل بدهند. اما باید فرق گذاشت میان یک نظام سیاسی آرمانی و ایده‌آل و بهترین نظام سیاسی موجود، یعنی میان آنچه که باید باشد و آنچه که واقعاً به بهترین نحوی هست. افزون بر معضلات مربوط به تقسیم نعمات مادی، امکان سوء استفاده از قدرت در همه ی نظام‌های سیاسی و از جمله در دمکراسی نیز وجود دارد. اما باید در نظر داشت که دمکراسی تنها نظامی است که از راه تعبیه ی سازوکارهای معینی در اداره ی امور کشورداری، برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌ای، به جدی‌ترین اقدامات احتیاطی دست یازیده است. این سازوکارها کدامند؟

قدرت، بنابر طبیعت خود، گرایش مستمیری به سوی ازدیاد و تمرکز دارد. بنابراین، سرشت و غایت فی‌نفسه ی هر دولتی، گسترش قلمروی سیطره ی آن در درون و بیرون مرزهای خود است. درست به همین دلیل، قدرت همواره نیازمند کنترل و حد و مرز است. مرزهای همه ی دولت‌ها و حکومت‌ها، در آنجاست که با منزلت و حرمت انسان برخورد می‌کند. چنین چیزی به ناگزیر رابطه‌ای پرتنش میان حقوق انسان‌ها و نوع سازماندهی دولت برقرار می‌کند. بنابراین نادرست نیست اگر بگوییم که محوری‌ترین معضل یک نظام سیاسی دمکراتیک، تنظیم خردگرایانه ی رابطه ی پرتنش میان آزادی فرد با جامعه و دولت است. سازوکارهایی که دمکراسی برای چنین هدفی اتخاذ می‌کند، گوناگون است و به مثابه عنصرها و شاخص‌های سازنده ی آن فهمیده می‌شود. مهمترین شاخص‌های دمکراسی را می‌توان در اصل‌های زیر خلاصه کرد:

- رعایت منزلت انسان و حقوق بشر به مثابه ارزشی بنیادین؛
- پذیرش کثرت‌گرایی یا پلورالیسم و شفافیت در مناسبات قدرت؛
- حاکمیت مردم از راه مشارکت سیاسی آنان در امور و گزینش و مشروعیت بخشیدن به نهادهای قدرت؛
- موظف بودن نهادهای قدرت به پاسخگویی در مقابل مردم؛
- آزادی احزاب و سازمان‌ها و انجمن‌ها به مثابه اهرم‌های اعمال اراده ی سیاسی مردم و امکان ایجاد جانشین یا بدیل برای حکومت؛
- آزادی اندیشه، بیان و قلم به مثابه تبلور حیات دمکراتیک جامعه؛
- تقسیم قوای دولتی به منزله ی اهرمی برای تضمین آزادی و کنترل قدرت؛
- حکومت قانون، یعنی برابری همگان در مقابل قانون و رعایت آن توسط همه

اعم از نهادهای حکومتی و شهروندان؛

- شفافیت در عرصه ی سیاست خارجی برای تنظیم رابطه‌ای عقلانی با سایر

شود چندان پی‌آمد مثبت اجتماعی نخواهد داشت. وی عدم خشونت را نوعی گفت‌وگو عمومی و اجتماعی می‌دانست که چون به یک امر پذیرفته شده از سوی افکار عمومی تبدیل شود سرانجام به نوعی وفاق عمومی و همبستگی و امید به آینده ارتقاء خواهد یافت. گاندی البته جنبش مهروزی بدون قید و شرط را مسیری طولانی و بسیار پرفراز و خیز می‌دانست. مسیری که یک فرد به تنهایی نمی‌تواند طی کند و مانند کسانی که به زیارت یک معبود عزیز و مقدس می‌روند سفری است که هرچند سخت و پرفراز و فرود، اما صرف شروع و گام نهادن در چنین مسیری، تجربیات جدید و بی‌همتایی خواهد داشت و کسانی که شهامت دست زدن به این تجربه را دارند می‌توانند با دیگران و فرهنگ‌هایشان آشنایی پیدا کنند و آن‌ها را آگاه‌تر و جنبش عدم خشونت را غنی‌تر و شاداب‌تر سازند.

4 - عشق به مهین به عنوان یک فضیلت

گاندی استعدادی یگانه و بی‌بدیل داشت که مفاهیم و اموری را که ظاهراً متناقض و مانع‌الجمع به شمار می‌آمدند را با یک دیگر به گونه ای هوشمندانه - و از لحاظ عملی مفید - آشتی دهد. وی در هند نوعی اندیشه ملی‌گرایانه را بنیان نهاد که از یک سو این کشور را به عنوان مهین همه هندی‌ها عزیز می‌شمرد و خواهان عزت و سربلندی آن بود و در عین حال بدون هیچ گونه پرده پوشی و ظاهرسازی ملی‌گرایانه، به شدت منتقد نظام کاست‌ها و دشواری‌های فرهنگی و اجتماعی هند بود (وجود نظام کاستی، اختلاف میان هندوها و مسلمان‌ها، و...).

جالب است که گاندی، «عزیز شمردن مهین» را امری می‌دانست که می‌تواند هند و هندیان را به انسان‌هایی جهانی و متعلق به بشریت در کلیت آن، ارتقاء دهد. به سخن دیگر در اندیشه و عمل گاندی این فقط هند نبود که برای وی یک «مهین عزیز» شمرده می‌شد بلکه عزیز شمردن مهین (البته در عین انتقادی بودن نسبت به آن) وقتی یک فضیلت به شمار می‌رفت که همه مهین‌ها را در بر می‌گرفت و سبب صلح و آزادی جهانی می‌شد.

گاندی توسعه و تعمیم جنبش مهروزی نسبت به دیگران و عدم خشونت را نوعی رسالت تاریخی کشور و مردم هند می‌دانست. وی می‌گفت که آیین اروپایی‌ها «شمشیر» است که سبب سلطه بر دیگران می‌شود ولی ما هندیان در مبارزه برای آزادی هند باید از «آیین شمشیر» که اعتقاد به خشونت است دوری جست و به جای آن با توسل به مهروزی بی‌قید و شرط و عدم خشونت، مقامی ممتاز و یگانه به هند و مردم هند هدیه کنیم و نمونه ای جدید و بهتر در جهان عرضه داریم. برای گاندی آیین Ahimsa و جنبش عدم خشونت، نه فقط بازگشت به ارزش‌های متعالی و انسانی هندی به حساب می‌آمد بلکه در عین حال، نقدی بود به جدال‌های گسترده و خشونت بار میان خود هندی‌ها. وی معتقد بود که توسل به خشونت و برجسته شدن اختلاف و جدایی میان هندوها و مسلمان‌ها نشان دهنده ضعف و ناتوانی هندی‌هاست، در نتیجه به مردم هند می‌گفت که: رها کردن کینه و خشونت راهی است که هم با فرهنگ و ارزش‌های تاریخی هندی هماهنگ است و هم این که هند را کشوری قوی، ممتاز و نمونه خواهد کرد. گاندی Ahimsa و ایده عدم خشونت را هرچند بخشی از آیین هندی‌ها می‌دانست اما همواره گوشزد می‌کرد که این، نوعی فضیلت و ایمان بشری است که لزوماً در چهارچوب جغرافیایی هند محدود و محصور نیست بلکه به همه مردم دنیا تعلق دارد.

5 - سیاست و اخلاق

مهاتما گاندی اعتقاد داشت که اتکاء و باور به ارزش‌ها و توانایی‌های خود، از جمله صلح طلبی و مهروزی بدون قید شرط (Ahimsa، ارزش‌هایی هستند که ما را به «حقیقت» و «صداقت» و «نیکی»، نزدیک و نزدیک تر می‌کند و این امکان را فراهم می‌آورد که اخلاق اجتماعی صلح‌جویانه را در زندگی سیاسی هند محقق و نهادینه سازیم. وی به هندی‌ها می‌گفت که اگر ما بدون هیچ گونه ضعف و هراسی، نیکی و حقیقت (یعنی مهروزی و عدم خشونت) را به عنوان فضیلت‌های ملی و عمومی هند قبول کنیم آن‌گاه بدون ترس و واهمه از حکومت و دولت، به آن اعتماد خواهیم داشت و با آن در صلح خواهیم زیست.

اما گاندی برای استقرار چنین نظم اخلاقی و صلح طلبانه ای، پیش شرط‌هایی را ضروری می‌دانست. از نظر او پیش شرط به وجود آمدن چنین وضعی این خواهد بود که «هندی‌ها به خود اتکاء و باور داشته باشند» و حکومت هند هم به جای ترس و تنفر، «فضیلت، مهروزی و عدم خشونت را قبول کند» تا بدین وسیله امیدواری و صلح طلبی با سیاست آمیخته گردد.

گاندی آینده ای را برای هند می‌دید که در آن آینده، کشورش متکی به خود، و قدرت مند و سرفراز است در نتیجه دیگر نسبت به هیچ نیروی خارجی تنفر نخواهد داشت. در ذهن گاندی هند قدرتمند آینده «چون قدرت مجازات دیگران را خواهد داشت» پس این قدرت را هم خواهد داشت که «بدکرداران را هم ببخشد». از نظر وی «قدرت بخشیدن به مردم» و «عدم خشونت»، بزرگترین و عزیزترین هدیه‌هایی است که به انسان و به جامعه ارزانی شده است.

گفت و گو از جواد موسوی خوزستانی
منبع: مدرسه فمینیستی





دولت‌های جهان در گستره‌ی بین‌المللی. ضرورت وجودی فرهنگ دموکراتیک. می‌توان گفت که این اصول به مثابه آجرهایی هستند که ساختمان دموکراسی را می‌سازند. در این جستار، این اصول را از نزدیکتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

منزلت انسان

«منزلت انسان»، بنیادی‌ترین ارزش نظام دموکراتیک است. دموکراسی در تعیین نظام ارزشی خود، به تصویری خاص از انسان متکی است. بر طبق این تصویر، انسان می‌بایست آزاد باشد، به عبارت دیگر بتواند شخصیت خود را با تصمیماتی مستقل تکامل بخشد و شکوفا سازد. مطابق چنین تصویری از انسان، هر فرد دارای منزلت انسانی است. حال ببینیم این منزلت انسانی به چه معناست؟ آنچه که انسان را انسان و از حیوانات متمایز می‌کند، همانا قوای ذهنی و عقلی او و بویژه آگاهی و نسبت به انسانیت خویش است. در حالیکه حیوانات وابسته به طبیعتند و بطور غریزی عمل می‌کنند، انسان با تکیه بر تفکر خود می‌تواند خود را از طبیعت جدا سازد و بر آن چیره گردد. در گستره‌ی ذهن و روان انسان است که شخصیت و روح او شکل می‌گیرد و نه تنها با طبیعت و جهان مادی، بلکه همچنین با ایده‌ها و جهان معنوی رابطه برقرار می‌سازد. این خصوصیت یگانه و ویژه‌ای است که تنها در انسان به ایجاد شخصیت منجر می‌گردد و باعث می‌شود که او بتواند کنش خود را بطور هدفمند، برنامه‌ریزی شده و خلاق پیش برد. به عبارت دیگر، منزلت انسان به معنای توانایی روحی او برای آگاهی نسبت به خود و پذیرش مسئولیت در تعیین راه زندگی خویش است.

بنابراین، اگر قرار باشد انسان چونان انسان زندگی کند، می‌بایست حرمت و منزلت شخصی او، خدشه‌ناپذیر و از تجاوز در امان باشد. و این امر به این معناست که صاحبان قدرت اجازه نداشته باشند در راستای مقاصد سیاسی، اقتصادی و یا ایدئولوژیک، از انسان استفاده‌ی ابزاری کنند. ایمانوئل کانت فیلسوف بزرگ عصر روشنگری معتقد بود که هر ذات خردمند، تنها چیزی است که به منزله‌ی غایتی فی‌نفسه وجود دارد و نه به مثابه وسیله‌ای که این یا آن اراده بتواند او را بطور خودکامانه در خدمت گیرد. بنابراین، انسان در همه‌ی فعالیت‌های خویش، چه به او مربوط باشد و چه نباشد، همیشه باید در آن واحد در مقام غایت در نظر گرفته شود. از همین رو به نظر کانت، همه‌ی اشیاء دارای قیمت هستند و این تنها انسان است که دارای حرمت و منزلت است. احترام به حرمت و منزلت انسان، در یک نظام دموکراتیک، بطور مشخص به معنی برخورداری شخص از حق آنچنان آزادی فردی است که وی را قادر می‌سازد تا در شرایط مشخص زندگی و وجود امکانات گوناگون، تصمیمی آزاد و از سر اختیار، برای رفتار و کنش خود اتخاذ کند. چرا که انسان تنها هنگامی مسئولانه رفتار می‌کند که به اراده‌ی آزاد خود عمل کند.

آزادی در این رابطه چیزی انتزاعی نیست، بلکه بطور مشخص به معنی آزادی در تعیین شیوه‌ی زندگی، آزادی مذهب و جهان‌بینی و امور وجدانی، آزادی اختیار شغل و رفتار آزادانه نسبت به مالکیت شخصی و امور مشابه آن است. افزون بر آن، آزادی در اینجا به معنی خدشه‌ناپذیری حریم شخصی و امنیت در مقابل اقدامات خودسرانه‌ی نهادهای دولتی نیز می‌باشد. تنها دولت و حکومتی که با توجه به منزلت انسانی، به اینگونه آزادی‌ها اعتقاد دارد، حق آزادی انسان‌ها را نیز رعایت می‌کند.

از چنین تصویری از انسان است که خواسته‌ی آزادی‌های فردی و حق شکوفایی شخصیتی انسان و برابری همه‌ی انسان‌ها در مقابل قانون سرچشمه می‌گیرد. اما باید افزود که آزادی‌های فردی اجازه ندارند به قوانینی مطلق تبدیل گردند. همه‌ی آزادی‌ها دارای حد و مرز هستند. مرزهای آزادی در آنجاست که آزادی دیگران را خدشه دار می‌کند. درست به همین دلیل، به رسمیت شناختن منزلت انسان، بطور همزمان به معنی وظیفه‌ای در رعایت منزلت و آزادی انسان‌های دیگر نیز هست. بنابراین، آزادی برابر برای همه‌ی شهروندان یک جامعه، از خواسته‌های اجتناب‌ناپذیر دموکراسی است و نظام دموکراتیک با این معیار سنجیده می‌شود که تا چه حد قادر شده است، آزادی‌های فردی را برای همگان رعایت و ممکن کند. با توجه به یک چنین تصویری از انسان است که ذات و گوهر دموکراسی فهم‌پذیر می‌گردد. به این اعتبار، نظامی را می‌توان دموکراتیک نامید که با به رسمیت شناختن منزلت انسان به مثابه پایه‌ی ترین ارزش، این هدف را دنبال می‌کند که برای همه‌ی شهروندان خود، به شیوه‌ی یکسان، آزادی و شکوفایی شخصیتی را برای تحقق مسئولانه‌ی زندگی میسر و پیش شرط‌های اجتماعی آن را فراهم کند. بنابراین، دموکراسی مجموعه‌ای از دستورهای رفتاری صوری نیست، بلکه مضمون خود را از این طریق متعین می‌سازد که در شرایط تاریخی و اجتماعی گوناگون، بالاترین درجه از آزادی، مسئولیت شخصی و عدالت اجتماعی را متحقق می‌نماید.

کثرت‌گرایی یا پلورالیسم

گفتیم که دموکراسی، آزادی فردی را می‌پذیرد. اما باید افزود که در یک نظام دموکراتیک، اکثریت‌های واقعی، دیگر نه تک‌تک شهروندان، بلکه عمدتاً گروه‌های اجتماعی هستند که در کسوت انجمن‌ها، سازمان‌ها و احزاب، با متشکل کردن افراد در خود، اهداف و علایق اجتماعی معینی را دنبال می‌کنند. بنابراین، اینگونه گروه‌های اجتماعی را می‌توان به منزله‌ی ابزاری در نظر گرفت که به تک‌تک افراد یاری می‌رسانند تا از طریق همبستگی جمعی، بر ناتوانی فردی خود در پهنه‌ی اجتماعی چیره گردند و علایق ویژه‌ی مشترک را دنبال کنند. گوناگونی سازمان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نیز اجتماعات مختلف مذهبی در جوامع دموکراتیک، تجلی علایق و باورهای مختلف انسان‌ها در این جوامع است.

بنابراین، بر خلاف یک جامعه‌ی تامگرا و تک‌صدایی و مخالف آزادی، جامعه‌ای که آزادی را می‌پذیرد، لزوماً یک جامعه‌ی متکثر یا پلورالیستی است. تکثر فقط محدودی اجتماعی و اقتصادی را در بر نمی‌گیرد، بلکه در یک جامعه‌ی مدرن، تصورات ارزشی انسان‌ها را نیز شامل می‌شود. جدی بودن آزادی فردی در نظام دموکراتیک، به معنی بی‌اعتبار بودن آنچنان دستورات از بالا و یا احکام سنتی است که تصمیمات وجدانی فرد را بر مبنای سمتگیری ارزشی او ناممکن می‌سازند. لذا آزادی فردی بطور قانونمند، به چندگونگی باورها و اعتقادات مذهبی و جهان‌نگرانه میدان بروز می‌دهد. شاید این تکثر برای بسیاری ناخوشایند باشد، چرا که تکثر معنایی جز منازعه‌ای دایمی میان علایق و باورهای گوناگون افراد و گروه‌های اجتماعی ندارد. در جامعه‌ی پلورالیستی، هر فرد با گروه اجتماعی، در رقابتی مستمر بسر می‌برد. اما دموکراسی ناچار است این منازعه و رقابت میان علایق و سلیقه‌ی گوناگون را تاب آورد، چرا که چنین امری پیامد طبیعی حق تعیین سرنوشت انسان در نظامی است که نمی‌خواهد با انحصارطلبی سازگار باشد.

تلاش برای یکسخت کردن افراد و اندیشه‌ها و علایق آنان، معنایی جز ادعای داشتن نسخه‌ای یگانه و ثابت برای تنظیم روابط اجتماعی میان انسان‌ها ندارد. اما چنین نسخه‌ای هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. هرگونه تلاش در راستای تحمیل اراده‌ی معین در نفی تکثر اجتماعی، با آزادی انسان از بنیاد در تناقض است و جامعه‌ی بیمار و دچار آفت انحصارطلبی می‌سازد.

بنابراین، در یک جامعه‌ی متکثر، اگر چه منازعه‌ای دایمی میان اعتقادات ارزشی گوناگون، تصورات سیاسی مختلف و علایق اقتصادی متضاد در جریان است، اما نظام دموکراتیک این امر را نه به مثابه شر، بلکه به منزله‌ی نیروی پویایی ارزیابی می‌کند، که پیشرفت اجتماعی را میسر و رکود را ناممکن می‌سازد. این نیرو، جامعه‌ی را شاداب و فضای آن را برای پذیرش راحل‌های تازه باز نگاه می‌دارد. تنها در یک جامعه‌ی باز و منعطف، آزادی انسان و بطور همزمان آفرینندگی روحی او در دراز مدت تضمین می‌گردد. پس جامعه‌ای که به آزادی آری می‌گوید، به ناگزیر باید به کثرت‌گرایی تمکین کند.

در نظام دموکراتیک، دولت بالاتر از جامعه قرار ندارد. دولت را بالاتر از جامعه قرار دادن، به معنی محول کردن این وظیفه به آن است که بر جامعه از بالا و بصورت قیم‌پایانه و اقتدارگرایانه حکمروایی کند. به عبارت روشن‌تر تعیین کند که کدام تصورات ارزشی خوب و کدام شرند. چنین امری بطور قانونمند دولت را جانبدار می‌کند. اما در یک جامعه‌ی متکثر که اعضای آن می‌توانند از راه سازوکارهای تعیین شده، در اعمال اراده‌ی دولت سهیم باشند، دولت فقط می‌تواند در نقش ابزار همپوندی و تحقق اهداف مشترک ظاهر شود. بنابراین در یک نظام دموکراتیک و متکثر، این دولت نیست که وظایف جامعه را تعیین می‌کند، بلکه بر عکس، این جامعه است که وظایف دولت را معین می‌سازد.

گفتیم که در یک جامعه‌ی متکثر، منازعه‌ای مستمر میان اعتقادات ارزشی گوناگون، تصورات سیاسی مختلف و علایق اقتصادی متضاد در جریان است. پس می‌توان نتیجه گرفت که در چنین جامعه‌ای، در عین حال تنظیم و تضمین قواعد برای حل منازعات اجتماعی و نظارت بر چنین قواعدی، از اهمیت فوق‌العاده‌ی برخوردار است. رقابت گروه‌های اجتماعی با یکدیگر برای تعیین ختمی آینده، تنها زمانی می‌تواند برای ثبات جامعه بی‌خطر باشد که قواعد یک رقابت آزاد و منصفانه و مسالمت‌آمیز تضمین شده باشد. در اینجاست که نقش تنظیمی و تضمینی دولت، از اهمیت بنیادین برخوردار می‌گردد؛ دولتی که خود از منظر تصورات ارزشی و ایدئولوژیک بیطرف است. برای نظام دموکراتیک کاملاً روشن است که این خود جامعه است که از طریق ابزار دولت، بر قواعد یک رقابت و بازی دموکراتیک نظارت و زمینه‌ی اجرای آن را تضمین می‌کند. رقابتی که هدف آن نظم برای حیات اجتماعی است و نظمی که همواره غایت آزادی را دنبال می‌کند و نه اینکه خود غایتی فی‌نفسه باشد.



جدایی دین از دولت

در یک نظام دموکراتیک مبتنی بر تکثر، دستگاه دولت به مثابه پیکره‌ی بزرگی برآمد می‌کند که باید امور متفاوت و گرایش‌ها و باورهای گوناگون عقیدتی و مذهبی را دربرگیرد و چتر خود را بر سر همه‌ی شهروندان بگستراند. اما چنین امری تنها هنگامی می‌تواند تضمین شو که خود دولت بیطرف، یعنی فاقد گرایش مذهبی و ایدئولوژیک خاص باشد. دولت به مفهوم مدرن آن، بخش بزرگی از حقانیت خود را از همین بیطرفی دینی و ایدئولوژیک و تحمل تنوع فکری و عقیدتی به دست می‌آورد. بنابراین، دولتی که باید هدایت جامعه را بر عهده داشته باشد، منازعات سیاسی و عقیدتی را رفع و رجوع نماید، حدود وظایف و اختیارات همگانی را ترسیم و مآلاً مناسبات میان شهروندان خود را تنظیم کند، دیگر لزوماً نمی‌تواند جانبدار باشد، چرا که در غیر اینصورت، خود یکطرف دعواست. بنابراین می‌توان گفت که جدایی دین و ایدئولوژی از دولت، یکی دیگر از شاخص‌های اصلی دموکراسی‌های مدرن است.

ادیان و مذاهب، بنابر طبیعت خود، مدعی حقایق مطلق و تغییرناپذیر و جهانشمولند. اما دولت در کارکرد خود، با سیاست، یعنی همانا تمثیت امور نسبی، گذرا و سیال اینجهانی سروکار دارد. در امور سیاسی، هیچ چیز جاودانه و لایغیری وجود ندارد. سیاست میدان بدهستان، چانه‌زنی، سازش و مصالحه است و در قلمروی آن نمی‌توان دچار ماهیت‌گرایی شد و به جزئیات چسبید. چنین چیزی با دین که حوزه‌ی امور ایمانی مطلق و تزلزل‌ناپذیر است، سازگاری ندارد. هگل فیلسوف آلمانی در ترسیم خطوط اساسی فلسفه‌ی حق خود می‌نویسد: اگر دین بخواهد خود را در دولت اعتبار بخشد، سازمان دولت را واژگون می‌سازد. چرا که در دولت، تفاوت‌ها، گستره‌های برای تفکیک از هم دارند، اما بر عکس در دین، همواره همه چیز منوط به تمامیت است. حال اگر این تمامیت بخواهد همه‌ی مناسبات دولت را دربرگیرد، به تعصب می‌انجامد؛ چرا که تعصب همانا امکان ندادن به تفاوت‌های ویژه است.

به این اعتبار می‌توان گفت که دولتی که به ایزاری در خدمت تصورات دینی و ایدئولوژیک تبدیل می‌گردد، به ناگزیر دست به اقداماتی می‌زند که در وضعیتی غیر از آن، هرگز نیازی به آنها نمی‌داشت. تجربه‌ی تاریخی نیز می‌آموزد که تلفیق دین و دولت، آزادی هر دو را محدود می‌کند و به هر دوی آنها آسیب جدی می‌رساند.

جدایی دولت از دین، به معنای طرد و یا نابودی دین نیست. دولت دموکراتیک نمی‌خواهد جامعه را از معنویات و یا ارزش‌های اخلاقی تهی کند. موضوع صرفاً بر سر تفکیک نهادهای دولتی از باورها و امور وجدانی است. این امر، آزادی باورهای ایمانی و قلبی را

به مخاطره نمی‌اندازد، بلکه بر عکس آن را تضمین می‌کند. برای موجه کردن چنین استدلالی باید یادآور شد که امر تحقق جدایی دین از دولت، در روند تاریخی دراز مدت و دشواری حاصل شده است. سده‌ها طول کشید تا جوامع اروپایی به این واقعیت پی‌برند که رواداری و شکیبایی نسبت به دگراندیشان، به تنهایی برای آزادی کامل مذهبی کافی نیست و به این منظور باید آنچنان نظام حقوقی ایجاد کرد که در ساختار آن، دولت از دین بکلی جدا باشد. البته در تاریخ می‌توان نمونه‌ی دولت‌هایی را نیز یافت که نسبت به ادیان و مذاهب گوناگون تساهل نشان داده‌اند. اما امروزه و بر اساس منشور جهانی حقوق بشر، دیگر نمی‌توان آزادی کامل مذهب را به رواداری و بردباری مذهبی فروگاست. آزادی کامل مذهبی بر طبق منشور جهانی حقوق بشر، در عین حال به معنی رفتار برابر نسبت به ادیان و مذاهب گوناگون نیز هست. اما تساهل و بردباری نسبت به یک اقلیت مذهبی، حتا در بهترین شکل خود، حاکی از نوعی نابرابری مذهبی است. یک دولت دینی یا مذهبی - حتا اگر بخواهد - شاید بتواند نسبت به آن دسته از شهروندان خود که دارای تعلق دینی یا مذهبی دیگری هستند، بردباری نشان دهد، اما هرگز نمی‌تواند مشکل برابری کامل میان ادیان و مذاهب گوناگون را حل نماید. از همین رو، دولتی که بخواهد حقوق بشر و آزادی کامل مذهب را رعایت و تضمین کند، لزوماً فقط می‌تواند دولتی باشد که خود از منظر دینی و جهان بینی کاملاً بیطرف است.

همانگونه که گفتیم، بیطرفی دینی و مسلکی دولت، به معنی بی‌اعتنایی آن نسبت به هنجارها و ارزش‌ها و یا زوال اصل‌های اخلاقی در جامعه نیست، بلکه برخاسته از احترام نسبت به آزادی کامل دینی و عقیدتی همه‌ی شهروندان، صرفنظر از باورهای قلبی و وجدانی آنان است. دولت دموکراتیک، خود را بطور کامل وقف امور دنیوی و اینجهانی می‌کند، تا شرایط لازم را برای همزیستی میان انسان‌ها سازمان دهد. این دولت بنابر احترامی که نسبت به باورهای گوناگون شهروندان خود قائل است، امور اخروی و آنجهانی آنان را به خودشان واگذار می‌کند. رعایت حقوق انسان‌ها صرفنظر از تعلقات دینی و باورهای وجدانی آنان، وظیفه‌ی دولت دموکراتیک بر مبنای حقوق بشر است و

بطور همزمان مرزهای حقانیت چنین دولتی را نیز تعیین می‌کند. بنابراین، اصل حقوق بشری آزادی برابر برای انسان‌های متعلق به افق‌های گوناگون مذهبی، تنها هنگامی می‌تواند به مثابه بنیاد نظام حقوقی یک دولت دموکراتیک مجال بروز یابد، که جایگاه حقوقی و سیاسی انسان‌ها، وابسته به تعلق دینی آنان نباشد.

اعمال اراده‌ی مردم

دموکراسی از نظر لغوی، معنایی جز حکومت مردم ندارد. ما در قانون‌های اساسی همه‌ی کشورها دموکراتیک نیز، با صورت‌های گوناگونی از این فرمولبندی روبرو هستیم که منشاء همه‌ی قوای دولتی در مردم است و مردم صاحبان اصلی قدرت‌اند. طبق همین تعاریف، تنها آن نظامی دموکراتیک است و حقانیت دارد، که ناشی از اراده‌ی آزاد مردم و مورد تأیید آنان باشد.

آموزه‌ی حاکمیت مردم در دوران جدید، در مقابل پنداشت‌های سنتی از صورت‌های حکمرانی پدید آمد. در این صورت‌های سنتی، حکومت‌های دینی یا خاندان‌های شاهی و شهریاری که خود را نمایندگان خدا بر روی زمین می‌نامیدند حاکم بودند. اقتدار دولت مبتنی بر «علیای الهی» بود و از جامعه نشأت نمی‌گرفت. پندارها و انگاشت‌های مذهبی و اسطوره‌ای، هاله‌ای مقدس به دور این حکومت‌ها می‌پیچید و آنها را از دسترس مردم دور می‌ساخت. آموزه‌ی دموکراسی در دوران جدید نیز، درست همین جدایی حاکمیت از مردم را نشاناه گرفت.

دموکراسی، در نهاد دولت، سلطه‌ی کسانی را نمی‌بیند که توسط نیروی آسمانی یا فوق‌طبیعی برگزیده و بر مسند حکمرانی نشاند شده‌اند، بلکه حکومت را ناشی از اراده‌ی مردم، یعنی خواست آزاد تک تک افراد جامعه می‌داند. از این دیدگاه، صورت و محتوای دولت، بطور پیش‌ساخته بر فراز جامعه و مردم قرار نمی‌گیرد، بلکه این خود مردم هستند که صورت و محتوای دولت را تعیین می‌کنند. طبق این الگو، تنها آن دولتی شایسته است، که کارگزار اراده‌ی مردم باشد.

اما ناشی شدن قوای دولتی از مردم در نظام دموکراتیک، به معنای اراده‌ی مطلق مردم و تبدیل آنان به خاستگاه تنها سرچشمه‌ی حقوقی جامعه نیست. در نظام دموکراتیک، حتا اراده‌ی مردم نیز وابسته به نهایی‌ترین ارزش بنیادین یعنی همانا منزلت انسان و حقوق بشر است. بنابراین در دموکراسی‌های مدرن، اگر چه مردم صاحبان اصلی قدرت هستند، اما اراده‌ی آنان نمی‌بایست در رویگردانی از اصل‌ها و ارزش‌های انسانی اعمال گردد. همه‌ی انسان‌ها از حقوقی برخوردارند که از بدو زایش همراه آنان است و به منزله‌ی «حقوق طبیعی» آنان محسوب می‌گردد. در ادبیات مربوط به حقوق بشر، حقوقی مانند حق زندگی، حق خدشناپذیری جسمی و نیز حق آزادی فردی را حقوق طبیعی و همزاد فرد انسانی می‌دانند. دموکراسی یا حاکمیت مردم اجازه ندارد با وضع کردن قوانینی خاص، چنین حقوقی را بلاموضوع اعلام نماید. به عبارت دیگر، در یک نظام دموکراتیک، حقوق موضوعه معیاری برای مضمون حقوق بشر نیست، بلکه بر عکس، این حقوق بشر است که سنجیدار حقوق موضوعه به شمار می‌رود. لذا آن حقوق موضوعه‌ای که منزلت انسان را نشانه بگیرد، خود را پیشاپیش ناحق و بی‌اعتبار ساخته است.

در تبیین رابطه‌ی میان دموکراسی و اراده‌ی مردم، پرسشی که می‌توان پیش کشید این است که آیا ناشی بودن همه‌ی قوای دولتی از اراده‌ی مردم، به معنی واقعی حکومت مردم و شرکت آنان در همه‌ی تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گونه‌های دموکراسی مستقیم است؟ پاسخ بی‌تردید منفی است. اگر چه این نظام در صورت‌های اولیه‌ی تاریخی خود، الگویی از دموکراسی مستقیم را متجلی ساخته است، اما امروزه با توجه به گسترده‌ی میدان وظایف دولت‌های مدرن و بغرنجی این وظایف، امکان اعمال دموکراسی مستقیم دیگر وجود ندارد. برای نمونه، تک تک شهروندان جامعه نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های بغرنج امور اقتصادی و قضایی و غیره سهیم و صاحب‌نظر باشند. راهی که باقی می‌ماند، اعمال اراده‌ی مردم از طریق گزینش آزاد و ادواری نمایندگان خویش است. انتخابات آزاد، راه حاکمیت مردم را می‌گشاید و همزمان تصمیم‌گیری در امور تخصصی را بر عهده‌ی برگزیدگان مردم می‌گذارد. بنابراین می‌توان گفت که انتخابات آزاد، ابزار اعمال حاکمیت مردم در یک نظام دموکراتیک است. به این اعتبار، امروزه یک دموکراسی مدرن، دیگر نه به معنای حکومت خود مردم، بلکه به مثابه حکومت نمایندگان مردم قابل تحقق است. نمایندگانی که در انتخاباتی عمومی، آزاد و ادواری از طرف مردم برگزیده می‌شوند، تا امور کشورداری را طبق اراده‌ی مردم پیش برند.

انتخابات آزاد

کارل پوپر فیلسوف اتریشی‌تبار انگلیسی قرن بیستم، در تعیین سنجیدار درست برای تفکیک نظام‌های سیاسی گوناگون از یکدیگر، گفته بود که چنین سنجیداری ناظر بر این پرسش افلاطونی نیست که چه کسی باید حکومت کند، بلکه مبتنی بر این اصل کانونی است که در کدام نظام سیاسی می‌توان یک حکومت بد و نالایق را بدون خونریزی برکنار کرد؟ به عبارت دیگر، موضوع صرفاً بر سر خیر و شر یا شایستگی و ناشایستگی حکمرانان نیست، بلکه دستیابی به آنچنان سازوکاری است که حتا در صورت به قدرت رسیدن سیاستمداران نالایق، امکان برکناری مسالمت‌آمیز آنان از قدرت را تضمین نماید. می‌توان گفت که در یک نظام دموکراتیک، اصل انتخابات آزاد، تجسم چنین سازوکاری است و آن نظام حکومتی که بخواهد از حقانیت و اعتبار برخوردار باشد، چاره‌ای جز تن دادن به آرای مردم و تمکین به برگزاری انتخابات عمومی و آزاد و ادواری ندارد.



هدف حزب سیاسی، دستیابی به قدرت، برای تحقق برنامه‌ی خود و از قوه به فعل در آوردن اهداف معین سیاسی است. بدینسان می‌توان احزاب را سخنگویان سیاسی گروه‌های مختلف مردم دانست. آنها از یکسو تصورات و نگرش‌های سیاسی و از دیگر سو آرزوهای نیازهای مردم را در خود گرد می‌آورند تا سپس از راه رقابت‌های سیاسی و مآلاً کسب قدرت، آنها را در نهادهای دولتی تحقق بخشند.

بدون فعالیت آزاد احزاب، سخن از مشارکت مردم در امور سیاسی بی‌معنی است. جامعه‌ی متکثر تنها می‌تواند در وجود احزاب سیاسی، قابلیت کنش سیاسی بیابد. تنها از طریق احزاب سیاسی است که انتخاب‌کنندگان یعنی مردم می‌توانند اراده‌ی سیاسی خود را بطور واقعی به کرسی بنشانند. بنابراین، احزاب سیاسی نمودار اهرم‌هایی هستند که مردم توسط آن‌ها جایگاه‌های قدرت را اشغال می‌کنند تا از آن طریق تصمیمات سیاسی و برنامه‌های خود را جامعه‌ی عمل پوشانند.

همانگونه که گفتیم، در مسایل تعیین‌کننده‌ی سیاسی، کنش‌ها همواره در راستای آینده جریان می‌یابند، آینده‌ای که محاسبه‌ی دقیق همه‌ی قواعد آن امکان پذیر نیست. همچنین باید افزود که در سیاست به ندرت می‌توان تنها یک پاسخ روشن و ساده به پرسش‌های بغرنج و دشوار داد. این واقعیت‌ها ضرورت آزادی احزاب و رقابت سیاسی میان آنها را برجسته می‌سازند. جدال احزاب بر اساس اصل‌های تعریف شده‌ی رقابت مسالمت‌آمیز، نه تنها برای نظام دموکراتیک امری موجه و برحق، بلکه همچنین ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

دمکراسی تنها در جایی می‌بالد و می‌پاید که جامعه‌ی متکثر بتواند از طریق منافع و علایق سازمان یافته، از منظر سیاسی کنشگر و پویا بماند و حاکمیت مردم را به یاری اهرم احزاب سیاسی و گزینش دولتمردان خود متحقق سازد، احزابی که خود آزادانه تأسیس شده‌اند و با آغازه‌های نظام دموکراتیک همخوانی دارند.

اپوزیسیون یا بدیل سیاسی

در ژرف‌اندیشی‌های مربوط به طراحی دولت دموکراتیک، دو اعتقاد و تجربه‌ی بنیادین، ضرورت وجودی اپوزیسیون به مثابه جانشین حکومت را مستدل ساخت: نخست اینکه دموکراسی، پویایی واقعی خود را از منازعات سیاسی و اجتماعی کسب می‌کند. و دوم اینکه انحصار قدرت، تأثیری فاسدکننده دارد و باید از راه تدابیری منظم در کنترل قدرت - که یکی از آنها فعالیت اپوزیسیون به مثابه قطب مقابل نیروی حکومتی است - با این خطر مقابله کرد.

اندیشمندان سیاسی سده‌ی هجدهم اروپا اعتقاد داشتند که حکومت و اپوزیسیون در تنش میان داشتن و نداشتن قدرت، از منظر اخلاقی نیز از هم قابل تفکیک‌اند. در غلغله‌ی فساد، بیشتر تهدیدکننده‌ی کسانی است که قدرت را در اختیار دارند و اپوزیسیون نیروی است که می‌بایست با این خطر مقابله کند. از طریق نهادینه کردن اپوزیسیون می‌بایست آزادی را تضمین کرد و این کار هنگامی میسر است که طبیعت فسادپذیر انسان و بویژه قدرتمندان، به یاری وزنه‌ای سیاسی مهار گردد، تا بدینسان آزادی به استبداد یا هرج و مرج منجر نگردد.

به این اعتبار، در یک نظام دموکراتیک، در کنار حکومت برگزیده‌ی مردم، اپوزیسیون دومین بازوی محرک سیاسی به شمار می‌آید و مانع آن است که حزب یا نیروی حاکم، هویت خود را با هویت دولت یکی بگیرد و سیاست‌گذاری‌های خود را بطور مطلق معتبر اعلام نماید.

در واقع نیز در یک نظام پارلمانی، خط فاصله‌ی سیاسی میان حکومت و پارلمان یا به عبارت دیگر قوه‌ی اجرایی و قوه‌ی قانونگذاری کشیده نمی‌شود، بلکه این خط بیشتر میان حزب یا احزاب انتلافی حاکم از یکطرف و احزاب اپوزیسیون از طرف دیگر حایل است. بدینسان در کنار اشکال کلاسیک تفکیک قوا - که در ادامه‌ی بحث به آن خواهیم پرداخت - امروزه شاهد تفکیک قوای زنده‌ی دیگری نیز در نظام‌های دموکراتیک هستیم.

البته نمی‌بایست امکان کنترل قدرت از طریق اپوزیسیون را پر بها داد. اپوزیسیون به دلیل نداشتن اکثریت، به ندرت می‌تواند حرف خود را در پارلمان به کرسی بنشانند. اما آنچه که نقش اپوزیسیون را در نظام دموکراتیک برجسته می‌سازد، همانا کاری‌ست که این نیرو می‌تواند از طریق نقد نارسایی‌ها در گسترده‌ی عمومی انجام دهد.

از طرف دیگر، اپوزیسیون اگر بخواهد کارکرد واقعی داشته باشد، باید از حقوق پارلمانی و میدان بازی گسترده‌ای برخوردار شود. اپوزیسیون همچنین در کارزار انتخاباتی نیز می‌بایست از شانس برابر برخوردار و از امکانات دولتی و وسایل ارتباطی در تبلیغ نظریات خود در میان افکار عمومی بهره‌مند گردد. عدم رعایت این اصل‌ها، اپوزیسیون پارلمانی را به «اپوزیسیون نظام» تبدیل می‌کند. «اپوزیسیون نظام»، به پیکار علیه بنیادهای قانون اساسی می‌پردازد و این امر معنایی جز ساقط کردن آغازهای نظام دموکراتیک ندارد. دموکراسی نمی‌تواند با چنین امری سازگار باشد. نظامی که فعالیت اپوزیسیون را مانع می‌شود، حیات سیاسی جامعه را دچار بحران و زمینه‌ی پیدایش اپوزیسیون افراطی را فراهم می‌سازد، یعنی نیرویی که هدف آن دیگر نه بر کنار کردن حزب و نیروی حکومتی، بلکه بر چین کل نظام است. اما دموکراسی متضمن آنچنان فضایی است که تغییر حکومت را در چارچوب مناسبات موجود میسر می‌سازد.

دمکراسی، به اپوزیسیون قانونی در درون و بیرون پارلمان نیازمند است، نیرویی که وجود آن، معیاری برای آزادی و رواداری یک نظام سیاسی است. تنها در گسترده‌ی پرتنش همزیستی و رقابت میان حکومت و اپوزیسیون است که سیاست دموکراتیک شکوفا می‌شود. اپوزیسیون نه تنها نیازمند شهامت و قدرت تحیل، بلکه همچنین نیازمند آنچنان

انتخابات آزاد، به معنی فراهم آوردن امکان شانس برابر برای همه‌ی شهروندان، جهت شرکت در تعیین سرنوشت سیاسی و پذیرش مسئولیت در حل وظایف اجتماعی است. حکم «شانس برابر» اقتضا می‌کند که حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن، از هیچ شهروندی دریغ نشود و هیچکس به دلیل تعلق جنسی، قومی، مذهبی و عقیدتی مستثنا نگردد. برای شرکت در یک انتخابات آزاد و عمومی، هیچ مانعی جز موقعیت سنی - که میزان آن باید مورد توافق جامعه باشد - معتبر نیست. هر شهروند فقط دارای یک حق رأی است و میزان مالکیت و یا برخورداری از جایگاه خاص اجتماعی، برای هیچکس حق ویژه‌ای به همراه ندارد.

گفتیم که در جامعه، تنش و منازعه‌ی مستمر میان علایق و اعتقادات گوناگون در جریان است. در واقع خصلت متکثر جامعه‌ی ایجاب می‌کند که در آن از اراده‌ی واحد مردم و یک جهان‌بینی یگانه اثری نباشد. بنابراین آنچه که در نظام دموکراتیک خود را به عنوان اراده‌ی مردم به کرسی می‌نشانند، همواره اراده‌ی اکثریتی از مردم است و نه اراده‌ی کل جامعه. اصل «حکومت اکثریت» در نظام دموکراتیک، برخاسته از همین واقعیت و نیاز اجتماعی است.

در عین حال باید در نظر داشت که انتخابات آزاد فی‌نفسه تضمین‌کننده‌ی بهترین حکومت نیست، اما تنها روش عملی است که می‌تواند با رعایت اصل منصفانه‌ی اکثریت و اقلیت، آرامش و صلح اجتماعی را تأمین نماید. از طرف دیگر، دموکراسی را در «حکومت اکثریت» خلاصه کردن نادرست است. قوام و صلابت یک دموکراسی، با معیار رعایت حقوق اقلیت در آن نیز سنجیده می‌شود. در هر دموکراسی واقعی، اقلیت باید این شانس را بیابد تا به اکثریت تبدیل شود.

با توجه به این ملاحظات می‌توان گفت که انتخابات آزاد تنها سازوکاری است که امکان تخفیف تنش‌های اجتماعی و راه حل عاری از خشونت منازعات سیاسی را فراهم می‌آورد. انتخابات آزاد، یکی از مطمئن‌ترین و وثیقه‌هایی است که می‌تواند همبودهای انسانی را از منظر سیاسی متحد و قابل هدایت کند.

اما برای برآوردن نیازهای دموکراتیک جامعه، انتخابات عمومی و آزاد باید از ضمانت‌های اجرایی لازم نیز برخوردار باشد. هرگونه جبری برای هدایت آرای مردم به مسیری خاص، سلامت انتخابات را به خطر می‌اندازد. منظور در اینجا تبلیغ سیاسی برای جلب آرای مردم - که امری برحق و رایج در انتخابات می‌باشد - نیست. بلکه سخن بر سر تضمین تصمیم‌گیری مستقل و آزادانه‌ی مردم در گزینش نمایندگان خویش است.

از آنجا که کنش سیاسی همواره در راستای آینده‌ای باز جریان می‌یابد، همیشه باری از ناطمینی و پیامدهای غیرقابل محاسبه را به همراه دارد. چه کسی به یقین می‌تواند بگوید که این یا آن کنش سیاسی برای مصالح آتی جامعه بهتر از دیگریست؟ یا اصولاً چه کسی می‌تواند مصالح کل جامعه را بطور قطع و برای همیشه تعریف کند، مادامی که نمی‌داند کدام آینده‌ی تاریخی در راه است؟ درست به دلیل همین بی‌اطلاعی از آینده است که باید در یک جامعه‌ی دموکراتیک، مسایل بنیادی سیاست را هر بار از نو به نظرخواهی جمع گذاشت و راه به سوی سمتگیری اراده‌ی اکثریت و بطور همزمان رعایت حقوق اقلیت را همواره باز نگاه داشت.

آزادی احزاب و سازمان‌ها

نگاهی به حیات سیاسی نظام‌های دموکراتیک نشان می‌دهد که رابطه‌ی میان گزینشگران و برگزیدگان را نمی‌توان به انتخابات عمومی و ادواری فروکاست. اگر به نقش احزاب و سازمان‌های سیاسی، اتحادیه‌ها و انجمن‌های مردمی، جنبش‌های اجتماعی و در یک کلام زندگی پرتنش و پرتنش جامعه‌ی مدنی در جوامع دموکراتیک نگاهی بیندازیم، بغرنجی این مناسبات آشکارتر می‌گردد.

شهروند جامعه‌ی دموکراتیک، از طریق تشکیل‌های یاد شده قادر است در زندگی سیاسی دخالت کند و بر تصمیم‌گیری‌های آن تأثیر گذارد. به عبارت دیگر، سازماندهی سیاسی، امری در اختیار فرد قرار می‌دهد تا به واسطه‌ی آن و در تلاش مشترک با همفکران خود بتواند بر ناتوانی فردی خویش در صحنه‌ی اجتماعی چیره گردد. بنابراین، احزاب و سازمان‌های سیاسی را می‌توان ابزار اعمال اراده‌ی سیاسی شهروندان جامعه دانست. این تشکیل‌ها نماینده‌ی گروه‌های مختلف اجتماعی هستند که از طریق تأثیرگذاری بر گسترده‌ی عمومی و اعمال فشار بر حکومت‌ها و پارلمان‌ها، خواسته‌ها و نیازهای افراد را به بیان در می‌آورند. لذا باید آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی را یکی دیگر از پیش شرط‌ها و شاخص‌های نظام دموکراتیک قلمداد کرد.

یافتن سازش و مصالحه میان علایق گوناگون مردم، بدون شرکت گروه‌های متشکل سیاسی در حیات اجتماعی قابل تحقق نیست. نظامی که زمینه‌ی شرکت مردم در تشکیل دولت دموکراتیک را از طریق انتخابات آزاد فراهم می‌کند، نمی‌تواند بطور همزمان آنان را از دستیابی به ابزار مؤثر برای مشارکت در امور جاری سیاسی محروم سازد. چنین امری به غایت متناقض می‌بود. بنابراین انتخابات آزاد و آزادی فعالیت احزاب، لازم و ملزوم یکدیگرند.

کانون‌ها، انجمن‌ها و ابتکارات شهروندی، نمایندگان مردم در پیگیری اهداف ویژه هستند و می‌توان آنها را بازوی توانای شهروند در تأکید بر مطالبات خود و توان بخشیدن به فرد در مقابل قدر قدرتی دولت ارزیابی کرد. به موازات آنها، احزاب سیاسی قرار دارند که همایش داوطلبانه‌ای از افراد به شمار می‌آیند که جهت شرکت در زندگی سیاسی و ارائه‌ی راه‌حلی برای مسایل و مشکلات اجتماعی، حوز برنامه‌های مشترک گرد آمده‌اند. امروزه هیچ دموکراسی مدرنی را نمی‌توان یافت که در آن آزادی فعالیت احزاب سیاسی به مثابه ابزار اعمال اراده‌ی سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی، تضمین نشده باشد.

فضای اجتماعی است که جدال و رقابت سیاسی را نفی نکند، حکومت را با اقتداری کاذب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار نسازد و هرگونه انتقادی را دشمنی و ویرانگری تلقی نماید.

دمکراسی همواره به هوای تازه نیازمند است. این هوای تازه چیزی جز باز نگاهداشتن فضای اجتماعی و ارائه دورنمای روشنی برای اصلاحات و تحولات نیست. تضمین فعالیت آزاد و قانونی اپوزیسیون در یک نظام سیاسی، ترجمان استقبال از چنین فضای باز و دورنمای روشنی است.

آزادی عقیده و بیان

تأکید کردیم که دمکراسی، از تضارب آراء و پیکار عقاید زنده است. نظام دمکراتیک در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی، به آنچنان فضایی نیازمند است که امکان بحث آزاد میان آراء و عقاید گوناگون را فراهم سازد. ابراز عقیده‌ی شخصی و پرسش از جرایم و چگونگی امور، باید آزاد باشد و تحمل شود. کنش‌های اجتماعی می‌بایست از راه استدلال‌های عقلی متعین گردد و نه از طریق دستورالعمل‌ها و رهنمودهای بی چون و چرا. هیچ رفتاری مجاز نیست از دایره‌ی نقد بیرون باشد و خود را از برد پرسش و سنجش خارج سازد. این، از بنیادهای نظری دمکراسی است که تنها از طریق پیکار روحی مستمر میان نیروها و علایق مختلف اجتماعی است که ایده‌ها و اندیشه‌های سیاسی درست برای تشکیل دولتی مبتنی بر خیر و مصلحت عمومی شکل می‌گیرد. البته چنین امری هرگز به این معنا نیست که از این طریق همواره درست‌ترین نتایج حاصل می‌گردد، بلکه بیشتر بیانگر

آنست که راه دمکراسی، راه نپیموده و به تعبیر کارل پوپر فرآوردنی بی‌پایان برای آزمون و خطاست. در عین حال راهی که به باری کنترل و نقد متقابل و مستمر، وثیقه‌ای برای دستیابی به نسبتاً "درست‌ترین ختمی سیاسی را ارائه می‌کند.

در نظام دمکراتیک، وظیفه‌ی کنترل و نقد تنها بر عهده‌ی اپوزیسیون پارلمانی نیست، بلکه در اصل بر دوش کل گستره‌ی عمومی قرار دارد. آزادی اطلاعات و اخبار باید برای هر فرد این امکان را فراهم سازد تا سهمی در تشکیل افکار عمومی بر عهده داشته باشد. مفهوم افکار عمومی در عین حال به این معناست که در گستره‌ی آن، نه موضوعات شخصی، بلکه موضوعاتی که به حیات جمعی مربوط است، مورد بررسی قرار می‌گیرند. بنابراین، همه‌ی شهروندان و انجمن‌های شهروندی که خود را از منظر فکری با مصالح عمومی مشغول می‌کنند و سپس این افکار را بصورت نقد و مخالفت یا پیشنهاد و موافقت در جامعه مطرح می‌سازند و از طریق آن بر شکل‌گیری اراده‌ی سیاسی در جامعه تأثیر می‌گذارند، افکار عمومی را می‌سازند. افکار عمومی‌ای که با توجه به تکرر جامعه، خود نمی‌تواند یکدست و همگون باشد.

آزادی اندیشه در نظام دمکراتیک، صرفاً به معنی آزادی داشتن عقیده‌ی شخصی نیست، بلکه پیش از هر چیز به معنی امکان ابراز چنین عقیده‌ایست. در واقع هیچکس نمی‌تواند مانع شکل‌گیری عقیده‌ی شخصی در افراد شود، مادامی که این عقاید حوزه‌ی خصوصی را ترک نکرده‌اند. بنابراین، آزادی عقیده در دمکراسی، همواره به معنی امکان ابراز و بیان آزاد آن و به عبارت دیگر انتقال آن از محدوده‌ی شخصی به گستره‌ی عمومی است. از همین رو، آزادی اندیشه، با حق آزادی بیان، آزادی اخبار و اطلاعات، آزادی مطبوعات و اجتماعات و انجمن‌ها پیوند ناگسستنی دارد و با چنین حقوقی است که موضوعیت می‌یابد. بنابراین در یک نظام سیاسی تنها زمانی می‌توان از آزادی واقعی اندیشه صحبت کرد که فرد بتواند آن را در شکل‌گیری افکار عمومی دخالت دهد. آزادی مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، تنها از راه برداشتن سانسور دولتی تضمین شدنی نیست. نهادهای عمومی می‌بایست مراقب باشند که انحصار عقیده‌ی خاص بر جامعه حاکم نگردد. به موازات آن، رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی می‌بایست به باری تدوین آیین‌نامه‌های داخلی دمکراتیک، با انحصار طلبی فکری در صفوف خود مبارزه کنند. این امر امروزه و در عصر انفورماتیک و ارتباطات گسترده‌ی جهانی، از اهمیت صدچندانی برخوردار است.

در نظام دمکراتیک، هر کس که بخواهد از حق آزادی عقیده‌ی خود استفاده کند، باید شانس دسترسی به اطلاعات را داشته باشد. داورى در مورد امور تنها هنگامی میسر است که فرد از چند و چون آنها اطلاع داشته باشد. نظامی که بلوغ فکری شهروندان خود را جدی می‌گیرد و آنان را به عنوان صاحبان اصلی حکومت می‌پذیرد، باید آنان را از تصمیمات سیاسی که در راه است نیز مطلع نماید. این امر وجه دیگر آزادی عقیده در نظام دمکراتیک است. تمام مسائلی که به گستره‌ی مصالح و علایق عمومی مربوطند و اطلاع‌یابی از آنها، پیش‌شرط داورى سیاسی در مورد آنهاست، باید در گستره‌ی عمومی و از طریق جریان آزاد اخبار و اطلاعات، به بحث و گفتگو گذاشته شوند. امروزه در جوامع دمکراتیک، از سلطه‌ی افکار عمومی سخن گفته می‌شود. این سلطه معنایی جز این ندارد که کنش سیاسی از دایره‌ی محدود حکومت‌گران خارج می‌گردد و زیر نظارت افکار عمومی قرار می‌گیرد. افکار عمومی باید حاکم باشد تا به باری خرد جمعی، راه بر خودکامگی و انحصار طلبی مسدود گردد.

تفکیک قوای دولت

از آزادی احزاب، آزادی تأثیر بخشی اپوزیسیون و نیز آزادی بیان، به مثابه اهرم‌های کنترل قدرت و سرچشمه‌های مشارکت در حیات سیاسی جامعه یاد کردیم. اما باید افزود که کنترل واقعی قدرت ناممکن است، هر آینه تمامی قوای دولتی، در دست یک نفر یا نهادی واحد متمرکز باشد. اندیشمندان سیاسی عصر روشنگری در اروپا، مستدل ساختند

که کنترل مؤثر قدرت دولتی، فقط از طریق خود قدرت دولتی قابل تحقق است. شارل منتسکیو، روشنگر فرانسوی سده‌ی هجدهم و پدر معنوی آموزه‌ی تفکیک قوا، دولت را دارای سه کارکرد اصلی می‌دانست: امور قانونگذاری، امور اجرایی و امور قضایی. هم او تأکید می‌کرد که همه‌ی دستاوردهای سیاسی جامعه بر باد فنا خواهد رفت، چنانچه کلیه‌ی این امور در دست یک نفر یا یک ارگان متمرکز باشد. بنابراین هر نظام سیاسی جهت تضمین کارکرد آزاد خود، باید قوای دولتی را میان ارگان‌های مختلف و مستقلی تقسیم کند، بطوریکه این ارگان‌ها بتوانند متقابلاً "یکدیگر را تحت نظارت و کنترل داشته باشند و از انحصاری شدن قدرت جلوگیری کنند.

در اندیشه‌ی منتسکیو، انگیزه‌ی کانونی تقسیم قوا مبتنی بر این تجربه بود که هر دارنده‌ی قدرت سیاسی، بطور مستمر دچار وسوسه و افسون سوء استفاده از آن است و به همین دلیل باید قدرت سیاسی را محدود و تقسیم کرد. آموزه‌ی منتسکیو، معطوف به محدود ساختن قدرت سلطنت مطلقه بود. پارلمان به مثابه وزنه‌ی سیاسی در مقابل سلطنت مطلقه، می‌بایست قوه‌ی قانونگذاری را از حدود اختیارات حاکم مطلق خارج و به نمایندگان مردم محول نماید. در روند دمکراتیزه شدن جوامع اروپایی، اندیشه‌ی حاکمیت مردم تدریجاً چیره گشت و در پرتو آن نقش سلطنت و حاکمیت قوه‌ی اجرایی آن رنگ باخت. شاهان وزن سیاسی خود را از دست دادند و پارلمان‌ها جای آنان را گرفتند. بدینسان تفکیک میان قوه‌ی اجرایی و قوه‌ی قانونگذاری نیز دشوارتر شد و به شکل سنتی از میان رفت و نقش اپوزیسیون درون پارلمان، به مثابه عنصر تازه‌ای از تفکیک قوا برجسته گردید.

اما روح تقسیم قوای دولتی میان قوه‌های سه‌گانه‌ی مورد نظر منتسکیو، حتا امروز در آغاز سده‌ی بیست و یکم نیز، بر تفکر سیاسی دمکراسی‌های غربی حاکم است. البته در بسیاری از دمکراسی‌های مدرن که وجه پارلماناریستی آنها غالب است، از آنجا که حزب یا احزاب ائتلافی دارای اکثریت پارلمان، بطور همزمان تشکیل دهنده‌ی حکومت هستند، حوزه‌های قانونگذاری و اجرایی دیگر با دیوار چین قابل تفکیک نمی‌باشند و جدایی پرسنل این دو حوزه به صورت کلاسیک دیگر عملی نیست. اما در دمکراسی‌هایی که وجه ریاست‌جمهوری (پرزیدنیال) آنها غالب است، شکاف میان قوه‌های اجرایی و قانونگذاری ژرف‌تر است و پارلمان نسبت به حکومت از استقلال بسیار بیشتری برخوردار است. اما آنچه که در هر دو صورت دمکراسی‌های یاد شده اهمیت دارد و در امر تفکیک قوای دولتی تا کنون صلابت خود را همچنان حفظ نموده است، همانا تفکیک صریح دستگاه قضایی از سایر نهادهای دولتی است. افزون بر آن، حوزه‌ی مستقل قضایی در روند تاریخی خود، از اختیارات گسترده‌تری برخوردار شده است که نماد آن را می‌توان در دادگاه‌های عالی ویژه‌ی رسیدگی به اختلافات ناشی از تفسیر قوانین اساسی در اینگونه کشورها ملاحظه کرد.

ادواری بودن انتخابات در کشور های دمکراتیک نیز، خود به گونه‌ای حامل عنصری از روح تفکیک قواست. به این معنا که قدرت نه فقط در میان نهادهای دولتی، بلکه همچنین از نظر زمانی نیز تقسیم می‌شود. در برخی از کشورهای دمکراتیک، مقام ریاست جمهوری فقط برای دو دوره به یک شخص واگذار می‌گردد، یا پارلمان‌ها حداکثر برای چهار سال برگزیده می‌شوند. این تدابیر، حضور قدرتمند افکار عمومی را در امر گزینش تخنیکان سیاسی نشان می‌دهد، امری که خود بیانگر مشارکت مردم در تقسیم قوا و کنترل قدرت است.

از ملاحظات فوق می‌توان دریافت که امروزه در دمکراسی‌های مدرن، اگر چه امر تفکیک قوای دولتی به صورت کلاسیک آن دیگر وجود ندارد، اما ورود عنصر جدیدی مانند گزینشگران، افکار عمومی، نیروهای سیاسی سازمان‌یافته در هیئت احزاب و سازمان‌ها و حضور اپوزیسیون، خطر انحصاری شدن قدرت در این جوامع را برطرف می‌سازد. تمام این نیروها در ترکیب با قوای سه‌گانه‌ی دولتی، تابع اصل‌های بنیادین قانون‌های اساسی هستند و باید به دستورات آن عمل کنند. همه‌ی آنها تحت نظارت و کنترل نیروها و نهادهای دیگر قرار دارند. بدینسان، قدرت دولتی در دمکراسی‌های مدرن، از طریق سیستم پیچیده‌ی مبتنی بر موانع و وزنه‌های متقابل، محدود گردیده است. نگویند این سیستم پیچیده، همانا هنجار حاکمیت قانون به مثابه یکی دیگر از اصل‌های بنیادین دمکراسی‌های مدرن است.

حکومت قانون

دمکراسی و حکومت قانون، پیوندی ناگسستنی دارند. تحت مفهوم حاکمیت قانون، کلیه‌ی آغازها و شیوه‌های رفتاری فهم می‌شود که آزادی فرد و مشارکت او در حیات سیاسی را تأمین می‌نمایند. حکومت قانون، قطب مخالف حکومت خودکامه و پلیسی است. یکی از ویژگی‌های حکومت‌های خودکامه، قانون شکنی و قانون‌گریزی آنهاست. در چنین حکومت‌هایی، فرد بطور مستمر تحت کنترل از بالا و در خطر تعرض ارگان‌های امنیتی قرار دارد. او همواره دارای این احساس است که دولت به او به عنوان عنصری مشکوک می‌نگرد. به این ترتیب، در چنین نظام‌هایی، فضای همزیستی انسان‌ها مسموم است. شهروندان علیرغم همه‌گونه احتیاط‌های لازم، از پیگرد دولت در امان نیستند. آنان دوشخصیتی بار می‌آیند و ناچارند در گستره‌ی عمومی دست به تظاهر و خودسانسوری بزنند. در حکومت‌های خودکامه، اصل بر بیگانه‌ی انسان نیست و هر کس بدگمانی حکمرانان را برانگیزد، در خطر بازداشت و آزار و اذیت قرار می‌گیرد. بازداشت‌های خدسرانه و غیرقانونی در چنین نظام‌هایی در دستور روز قرار دارد. دادگاه‌ها به مثابه زانده‌های قدرت خودکامه، از استقلال لازم برخوردار نیستند و هر فرد که در مظان اتهام قرار گیرد، در محضر چنین دادگاه‌هایی از پیش محکوم است. اعتبار تمام گزاره‌های حقوقی، وابسته به امیال حکومت‌گران است. همین عدم امنیت قضایی است که آزادی و استقلال فرد را نابود می‌سازد.



در عین حال باید به یاد داشت که اصلاح نظام دموکراتیک، تنها از طریق روش‌های دموکراتیک میسر است.

از طرف دیگر، از آنجا که دموکراسی آفریده‌ی انسان‌های دموکرات است، تنها هنگامی تحقق‌پذیر است که از پایگاهی گسترده در میان مردم برخوردار باشد. لذا کارکرد واقعی دموکراسی، نیازمند یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. فرهنگ سیاسی یک جامعه، به معنای کلیت شناخت‌های موجود، عقاید و گرایش‌های ارزشی مردم آن جامعه، نسبت به نظام سیاسی آن است. به این اعتبار، روشن است که نظام دموکراتیک، شناخت‌ها و رویکردهای معینی از شهروندان خود می‌طلبد. سادانه‌نگاری است اگر بپنداریم که دموکراسی‌های مدرن جوامع پیشرفته را، به سادگی می‌توان در جوامعی که از سنن پایدار دموکراتیک برخوردار نیستند پیاده کرد. دموکراسی نیازمند شهروندانی است که قواعد آن را بشناسند، بپذیرند و رعایت کنند. دموکراسی مدرن فرزند عصر روشنگری و وابسته به روشنگری است. بنابراین دموکراسی بیش از هر چیز نیازمند آموزش سیاسی است.

اما یک فرهنگ سیاسی پیشرفته‌ی دموکراتیک، پیش‌شرط‌هایی به مراتب فراتر از آگاهی صرف شهروندان نسبت به قواعد روندهای دموکراتیک دارد. یک چنین فرهنگ سیاسی همچنین نیازمند نهادینه شدن اندیشه‌ی دموکراتیک در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی است. دولت دموکراتیک تنها هنگامی می‌تواند از شهروندان خود ابتکار و مسئولیت‌پذیری انتظار داشته باشد که آنان در سطوح مختلف، از خانه گرفته تا مدرسه و محیط کار، شانس آزموون و ریسک کردن مسئولیت شخصی را بدون رهنمود از بالا یافته باشند. بنابراین دموکراسی تنها هنگامی کارکرد واقعی خواهد داشت که فضای مناسب را برای تقویت فضیلت‌های دموکراتیک و کاربرد آن‌ها ایجاد کند. به این معنا، دولت دموکراتیک همواره نیازمند جامعه‌ای دموکراتیک است.

فرهنگ سیاسی دموکراتیک، معنای دیگری نیز دارد و آن وجود فضای باز در جامعه برای تحقق شانس برابر میان شهروندان آن است. جنسیت، تعلق قومی و نژادی، اعتقادات مذهبی و ایدئولوژیک و وابستگی طبقاتی نمی‌بایست سنجیداری برای امکان رشد فرد در یک جامعه‌ی دموکراتیک باشند، بلکه صرفاً توانایی‌ها و استعداد‌های فردی است که چنین سنجیداری را متعین می‌سازد.

فرهنگ سیاسی در یک جامعه‌ی دموکراتیک، از شهروندان خود رعایت ارزش‌هایی معین و تمکین به شیوه‌های رفتاری ویژه‌ی آن انتظار دارد. مدارا و نیز رعایت انصاف در مورد دیگران، نمونه‌هایی از چنین ارزش‌ها و شیوه‌های رفتاری هستند. فرهنگ سیاسی دموکراتیک، مروج آنچنان صورت‌های مراوده است که برای هر شهروند امکان‌کنشی مستقل مطابق اراده‌ی آزاد و متناسب با علاقه‌ی خود را فراهم می‌سازد. چنین فرهنگی، انسان‌ها را به بصیرت و استدلال عقلی برای قانع کردن دیگران فرا می‌خواند، نه اینکه از آنان فرمانبری از مراجع اقتدار و اطاعت کورکورانه و یا همرنگ جماعت شدن انتظار داشته باشد. پایبندی به عقلانیت و نیز رواداری در مقابل اعتقادات و علایق و اشکال زندگی متفاوت، روال فرهنگ سیاسی دموکراتیک را می‌سازد. در یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، هیچکس از دگراندیش و متفاوت بودن نسبت به دیگران بیم ندارد.

اما در فهمی است اگر تصور کنیم که فرهنگ سیاسی دموکراتیک، همگان را به مهربانی و عشق نسبت به همنوعان فرا می‌خواند. چنین پنداری با واقعیت‌های سخت اجتماعی سازگار نیست. باید یکبار دیگر تأکید کرد که دموکراسی به عنوان صورت ویژه‌ی از همزیستی میان انسان‌ها، معنایی جز زیستن در جدال و منازعه ندارد و به این مفهوم فضای آن هرگز نمی‌تواند فضای عاری از تنش و یک زیستجهان هماهنگ و بی‌دغدغه باشد. اما آنچه که دموکراسی را از سایر نظام‌های سیاسی متمایز می‌کند، شیوه‌ی حل اختلافات جاری و رویکردی ویژه برای حل‌وفصل منازعات و تنش‌های موجود در آن است. در یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، اختلافات و تناقضات امری طبیعی و خود چالشی برای رشد و پیشرفت تلقی می‌شوند و نه بهانه و انگیزه‌ی برای حذف. بنابراین اگر قرار باشد آزادی و دموکراسی متحقق شوند، جامعه‌ی باز، در کنار عقاید، علایق و روحیات متفاوت و متضادی که با هم در جدالند، به فرهنگ دموکراتیکی برای این جدال‌ها نیازمند است. به جرئت می‌توان گفت که دموکراسی، تنها بر شالوده‌ی چنین فرهنگی می‌تواند استوار بماند.

بد نیست این جستار را با سخنی از گئورگ نیبور Niebuhr Georg پژوهشگر و تاریخ‌شناس آلمانی درباره‌ی دموکراسی به پایان بریم: «استعداد انسان برای برقراری عدالت، دموکراسی را ممکن و گرایش انسان به بی‌عدالتی، دموکراسی را ضروری می‌سازد».

منابع:

- 1) Carl Joachim Friedrich : Demokratie als Herrschafts- und Lebensform, Heidelberg 1966.
- 2) Manfred Hättich : Demokratie als Herrschaftsordnung, Köln-Opladen 1967.
- 3) Gotthard Jasper / Waldemar Besson : Das Leitbild der modernen Demokratie, Bonn 1990.
- 4) Peter Graf Kielmannsegg : Volkssouveränität. Eine Untersuchung der Bedingungen demokratischer Legitimität, Stuttgart 1977.
- 5) Fritz Scharpf : Demokratietheorie zwischen Utopie und Anpassung, Kronberg/Ts. 1975.
- 6) Winfried Steffani : Pluralistische Demokratie. Studien zur Theorie und Praxis, Opladen 1980

در حکومت قانون، عکس این وضعیت حاکم است. همه در مقابل قانون برابرند. هر فرد مستقل از جایگاه سیاسی و اجتماعی خود، باید قوانین را رعایت کند. نهادهای دولتی نمی‌توانند خودسرانه دست به اقدام علیه افراد بزنند. تمام اقدامات آنها باید دارای پشتوانه‌ی قضایی و مبتنی بر احکام قانونی باشد. به این اعتبار، هرگونه سلب آزادی افراد و دخالت در حریم شخصی آنان، نیازمند تفویض حکم قضایی است. اصل بر برانگیز انسان است و هر فرد بیگناه است، مگر اینکه عکس آن در یک دادگاه صالح ثابت شود. هر کس می‌تواند در نهادهای دادرسی، حقوق خود را حتی در مقابل قدرتمندترین افراد و نهادهای کرسی بنشاند. این امر بویژه در مورد حق شکوفایی آزاد شخصیت انسان صادق است. تضمین چنین حقی، مضمون اصلی حکومت قانون را می‌سازد. از همین روست که حاکمیت قانون، قوای دولتی را در خدمت آزادی شهروندان مهار می‌کند. در یک نظام دموکراتیک مکتبی بر حاکمیت قانون، اقتدار دولت و ابستگی تام به رعایت اکید قانون اساسی دارد و از همین رو، دولت‌های پیشرفته‌ی دموکراتیک را دولت‌های قانون اساسی نیز می‌نامند.

در دولت قانونگرا، دستگاه‌های قضایی از استقلال کامل برخوردارند. این امر از حساسیت ویژه‌ی برخوردار است. قوه‌های اجرایی و قانونگذاری اجازه‌ی دخالت در تصمیمات دادگاه‌ها را ندارند. به همین دلیل، تنها هنگامی می‌توان از استقلال دستگاه قضایی صحبت کرد، که تصمیم‌گیری در امر قضاوت، در انحصار قضات مستقل باشد. بنابراین می‌توان گفت که تفکیک قوا و حاکمیت قانون، پیوندی ناگسستنی دارند.

اما باید افزود که با امر استقلال تصمیم‌گیری قضات، تنها یکی از وجوه حکومت قانون توصیف شده است. وجه دیگر آن، اعتبار این اصل است که چنین حکومتی تنها در جایی می‌تواند برقرار باشد که شهروندان دقیقاً بدانند مطابق قانون، دولت اجازه‌ی چه اقداماتی را دارد و خود آنان مجاز به چه کاری هستند یا نیستند. بنابراین، آغازی حکومت قانون بر این شالوده نیز استوار است که بدون پشتوانه‌ی قانونی، اجازه‌ی دست زدن به مجازات هیچ فردی را ندارد. ماده‌های ناروشن، کشدار و قابل‌تأویل قانونی، امنیت قانونی را

تضعیف می‌کنند و حکومت قانون را در سر‌اشیب زوال می‌غلطانند. از همین رو اصل روشن بودن قوانین، جهت سنجش و دیدپذیری کنش‌های دولتی، از پیش‌شرط‌های بنیادین حکومت قانون است. هر کنش دولتی باید مکتبی بر قانون باشد، قانونی که خود از حقانیت دموکراتیک برخوردار است.

حکومت قانون در خدمت حفظ دموکراسی، مجموعه‌ای از دستورات رفتاری و تدابیر نظارتی را تعیین می‌کند تا به نهادهای عمومی جامعه معیار و صورت روشن ببخشد. حکومت قانون، قدرت و سیاست را با تسه‌های قوانین و حقوق مهار می‌کند تا در سایه‌ی آن آزادی شهروندان را تضمین نماید. حکومت قانون جبری برای مطیع کردن افراد نیست، بلکه بر همکاری داوطلبانه‌ی انسان‌های قانونگرا مکتبی است. حکومت قانون مسجل می‌کند که دموکراسی بر اعتقاد مشترک و توافق درونی همه‌ی شهروندان در راستای رعایت و حفظ حقوق اساسی انسانی استوار است و تنها بر چنین شالوده‌ای است که می‌توان پایرجایی و دوام آن را تضمین نمود.



فرهنگ سیاسی دموکراتیک

در بخش‌های پیشین، به شاخص‌های اصلی و عنصرهای سازنده‌ی نظام دموکراتیک اشاره و کلی‌ترین خطوط آن‌ها را ترسیم کردیم. روشن ساختیم که دموکراسی صورت پیچیده و دشواری از دولت، آیین‌کشورداری و شیوه‌ی حکومتی است. در واقع، اگر چه هدف دموکراسی به مثابه تحقق بیشترین حد از آزادی، حق مشارکت و عدالت اجتماعی، واضح و روشن است، اما دستیابی به چنین هدفی، به غایت دشوار و نیازمند دستورات رفتاری بفرنج و شکننده‌ی است.

دیدیم که آزادی فرد و امکان شکوفایی شخصیتی او، در جریان تکامل سیاسی جامعه، از جهات گوناگون در معرض خطرات جدی قرار دارد و عناصر سازنده‌ی دموکراسی، در واقع سازوکارهای مختلفی هستند که باید با این خطرات مقابله کنند. به عبارت دیگر باید گفت که سازوکارهای مختلف برای حفظ نظام دموکراتیک، نتیجه‌ی جمع‌بست تجربه‌های تاریخی هستند. این تجربه‌ها، نه تنها بفرنجی تکوین و تکامل روند دموکراتیزه شدن جوامع بشری را نمودار می‌کنند، بلکه انعطاف و ظرفیت نظام دموکراتیک را برای چیرگی بر مشکلات نیز ارتقاء می‌بخشند.

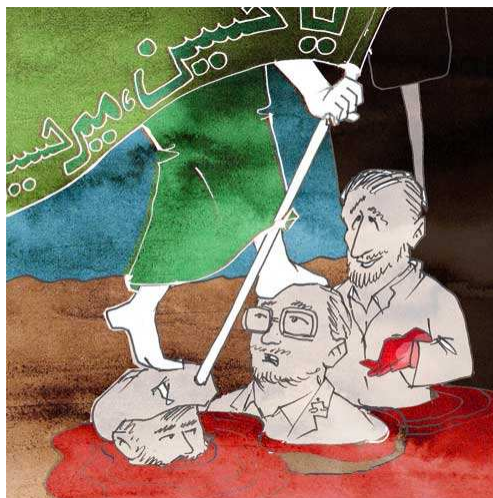
دیدن رابطه‌ی میان آن بفرنجی و این ظرفیت، به این معناست که برای تحقق واقعیت‌های سیاسی، نسخه‌های ساده و منطقی وجود ندارد، چرا که واقعیت‌های سیاسی یک جامعه، خود ساده و منطقی نیستند، بلکه بسیار پیچیده‌اند و نسخه‌های ساده را بر نمی‌تابند. این انسان‌ها هستند که واقعیت‌های سیاسی را می‌سازند. اما رفتار انسانیت به سادگی قابل دید و محاسبه‌پذیر نیست و آن‌را نمی‌توان در فرمول‌های ساده خلاصه کرد. به این اعتبار، باید ضرورتاً پیچیدگی دموکراسی مدرن، سویه‌های گوناگون آن و غنای تنش‌های درونی آن را نیز درک کرد و از یکسونگری و مطلق‌گرایی عناصر گوناگون سازنده‌ی آن پرهیز نمود. دموکراسی را نمی‌توان به فرمول‌های ساده‌ی چون «حاکمیت مستقیم مردم»، «مشارکت سیاسی» و غیره فروکاست. آجرهای سازنده‌ی ساختمان دموکراسی، اگر چه هر یک در جای خود ضروری و با ارزش‌اند، ولی هیچکدام به تنهایی این عمارت را نمی‌سازند.

دموکراسی، افزون بر آن که نظام سیاسی پیچیده‌ای است، آنچنان نظامی است که به اصلاحات مستمر نیازمند است. تاریخ دموکراسی، در عین حال تاریخ اصلاحات آن است و تنها آن نظام دموکراتیکی آینده دارد که خصلت اصلاح‌پذیری خود را همواره حفظ کند

دیو چو بیرون رود فرشته در آید

علیرضا نوری زاده

سه‌شنبه 29 سپتامبر تا جمعه 2 اکتبر



از فردای کودتا بسیار بار با این سؤال مواجه شده‌ام که اگر سیدعلی آقا خطای بزرگ (بخوانید جنایت) عمرش را مرتکب نشده بود و اجازه می‌داد انتخابات با شور و امیدی که در کشور و در میان ایرانیان دور از خانه پدرو ایجاد کرده بود بدون دخالت حکومت، خاتمه یابد و نتیجه واقعی آن که همانا پیروزی مهندس میرحسین موسوی بود، اعلام شود، امروز کشور در چه وضعی قرار داشت و آیا آقای موسوی می‌توانست کاری را که محمد خاتمی دوازده سال پیش به علت توطئه‌های ولی فقیه و مافیای سپاه و امنیت خانه مبارکه و آخوندهای دربار نایب امام زمان نتوانست صورت دهد، در اصلاح نظام و ضمانت برخورداری مردم از حاکمیت ملی، آزادی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و فرهنگی، این بار با پشتوانه حمایت مردمی، محقق سازد؟

از من پرسیده و می‌پرسند، آیا می‌توان به آقای موسوی که مرتب تمسک به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر می‌کند و قانون اساسی را به رخ مردم می‌کشد، اعتماد کرد؟ اجازه بدهید قبل از پاسخ دادن، حالا که بحث از فرضیات است من نیز این سؤال را مطرح کنم که راستی اگر آن مقاله کذابی احمد رشیدی مطلق (که از قضا 90 درصد مطالب آن درست بود و ده درصد نیز مطالبی سبک و توهین آمیز در آن مشاهده می‌شد) با اصرار دربار شاهنشاهی در اطلاعات و کیهان به چاپ نمی‌رسید آیا انقلاب رخ می‌داد؟ و باز اگر به جای دکتر آموزگار، دکتر امینی (نه حتی زنده یادان دکتر صدیقی و دکتر بختیار) به نخست‌وزیری منصوب شده بود، نمی‌شد جلوی انقلابی راکه هیچ ضرورتی نداشت گرفت، و کشور را در مسیر اصلاحاتی اساسی انداخت و انتخاباتی آزاد برگزار کرد و آن نیروی عظیمی را که در جهت نفی و تخریب بسیج شده بود، در راه رسیدن به آزادی، پیشرفت و توسعه و تحولات اجتماعی و فرهنگی و... راهبری کرد؟

این سؤال و سؤالات حاشیه‌های آن بیش از سه دهه من و بسیاری دیگر را مشغول داشته است. و همه گاه به یک نقطه می‌رسیم که تاریخ با اما و اگر نوشته نمی‌شود. چنانکه اگر بیماری شاه در سال 52/53 عود کرده بود و یا به بعد از سال 60 افتاده بود، بدون شک سرنوشت دیگری در انتظار ما بود. آنان که در مرکز تصمیم‌گیری نشسته‌اند با یک خطا، یک تصمیم‌گیری نابجا و دیر و زود، نه فقط سرنوشت خود، بلکه سرنوشت ملتی را در مسیری می‌اندازند که هزینه‌اش را گاه چندین نسل پرداخته و یا می‌پردازند. حال برگردیم به سؤالی که بارها از من پرسیده‌اید و آخرین بار یکشنبه شب در برنامه «دو روز اول» صدای آمریکا که دوست و همکارم بیژن فرهودی مجری آن است، ببیننده‌ای عنوان کرد.

تا شامگاه انتخابات اخیر، خانه پدری در شور و هیجانی که از سال 57 به این سو بی‌سابقه بود، به سوی بامدادانی چشم دوخته بود که در آن شادمانی ملی در پیوند با شور و هیجان قبل از انتخابات آغازگر فصلی نوین در تاریخ ما باشد. موسوی و کروبی به عنوان دو نماد تغییر چنان اعتباری یافته بودند که اکثریت ایرانیان پذیرفته بودند این دو، موسوی و کروبی دیروز نیستند. (و ما در تابستان 57 نه تنها حاضر نشدیم قول شریف امامی را مبنی بر اینکه من شریف امامی دیروز نیستم، بپذیریم بلکه عقب‌نشینی‌ها و امتیاز دادنهای او نیز نتوانست ذره‌ای در نگاه سپاه ما به حاکمیت‌تغییری ایجاد کند).

به فاصله چند ساعت آن همه شور و هیجان بدل به بهت و حیرت و سپس خشم و نفرت شد. سیدعلی آقا و تحفه‌اش محمود و همه آنهایی که در کودتا نقش اساسی داشتند باور نمی‌کردند بزرگترین تقلب انتخاباتی در ایران از زمان برگزاری نخستین انتخابات در صدر مشروطیت، بازتابی چنان داشته باشد که بقا و موجودیت نظام را زیر سؤال ببرد. آیا خامنه‌ای حقاً قادر بود با دوراندیشی یک رهبر خردمند، مانع از تقلب و ابقای احمدی‌نژاد به این قیمت شود؟ این کار یعنی انتخاب شدن موسوی و به رسمیت شناخته شدن رأی مردم، چه پیامدهائی در پی می‌داشت؟ آیا احترام به رأی مردم بیمه نامه رژیم برای چند سالی دیگر می‌شد و یا آنگونه که به آقای خامنه‌ای قبولانده‌اند تنها سلاح هسته‌ای می‌تواند بقای رژیم را تضمین کند؟

بدون ذره‌ای تردید بر این باورم که جلوس موسوی بر کرسی ریاست جمهوری می‌توانست در درجه اول جلوی هزینه‌های سنگینی را که ملت ما طی هفته‌های اخیر جانی و مالی و معنوی، پرداخته است، بگیرد و در مقابل علاوه بر آنکه اعتبار و جایگاه ایران را در جامعه بین‌المللی بالا می‌برد، همبستگی ملی و پیوندهای داخل و خارج کشور را بین میلیونها ایرانی که در جریان مبارزات انتخاباتی با فروریختن دیوار جدائی ساخته و پرداخته جمهوری ولایت فقیه اندک اندک نماد غروربرانگیز خود را آشکار می‌کرد، به درجه‌ای از استحکام برساند که دیگر خطکشی‌های حسین باجوها و امنیت خانه مبارکه و سرداران مافیای سپاه و ارکان نظام نتواند ذره‌ای شکاف در بستر آن بیندازد.

شاید این سؤال برای خیلی از ما، به ویژه آنها که جمهوری جهل و جور و فساد را یکسره نفی می‌کنیم و خواستار برچیده شدن این بساط و برپائی نظمی مردمسالار و سکولار هستیم، تصویری که از فرضیه پذیرش پیروزی موسوی توسط نایب امام زمان و حکومتش ارائه دادم، پیش آمده باشد که خُب، گیرم موسوی برنده می‌شد و کشور مرحله‌ای شبیه به دوران خاتمی را با تفاوت‌های مختصری آغاز می‌کرد، تکلیف ما مخالفان با بودن سیدعلی آقا و ارگانهای ضد مردمی تابع او چه می‌شد؟ از فردا حسین باجو مشغول سم پراکنی علیه موسوی و اصلاح طلبان و آزاداندیشان می‌شد، دستگاه قضائی رژیم همچنان به بیدادگری مشغول بود و جنتی و فلاحیان و حجازی و طائب و الباقی اهل بیت ظلم و جور و فساد در جایگاه‌هایشان مستقر بودند. پرونده اتمی هم که دست آقا و نوکرانش بود، با این حساب چه چیز فرق می‌کرد؟

به اعتقاد من اگر سید علی آقا تسلیم رأی ملت می‌شد، اوضاع در کشور نه یک شبه اما به صورت مداوم و اساسی، تغییر می‌کرد. در درجه اول شاید دوسوم تبعیدیان و خود تبعیدیان این چهارساله حکومت تحفه آرادان به کشور باز می‌گشتند که در میانشان بسیاری از چهره‌های سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی و هنری و دانشگاهی قرار دارند. بازگشت این جمع می‌توانست در مرحله بعدی با بازگشت و یا دیدار مجموعه دیگری از تبعیدی‌های خواسته یا ناخواسته، ابعاد گسترده‌تری پیدا کند. با توجه به تجربه 8 ساله خاتمی، این بار موسوی با 25 میلیون رأی و کروبی با 7 میلیون رأی، آن هم توسط هموطنانی که خیابانها را در تصرف داشتند، از همان ابتدا سرمایه عظیم مردمی را زمینه‌ساز تغییرات و تحولات در بدنه نظام و مسیر سیاستهای کلان می‌کردند. موسوی در مقام رئیس جمهوری و کروبی در هیأت شیخ اصلاحات، راه را برای آنها که به دنبال دگرگونی بنیادین هستند می‌گشودند. (باز پرائنزی باز می‌کنم در سال 57



اساسی در کلیتش وفادارند، به تلویح گفته‌اند و می‌گویند باید نظمی نوین را پی ریخت زیرا که این بساط ظلم و جور و فساد را امکان اصلاح نیست. به هر روی سی سال پیش نه قسم شریف‌امامی را باور کردیم که می‌گفت من شریف‌امامی دبروز نیستم، نه با بختیار همدل شدیم که آرزوهای بزرگی برای سرفرازی ما داشت، گله گوسفندی شدیم که نواده سید احمد کشمیری به جای بردنمان به سوی چشمه روشن آزادی و عدالت و معنویت، به گنداب استبداد و چاله هرز فریب و تزویر و تظاهر راهبرمان شد. اگر از چاپ مقاله احمد رشیدی مطلق تا راهپیمایی عید فطر یک سال و اندی طول کشید و بین نخستین تظاهرات بزرگ تا تظاهرات میلیونی تاسوعا و عاشورا و روز بازگشت خمینی چند ماهی فاصله بود، این بار از لحظه اعلام تقلب آشکار تا تظاهرات سه میلیونی یک هفته فاصله بود و از آن تاریخ تا امروز دهها راهپیمایی و تظاهرات داشته‌ایم که روز قدس فقط به اعتراف سردار قاسمی، دو میلیون سبزپوش در خیابانها بودند. در پیش روی اگر با همبستگی و فارغ از نقرزندهای همیشگی پیش برویم، چشم‌انداز جامعه‌ای آزاد و سرفراز، چندان دور نخواهد بود. حالا وقت آن نیست که گریبان موسوی را بگیریم که در دهه 60 چرا بر جنایات ولی فقیه و نوکرانش سکوت کردی و منتظری نشدی، روزی روزگاری نه چندان دور ما هم کمیته حقیقت‌یابی خواهیم داشت که در برابر آن نه فقط موسوی و کزویی بلکه آنهایی که اعدام رجال و نظامیان دوران پیش از انقلاب را با شادمانی استقبال کردند و خواستار اعدامهای بیشتری شدند نیز حاضر شوند.

شنبه 3 تا دوشنبه 5 اکتبر

گدائی مشروعیت از واشنگتن

اطوار و گفتار تحفه‌آرادان و همکارانش طی دو هفته اخیر در برابر دولت آمریکا، حقا جای تأمل و بحث دارد. تا دیروز تصور می‌کردند سوارکارند، برگه‌های برنده عراق و افغانستان و یمن و لبنان و فلسطین را در دست دارند، و در ایران کسی جرأت ندارد در برابر رأی مبارکشان حتی زیر لبی حرفی بزند، فرقی بین اوپاما و جورج بوش قائل نبودند و مدعی می‌شدند که ابرقدرتند و بمزودی سایه‌شان بر سر آمریکا نیز سنگینی خواهد کرد.

(700 میلیون دلار به جواز دادند و جزیره‌ای را خریدند که سیاه در آنجا واحدهای کوماندو و پایگاههای موشکی برای فتح آمریکا دایر کند). بر اثر سیلی که مردم اما بعد از کودتا در گوششان زدند و بی‌اعتباری و عدم مشروعیتشان را بر سر کوی و برزن و بازار جار زدند، موش شدند و مفلوک و سرشکسته دست تکدی برای کسب مشروعیت به سوی شیطان بزرگ دراز کردند. تحفه‌آرادان در نیویورک خود را به در و دیوار زد تا شاید کارمند دون پایه‌ای از وزارت خارجه آمریکا یا سازمان سیا، با او صحبت کند. وقتی تیرش به سنگ خورد حاج منوچ وزیر خارجه‌اش را به واشنگتن فرستاد تا شاید حضور او در دفتر حفاظت منافع، مردم داخل را نسبت به همدلی و همراهی آمریکا با جنبش سبز، مأیوس سازد. این تیر هم به سنگ خورد، ناچار همه امید را به ناهارهای سولانا بستند که طی آن سعیدخان جلیلی به حضور ویلیام برنز معاون خارجه ینگه دنیا بار عام یافت. به نوشته یک دیپلمات آمریکائی که در این ملاقات حاضر بود، برنز ضمن تأکید بر اصول سیاست کشورش در رابطه با پرونده اتمی ایران و اینکه جمهوری اسلامی باید دست از غنی‌سازی بردارد، انگشت روی مسأله حقوق بشر گذاشت و در این زمینه انتقادات تندی را خطاب به جلیلی عنوان کرد.

تا دیروز شیطان بزرگ ام‌الخبائث بود حالا اما حسین بازجو با نوق‌زدگی از گفتگوهای مستقیم نوکران ولی فقیه با مقامات آمریکائی می‌گوید. برای مردمی که در جنبش بزرگ خود برای رسیدن به آزادی و دموکراسی، قربانیان بسیار داده‌اند، مردمی که نوجوانانشان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، دیدار احمدی‌نژاد با خود اوپاما هم اهمیتی ندارد. چون طی سه دهه یاد گرفته‌اند خارجی همه گاه در اندیشه مصالح و منافع خود است و دستی به یاری‌از دور دراز نخواهد شد بلکه نیروی همبستگی ملی و پایداری و مقاومت و امید آنها را به پیروزی می‌رساند.

در دیداری با یک مسؤول آمریکائی گفتیم، سی سال رژیم مرگ بر آمریکا را محوری‌ترین شعار خود کرده بود، در کمتر از سه هفته ما توانستیم با شرح جنایات روسها در ایران و همدلی و کمک و حمایتشان از تحفه‌آرادان و ستاد کودتا، شعار محوری مردم را به مرگ بر روسیه تبدیل کنیم. بترسید از روزی که مردم این بار از ته دل و بدون فرمان‌گیری از جارچی‌های ولی فقیه مرگ بر آمریکا بگویند.

دستهای خونین کودتاچیان را فشردن، انجمنی جز این نخواهد داشت. از خشم ملت ایران بترسید.

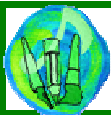
اگر یک آمارگیری دقیق و دور از ترس و وحشت از حکومت و ضدحکومتی‌ها، در رابطه با خواسته‌هایشان می‌شد بدون شک اکثریت مردم خواستار براندازی و زیر و رو شدن کشور نبودند. همین که امینی و صدیقی و بختیار می‌آمدند، مجلس زنده و حقا ملی تشکیل می‌شد، روزنامه‌ها می‌توانستند با آزادی و بدون ترس، از حکومت انتقاد کنند و خواستها و مطالب مردم را مطرح کرده و بر اعمال و رفتار حاکمان نظارت دقیق داشته باشند، عدالت اجتماعی در جامعه برقرار می‌شد و در عرصه سیاست خارجی، سیاستی مبتنی بر مصالح ملی، احترام متقابل، عدم دخالت در امور دیگران و منع دیگران از دخالت در امور کشورمان، دنبال می‌شد، ساکنان خانه پدري آرام می‌گرفتند و با همه توان جهت سربلندی و پیشرفت وطن و اعتلای نام ایرانی تلاش می‌کردند).

برای رسیدن به دموکراسی در ابعاد ممکن و قابل تطبیق آن در سرزمینی استبدادزده با انواع مدعیانی که به جز نوک بینی خود جایی را نمی‌بینند، البته زمان و ممارست لازم است و دستیابی به مردمسالاری و حکومت سکولار مطیع قانون، مسأله‌ای نیست که یکشنبه قابل تحقق باشد. البته آقای بابک زهرائی که بعد از انقلاب از آمریکا به ایران آمده بود تا سوسیالیسم واقعی را پیاده کند، در آن مصاحبه و مباحثه غریبش با آقای بنی‌صدر مدعی شد یکشنبه کار کشاورزی کشور را به سامان خواهد رساند.

سرنوشت او درسی برای همه است، چند صباحی زندان و بعد معجزهای یکشنبه را کنار گذاشتن و به دنبال کاسبی رفتن ایشان نشان داد که مبتلایان به تب تند در همه زمینه‌ها چه زود به عرق می‌نشینند و اصلا یادشان می‌رود که چه رویاهائی را کوتاه زمانی پس از انقلاب به جوانان رویارده فروختند و شمار زیادی از این خریداران بر سر باور خود جان باختند. سی سال رژیم با مصادره مذهب و اعتقادات یک ملت، با استفاده از هزاران مسجد، دهها کانال رادیو تلویزیون و روزنامه و حدیث و روایت صحیح و مجعول، میلیونها ایرانی را ولو از سر تظاهر در تله روایات ساخته و پرداخته دکانداران دین انداخته است (از سر تظاهر گفتیم به این معنا که شاهدیم بسیاری از آنها که از ظلم و جور و فساد اهل ولایت فقیه به خارج می‌گریزند، تا مدت‌ها گرفتار قید و بندی هستند که رژیم بر عقل و خرد آنها حاکم کرده است. گاه از اینان پرسیده‌ام آیا اقعاً به جمکران می‌رفتی و نامه برای حضرت به چه می‌انداختی؟ ضمن پاسخ مثبت دادن، البته طرف سعی می‌کند نگاه امروز خود را متفاوت از نگاه دیروزش به دین و دنیا و آخرت و... نشان دهد، اما وقتی در تلفنش به مادر و پدر و آشنا و دوستش می‌شنوم که از آنها می‌خواهد سلام او را به فلان امامزاده مجعول برسانند و نامه‌ای را که با دورنگار می‌فرستد حتماً در چاه جمکران بیندازند آثار مخرب 30 سال کوفتن بر عقل و خردش را به خوبی مشاهده می‌کنم. چرا راه دور برویم؟ در همین لندن می‌شناسم آقایان و بانوان سخت مخالف جمهوری ولایت فقیه را که بسیار هم آلامد هستند و خرافات را هم نفی می‌کنند اما سفره حضرت عباس و حضرت رقیه می‌اندازند تا شبی که به کازینو می‌روند برنده بیرون آیند. همینها از رژیم بیزارند اما قیمة پلوی نذری مرکز اسلامی ولی فقیه را در شبهای عزاداری به هر قیمتی شده به دست می‌آورند تا با بلعیدن آن امراض آشکار و پنهانشان شفا یابد. رسیدن به دموکراسی و نظام سکولار با چنین تفکراتی البته کاری بسیار مشکل است.)

آنگونه که طی هفته‌های اخیر در تماس با فعالان جنبش سبز و جوانانی که بی‌ترس از عس، از هر فرصتی برای اظهار بی‌زاری از رژیم استفاده می‌کنند، کاملاً دریافته‌ام که خواستهای مردم به مراتب فراتر از سقف مطالبات موسوی و کزویی و دیگر اصلاح‌طلبان است اما همین مردم به تجربه آموخته‌اند که برای برکنار کردن فتنه، نخست باید ابزار دفع فتنه را به دست آورند، حزب و روزنامه داشته باشند، انجمن و اتحادیه درست کنند و در اداره جنبش چنان کنند که روز به روز بٹیه استبداد را ضعیف‌تر و میل مقابله با مردم را در نیروهای نظامی و امنیتی رژیم کمتر و کمتر کنند. با پیروزی موسوی ما تنها گامی به سوی تحول بنیادین بر می‌داشتیم اما کنترل سرعت دگرگونی اساسی دیگر در دست حاکمیت ولایتی نبود.

نه موسوی اعتقادی به ولایت فقیه دارد و نه کزویی و نه آن میلیونها هموطنی که در داخل و خارج کشور جنبش سبز را به نهالی بارور تبدیل کرده‌اند. اگر به تقیه بگویند جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر و اینکه به قانون



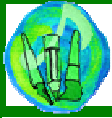
تندیس جاودانه آزادی علیرضا نوریزاده

تندیس سربلند
قد قامت الصلوات هنر
وقتی که چشم میدوزد
بر تحفه ای که سر تا پایش
عین حقارت است
فریاد میزند:
این مظهر فریب و جنایت را
در چاله ی زباله بیندازید!
تندیس عشق میگردید
تصویر مه گرفته ی سهراب
چشمان آفتابی محسن
و باد بی زوال ندا
در پیش چشم اوست
از آن بلند عالم
تندیس عشق
پروانه های آزادی را
پرواز میدهد
انسوی آب و خاک
در پهنشفت ایران
در بستر خلیج همیشه فارس
در پیش پای کارون
بر بستر جنایت و خون
تندیس سربلند
قد قامت الصلوات هنر
شعری به یاد ایران میخواند
ای سرزمین شعر و ترانه
ای شعله ی همیشه فروزان
ای دفتر قدیمی تاریخ
آن لحظه دور نیست
وقتی که تحفه ی آرادان را
در چاله ی زباله بیندازید
روزی که دین فروشان را
از بستر سیاستشان
پکسر جدا کنی
آن لحظه ای که میکده ها
در طیف بانگ حافظ و خواجه
رقصی چنان که جان و جهانست
آغاز میکنند
آن لحظه دور نیست
تا بوسه بر مزار الف صبح
تنها سه چهار قدم باقی است
شهرام جمع مستان را
آواز میدهد:
گاه رسیدن است بیابید
ایران رها شده است کجائید؟
لندن 23 سپتامبر 2009



چه وجود بلعجیبی هستم سیمین بهبهانی

به کلام فتح نیازم کو؟
که لب از مکالمه بر بستم :
چو نهیب فاجعه بشنفتم،
به گروه فاتحه پیوستم.
دل تخته پاره ندادندم
که چو بشکند، به فغان آید _
چه وجود بلعجیبی هستم
که «تَرَق» نگردم و بشکستم!
به جگر فشردن دندانم
به صلاح بود و چنین کردم
چه کنم؟ هلاک جگر بدان
به دهان گرگ نیارستم.
به زبان بسته حکایت را
به قلم سپردم و خون خوردم
ز نفوس روی نهان کردم
به سرا نشستم و در بستم.
شب و بیم موج و تپی، تابی
دوران هایل گردابی
همه خوانده بودم و ماندن را
همه آز مودم و دانستم.
به سرا نشستم و در بستم
دل من ز سینه چو گنجشکی
به شتاب و شکوه برون آمد
بیشست غم زده بر دستم
که «درین خموشی ی مرگ آیین
ز کلام فتح نشانت کو؟
چو ز هست و نیست بپرسندت،
نفسی بکش که بلی، هستم!»
دل من! مباح چنین غمگین
که به هست و نیست نیاندیشم :
همه آنچه خواستم از بزدان
به ثبات و صبر توانستم.
دلکم! مکوش به آزارم
که نه ناتوان و نه نومیدم
به ادای حق چو گشودم لب،
به فنای ظلم کمر بستم...



باران روز قدس علیرضا نوریزاده

(صلی علی محمد / اشک خدا درآمد
در لحظه ای که مأموران سید علی آقا به سوی راهپیمانان سبز گاز اشک آور
پرتاب کردند ناگهان رگبار تندی برای دقایقی فرو ریخت. همانجا یکی از
راهپیمانان با دوق فریاد زد :
صلی علی محمد / اشک خدا درآمد

آری
این اشکهای درد الهی است
وقتی با نام او
سودای عشق را
بر دار میکشند.
این اشک عاشقی است
کز بند بند جاننش
گل را و نور را
دل را سرور را
در سینه ی عزیزترین مخلوقش
جاری کرد

معنای دوست داشتنت را
در چشمهای عاشق شب
پرواز داد
نام بلیغ انسان را
آغاز صبح بیداری کرد.
آری
این اشکهای اوست
آن مهربان که با یادش
هر بامداد
از پشت پنجره
خورشید را صدا کردیم
هر شام با ترانه دیدارش
مهتاب را تماشا کردیم
این اشکهای اوست

وقتی
با نام بی زوالش
نایب مناب مهدی موعود
دستور قتل شعر و صنوبر را
صادر کرد
این اشکهای درد الهی است
پیمان ما ولی با او
پرواز تا بهار رهائی است
لندن 22 سپتامبر 2009

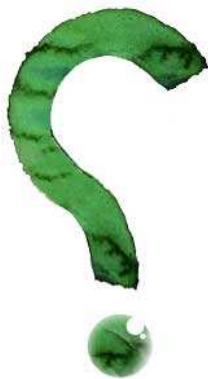
شانه های خواب شهلا بهار دوست

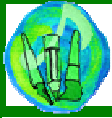
امشب صدا،
صدای پیچ پیچ ترانه ات
خش خش پاکت نا مه ات
راز ریز آمدنهای شبانه ات
ریخته میان کو چه ام
کشیده دست بر سینه ام.

روی شانه های خیس خواب
رنگ هوس نشسته داغ.
بوی تو را گرفته باز
سطر به سطر این خیال.

امشب نگاه،
نگاه چشمهای بارانی ات
دود سیگار و دلشوره زنگ خانه ات
های های تکرار و آن همه بی پروایی ات
روی نفسهای بریده، شوق واژه بریده
هوای اتاق را دریده، تا پنجه های تو قد کشیده
روی مکئی تا هیس، تا تو
تا گمان، یک آن، یک نفس
گاه می آید، همیشه هرز
پیچیده بر پیچک خیال
ناخن کشیده بر شب سیاه
روی باورم، رنگ و وارنگ، از همه رنگ
روی شانه های خواب نقشه جغرافیا
آه ه ه

چشمهای من ، امشب چه تند بی تو میان پونه می دوم!





هدیاتی - کویر آویزان ناصر اطمینان

امروز،
آویزان است
کویر،
در پشت پنجره،
سرخ می بارد
قطره، قطره،
از آسمان
و طعم خاک می دهد
صبح نفس گیر.
سرم را در دست می گیرم
و چشم می دوزم
به خود.
می ایستند
پلک هایم- مردد-
در نیمه ی راه.

خسته ام،
خسته ام از پرسه های پی در پی
در این کاروان سرای متروک
که پیچیده است به خود
در این بارش سرخ.
«تا کی؟»
سقله می زخم به حافظه ام:
تا کی،
تکیه دهم به تک در ختان تنومند
که به انتظار مسافری نشسته اند
«در کناره ی راه ابریشم - از بغداد تا هرات؟»

می پرسم از خود: «تا کی؟»-
تا کی،
چشم بدوزم به این جنگل اسطوره ای،
آخر کیست
این سر در لاک فرو برده،
هم سال لاک پشت،
با پای خرگوش
«و زبان آفتاب پرست؟»

باور هایم،
همه اسطوره در اسطوره اند.
باور هایم همه غبار آلود،
وقتی می بینم که خورشید، امروز،
در این شرقی ترین
نقطه ی زمین،
در طلوع صبح،
غروب می کند!

نفس بادگیرهای شهر
گرفته است.
آیا تر خواهد شد
نفس ام،
«این بار؟»
از خود می پرسم:
و نسیم خیس،
واژه ی مرگ را
آیا خواهد شست
«از گلویم؟»

این چه واژه ی سبزی است - که هنوز -
مرگ را صدا می زند؟
این چه واژه ی سبزی است - که هنوز -
غبار سرخ را با خود
پدک می کشد؟

امروز نلسون ماندلا را
به خانه ام خواهم برد.
و از او تکه پارچه ای قرض خواهم کرد.
تا با آن گرد گیری کنم
باور هایم را.
با او- بی گمان- از اسطوره ی سهراب خواهم گفت
و شاید باهم
به چله اشک نشستیم
تا فراموش نکنیم.
از او «راز انسان های قد بلند در قاره ی سیاه چیست؟»-
در طلوع صبح، «خواهم پرسید:
آیا خورشید- هیچ گاه-
غروب کرده است
«در دیار تو؟»

صدایم می زند باد.
تا پلکی بر هم می زخم.
کویر رفته است
اما هنوز،
طعم خاک دارد
صبح نفس گیر.

